

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 98 May 2003 Nisan/Iyar 5763 ۱۳۸۲ شماره ۹۸ اردیبهشت - خرداد

سربازان ایسرائل در دفاع از سرزمین خود سرسخت

و سرافرازند و سرشار از شادی

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM
(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر رابایوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان



8626
West Pico
Boulevard
Los Angeles,
California
90035
Fax
(310) 360-0138

نوشتارهای این شماره

عکس روی جلد از تقویم ۲۰۰۳ Friends of the Israel Defense Forces گرفته شده است. در این ایام حساس هر گونه کمک به ارتش و مردم ایسرائل یاری به تمامی جامعه جهانی یهودیانست.



چشم انداز

Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
سرپرست شورای نویسندگان: دکتر هوشنگ ابرامی
با همکاری: شهره حکمتی نوفر - مینو مقیمی - ژاک فراست - مهندس آرام‌نیا - فلورا دردشتی - خسرو آقائی - ایرج فرنوش - فلورا پوراتی - مسعود باباخانی - ناصر مرادپور - پوران سلیمانزاده - دکتر منوچهر کوخاب - آلبرت دانش‌راد - منوچهر اسحق‌پور - مهناز شیرازی - دکتر م. سینا - کیوان بن داود - دکتر موسی میکائیل.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر
مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حموودت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)
با همیاری
اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

بیش از ۵۰ درصد تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی :__________ آدرس : __________

Bus: (   ) __________ Tel., Home: (   ) __________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

Tel: (310) 843-9846

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

بیش از ۵۰ درصد تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی :__________ آدرس : __________

Bus: (   ) __________ Tel., Home: (   ) __________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

Tel: (310) 843-9846

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

بیش از ۵۰ درصد تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی :__________ آدرس : __________

Bus: (   ) __________ Tel., Home: (   ) __________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

Tel: (310) 843-9846

با همیاری و همکاری پُر لطف و مهرآمیز شما عزیزان

سازمان سیامک

در ایام اخیر این خدمات را به جامعه انجام داده است

تنظیم: لیلی کاهن

● دختر خانمی که تنها و بدون خانواده و فامیل در آمریکا زندگی می‌کند و در مضیقهٔ مالی شدیدی می‌باشد به سازمان رجوع کرد و گریه کنان اظهار داشت:

«برای من بلیط بخرید که برگردم ایران چون پدر و مادر من در وضع بدی در ایران بسر می‌برند و پول برای خرجی ندارند» چون این دختر خانم برای هزینه پزشکی و مخارج روزانه به پول احتیاج داشت کمک‌های اولیه به ایشان انجام شد وعلاوه بر آن یکی از خانم‌ها که با سازمان همکاری بسیار صمیمانه‌ای دارند و همیشه کمک به سازمان می‌کنند کمک به این خانواده در ایران را قبول کردند و زندگی یکسال این خانواده در ایران را تأمین کردند که از ایشان متشکریم.

● دو روز مانده به عید پسح به کلیه خانواده‌هائی که زیر پوشش سازمان سیامک هستند دو عدد لحاف و به هر نفر یک Set ملافه نو داده شد. همچنین در روز پنجشنبه دهم آپریل بین این خانواده‌ها مواد خوراکی مخصوص موعد نیسان توزیع گردید.

● در ماه گذشته سازمان سیامک کوپن‌های ۲۰ دلاری، ۱۰ دلاری و ۵ دلاری تهیه نمود تا خانواده‌هایی که احتیاج دارند با گرفتن این کوپن‌ها از سازمان سیامک و رجوع به فروشگاه احتیاجات خود را تهیه نمایند.

● گروه جوانان سازمان سیامک با اجرای یک تأتر به مدت ۱۶ دقیقه در مورد ازدواج و طلاق در کنیسای سینا برگذار نمودند. بیش از سیصد نفر در این برنامه شرکت داشتند و بعد ربای ولپی و خانم دکتر مژگان حکیمی در این مورد صحبت کردند و پرسش و پاسخ نمودند که مورد استقبال زیادی قرار گرفت. در مورد این برنامه در بخش انگلیسی همین شماره مقاله‌ای به چاپ رسانده‌ایم که مطالعه آن را به خصوص جوانان توصیه می‌کنیم.

● گروه جوانان سیامک برای سالخوردگانی که در یکی از Shelterهای لس‌آنجلس زندگی می‌کنند هدایای برده و بین آنها تقسیم کردند. □

باگروهی از یاران جامعه آشنا شویم

شان و سارا نوریان - شاهین و دوریس دردشتی - مسعود ترمه‌چی - Eric Y. Siani D.M.D, Inc. - فراز شوشانی - جورج هارونی - بن سرودی - L.A. Sandrakids, Inc. - Advantage Dental Care - مجید آبائی - ریموند اسحاق‌اف (نیویورک) - ناهید و جان کیوانفر - Sara's Mobil, Inc. - الهه بروخیم - دکتر آبنر لوی - ناهید و هوشنگ حکیمی (لندن) - جک هارونی - Arden Family Dentistry - Dialnet Inc. - اِلی یوسفی - بابی بنفشه‌ها - مینا حکیمیان - ایوب و ویکتوریا حوری‌زاده - دکتر امان‌الله و دکتر بهاره حوری زاده - روح‌الله و هدوا حوری زاده - الکس سلیمانی - الهام برزیوند - دکتر اریک سیانی - پوران و ناهید سیانی - شراره ضرابی - فریبا اقبالی - ریحان زرین خو.

نشریه چشم‌انداز در شمارهٔ قبل خود در بخش انگلیسی، مقاله‌ای را از آقای پویا دیانیم به چاپ رسانید. بنا به سابقه‌ای که این نشریه با شخص آقای دیانیم داشته و از آنجا که چاپ مقالات بسیار مفید جوانان را همیشه تشویق کرده‌ایم، از شخص ایشان برای چاپ مقاله اجازه نگرفتیم. بدین وسیله از شخص ایشان پوزش می‌طلبیم.

داریوش فاخری، سردبیر نشریه چشم‌انداز



بچه‌گی، مرگ و دیگر هیچ

نوشتهٔ: داریوش فاخری

> And a Child Will Lead You.
>
> «تورات»

صحنه‌های جانخراش جـنـگ از یک طـرف - صـورتکهای وحشت زده بچه‌ها کـه مـعنی کـار مـا بـزرگترها را نـمی‌فهمیدند هـم از طـرف دیگـر درمـانده‌ام مـی‌کند. بـه خودمان فکر می‌کنم. به ما بزرگترها، که فکر عـاقبت بچه‌های دنیا را دست کـم مـی‌گیریم. خـیلی سـاده، مشکل آنها را حل می‌کنیم. و حتی گاه فکر می‌کنیم که بـهتر از خـودشان، احساس‌شان می‌کنیم.

با این همه ادعا، کمتر جرئت وارد شدن به دنیای بچه‌ها را داریم، شاید اگر جرئت هم بکنیم، احساس‌اش را کم می‌آوریم. در دنیای بچه‌ها، خدا هم بازی آنان است. آسمان همیشه آبی است، پرنده‌ها همیشه آواز مـی‌خوانـند. در آن دنـیا، اعـجابی نیست. رویا هرگز نمی‌میرد. خود رویاست آن جا و شاعری که بتواند این احساس را به ما برگرداند. یک بـچه است. بـچه‌ها هستند که نه فقط جامعه، بلکه دنیا را به ارث می‌برند. هر چه جلوتر می‌رویم، رازهای ناگشوده جـهان و کـهکشان را فـاش می‌کنند. با نبوغ کودکانه‌شان. با سادگی بی حد و مرزشان و در قـلمرویی کـه زنـدگی در آن هـمیشه زیباست.

اما گویا این مـائیم کـه بـجای بـازی کردن با بچه‌ها، با بچه‌ها و دنیایشان بازی کـردیم. شـاید دوران کـودکی خـوبی نداشته‌ایم. شاید بچه‌ها را واقـعاً دوست نداریم. شاید، دانسته یا ندانسته مـاسک انسـانهای بـزرگترها را بـرای رضـایت خـودمان و نـه خـدا، بـر صـورتهای کوچکشان می‌گذاریم، شکلشان را عوض مـی‌کنیم. بـه جـای عشق نفرت و نفرت ورزی یادشان مـی‌دهیم. اشک و کـین را جای عشق و محبت و خنده وارد دنیای کوچکشان می‌کنیم.

در دستهای لطیفشان، سنگ می‌گذاریم تا به دیگران پرتاب کنند. اجازه نمی‌دهیم لبهای کوچک و ظریفشان را به شکایت از ما بگشایند. بچه‌گی را از آنان می‌گیریم و با سرعت دیوانه‌واری به دنیای بزرگترها واردشان می‌کنیم. روحشان را بزرگ نمی‌کنیم در عوض جسمشان را بزرگ محسوب می‌کنیم و نیروی لایزال عشقی که در وجودشان موج می‌زند را، به جـای مصرف در راه زندگی، به پـای مـرگ و نـابودی می‌ریزیم.

آیا تازگی‌ها در این زمانه انسان کُش، سعی مـی‌کنید در غـربت چشم‌های کودکانه‌ای گم بشوید؟

ویـلیام وردزورث، شاعر انگلیسی، گفته بود کـه «بـچه پـدر انسـان است» و ما گـناهکاران، بچه‌ها را اغفال کرده‌ایم.

که «تا زمانی که اجازه داده شود بچه‌ای رنج بکشد، عشق واقعی در این دنیا وجود ندارد».

ما جهانیان، در زمانهٔ غلطی که از پدران‌مان به ارث برده‌ایم، و فقط در ده سال گذشته، در لیبریا، کامبوج، سودان، گوآتمالا، میانمار، بروندی و چند ناکجا آباد دیگر، ۱۰ میلیون کودک را در منازعات مسلحانه کشته‌ایم، یک میلیون را یتیم کـرده و یـا از خانواده جدایشان کـرده‌ایـم. ۵ مـیلیون‌شان را نـاقص العـضو کرده‌ایم. ۱۰ میلیون نفر از آنان را دچار مـرض روانـی و ۱۲ میلیون را بی خانمان کرده‌ایم.

۱۰ میلیون کشته، یک میلیون یتیم و جـــدا از خـــانواده، ۵ مـــیلیون ناقص‌العضو، ۱۰ میلیون مریض روانی و ۱۲ میلیون کودک بی خـانمان. بـاور کنید.

در سـری‌لانکا، ۶۰ درصـد ارتش تـجزیه طـلبان Tigers of Tamil را کودکان زیر ۱۸ سال تشکیل می‌دهند. که بسیاری خود و دیگران را با بـمب منفجر می‌کنند. ۴۰ درصد کشته شدگان این گروه را دخترکان و پسرکان ۹ تا ۱۸ ساله تشکیل می‌دهند.

قرص‌های سیانور را به گردن آنان می‌آویزند که در صورت دستگیر یا زخمی شدن از آن استفاده کرده و خود را بکشند.

بر اساس مقاله‌ای در جروزالم پست در تـاریخ ۱۶ اکـتبر ۲۰۰۰، ارزش زندگی یک نوجوان فلسطینی که در عملیات ضد اسرائیلی شرکت می‌کند، در صورت کـشته شـدن ۲۰۰۰ و در صورت زخمی شدن ۳۰۰ دلار است. در کتاب جـنگ لبـنانِ

> **خـدای مـن! ایـران جـزو ۵ کـشـور دنیاست که انسانهای زیر ۱۸ سال را اعدام مـی‌کند!! و کـودکانش بـرنامه رفاهی - تحصیلی - سیستم قـضایی حـمایت کـننده و امکانات اجتماعی برای بزرگ شدن ندارند.**

اسرائیل، نویسندگان این کتاب می‌نویسند که PLO به بچه‌های بالای دوازده سال ماهیانه ۸۰ دلار حقوق وعده می‌داده تا در واحد پدران در حال خدمتشان در ارتش PLO شرکت کنند و بجنگند.

امسال ۲۵۰۰۰ کودک فلسطینی در کمپ تابستانی آموزش چگونگی دزدیدن رهبران سیاسی، عملیات غافلگیرانه چریکی، تیراندازی و طرز تهیه و استفاده کوکتل مولوتوف را یاد گرفته‌اند. جای تعجب نیست که یک سوم کشته‌های فلسطینی‌ها را بچه‌ها تشکیل می‌دهند. این تعداد متأسفانه رو به افزایش است و شهادت و میل به شهید شدن را سیستم آموزشی حکومت خودمختار به صورت سیستماتیک و روزانه در ذهن‌های کودکانه و بی آلایش کودکان تزریق می‌کند.

در برمه دولت بچه‌ها را از درون مدارس می‌دزدد و مجبور می‌کند به ارتش بپیوندند و بر علیه همسایگانشان بجنگند. در تایلند هم همینطور.

حزب بعث عراق نیز به تبعیت از حزب نازی هیتلر که نوجوانان آلمانی را برای دفاع از برلین بسیج نمود، به استناد نوشته‌ای از انستیتوی بروکینز، ۸۰۰۰ نوجوان ۱۰ تا ۱۵ ساله را زیر عنوان، اشبال صدام (شیران صدام) تربیت کرده بود تا از بغداد در مقابل نیروهای آمریکا و انگلستان دفاع کنند. این کودکان روزانه ۱۴ ساعت تعلیمات سیاسی و نظامی می‌دیده‌اند.

طالبان در افغانستان و نیروهای متفق شمال آن کشور نیز از کودکان و نوجوانان برای جنگ و سوء قصد بر علیه دشمن استفاده می‌کردند.

دولت جمهوری اسلامی ایران نیز در جنگ عراق از کودکان برای عبور از روی مین‌ها و عملیات موج انسانی که بسیاری در طی آن کشته می‌شوند استفاده فراوان کرد.

یونیسف از حال رقت بار کودکان در دنیای امروز ما می‌نویسد:

از هر ۱۰۰ بچه، ۵۵ نفر در آسیا به دنیا می‌آیند. از این تعداد ۱۹ نفر در هند و ۱۸ نفر در چین، ۸ نفر در آمریکای لاتین و کارائیب، ۷ نفر در خاورمیانه و شمال آفریقا، ۱۶ نفر در صحاری آفریقا، ۶ نفر در اروپا و ۷ نفر در کشورهای صنعتی زاده می‌شوند.

۳۳ نفر از این بچه‌ها، از لحاظ ملّیت به ثبت نمی‌رسند و رسماً وجود ندارند.

۳۲ نفر از این کودکان زیر ۵ سال، از تغذیه کافی و سالم محرومند.

۲۷ نفر از آنان برای هیچ گونه مرضی، واکسینه نشده‌اند.

۹ نفرشان قبل از رسیدن به سن ۵ سالگی می‌میرند. از ۹۱ نفر باقی مانده ۱۸ نفر که ۱۱ نفرشان دخترند به مدرسه نمی‌روند.

۱۸ نفر به آب نوشیدنی سالم دسترسی ندارند.

۳۹ نفر در محیط آلوده و ناسالم بدون فاضل آب زندگی می‌کنند.

هنوز بله هنوز، هر ساله ۱۰ میلیون بچه زیر ۵ سال از بیماری‌هایی که قابل پیشگیری است می‌میرند. ۱۴۹ میلیون کودک در کشورهای در حال توسعه از کم غذایی زجر می‌برند. ۱۰۰ میلیون بچه که اکثرشان دخترند حتی به مدرسه ابتدائی دسترسی ندارند. میلیون‌ها بچه برای حمل مواد مخدر، فحشاء، جنگ، کار بدون یا با حداقل مزد، استثمار می‌شوند. در ایران حداقل سن کارگر را ماده ۱۶ قانون کار، ۱۲ سال اعلام می‌کند. سن ازدواج هم ۱۲ سال است.

در مدارس اسلامی و مخصوصاً در پاکستان روح پاک بیش از یک میلیون طلبه کم سن و سال را با نفرت از آمریکا و هر چه غیر اسلامی است، آلوده می‌کنند و از گهواره تا گور به آنان نفرت می‌آموزند.



به راستی جهان با کودکانش چه می‌کند؟ این روح‌های خراش دیده، قاتلین بی رحم نسل آینده‌اند، این زخم، این خراش، صورت انسان این زمانه را بدترکیب کرده است. انسانی که شکایت را از لبهای کوچک این کودکان دزدیده، روحشان را کشته و امیدشان را نابود کرده است.

این نوشته را برای تلخی قصه زندگی China Keiletsi نوشتم، که برای فرار از دست پدر نامهربان و خشن و نامادری‌اش در سن ۸ سالگی وارد ارتش مقاومت اوگاندا شد. در سن ۹ سالگی آنقدر زن و مرد و بچه بیگناه را کشته بود که نمی‌توانست تعداد آنها را به یاد بیاورد.

به دستور مقامات نظامی با بسیاری از مردان واحد خود هم خوابی کرده بود. اولین مرد ۳۷ ساله با این دخترکِ ۱۲ ساله هم خواب شده بود. پس از حاملگی بچه‌هایش را هم از او گرفته‌اند و از حالِ هیچ کدام خبر ندارد.

برای بسیاری از کودکان دیگر اوگاندایی با لبهای بریده و دستهای بریده نوشتم، برای کودکانی که در ازای کشتن، به جای پول، جیره سیگار دارند.

برای بچه دوازده ساله برمه‌ای که فرمانده‌اش او را زیر کتک فلج و کور کرده. برای هزاران نفر دیگری که می‌میرند و شکنجه می‌شوند. می‌کشند و شکنجه می‌دهند. برای کودکانی که

مجبورند هر چه سریع‌تر رشد کنند و بزرگسال شوند.

برای پسرک ۱۷ ساله‌ای می‌نویسم که پدرش را کتک می‌زدند و برای آن که پدرش را از دست اوباشان ارتشی دولت نجات بدهد، قبول می‌کند که به ارتش بپیوندد.

برای کودکانی که در ارتشها، کارخانه‌ها و فاحشه خانه‌ها روزانه کتک می‌خورند، کشته و استثمار می‌شوند. کودکانی که دنیای بچه‌گی‌شان را از آنها گرفته‌اند. برای تن‌های نحیفی که غربت دلگیری دارد چشمانشان، با لبهای دوخته، شکایت‌های ناتوان، فریادهایی که زده نمی‌شوند.

این مقاله نفرین من هم است.

به خانواده‌هایی که برای ندادن مالیات، ارجحیت در اشغال پست دولتی و اشغال صندلی بهتر در مراسم کشوری، فرزند خود را به عضویت چریک‌های سری لانکایی در می‌آورند و نابود می‌کنند.

نفرین به برخی از پدران و مادران تایلندی که فرزندان خود را از کودکی برای صدور فحشاء می‌فروشند.

نفرین به مادران فلسطینی که به جای عزاگرفتن در قبال تکه تکه شدن بچه خود و بچه‌های اسرائیلی هلهله می‌کشند و فریاد شادی سر می‌دهند و پول خون دریافت می‌کنند. گویی رَحِم و تخمدان آنان کارخانه اسلحه و بمب سازی است نه مهد مهر مادر. نفرین به دولتمردانی که ذهن پاک و بارور این کودکان را توسط مدارس، برنامه‌های تلویزیون، کتاب‌های درسی و مراسم مخصوص با تخم نفرت آشنا می‌کنند. قهرمانان را به رخ آنان می‌کشند و از تراژدی انسانی پی‌آمدهای آن سخن نمی‌گویند. ساده را آلوده می‌کنند.

وای که عالم و آدم چه بر سر بچه‌های این دنیا می‌آورد. چگونه اول عاطفه را قربانی می‌کند و بعد پدر انسان را تا ضعف خود را بپوشاند. تا حرص خود را پنهان کند. تا بر ناتوانی و درماندگی خود را برای ساختن و بنا کردن سرپوش بگذارد. تا عدم توانایی خود را برای حل مشکل‌های فردی، اجتماعی و کشوری بپوشاند.

خدای من! ایران جزو ۵ کشور دنیاست که انسانهای زیر ۱۸ سال را اعدام می‌کند!! و کودکانش برنامه رفاهی - تحصیلی - سیستم قضایی حمایت کننده و امکانات اجتماعی برای بزرگ شدن ندارند و دولتمردان آن می‌دانند که نوجوانان ایرانی را برای اشتغال به فحشاء، با هواپیما به جزایر عربی می‌برند.

باید کاری کرد. کاری کارستان. باید درهای این زندانها را گشود. به این دنیای شیطانی اعلام جنگ داد. جلو این باد سهمگینی که در مزرعه کوچکی‌ها می‌ورزد را گرفت. باید شرایط وجودی این موقعیت‌ها و فرصت‌ها را نابود کنیم. باید آزادی فردی بچه‌ها را در قانون‌ها بگنجانیم. باید از بچه‌ها پوزش بخواهیم چرا که قبل از آنکه بچه‌ای زنا زاده باشد باید انسان‌های زناکاری وجود داشته باشند.

«شالم»

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳۴۴-۷۴۷۳
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
بیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



آشفته بازار عروسی‌های ما

از: مهندس آرام‌نیا

نگوئید دارندگی و برازندگی. نگویید داریم و خرج می‌کنیم. این درست نیست. با این حرف و این کارتان دارید بر جامعه لطمه می‌زنید.

جامعهٔ ما گاه به سرنشینان کشتی توفانزده‌ای می‌ماند که سخت نیاز به کشتیبانان خردمندی پیدا می‌کند. این خردمندان، این رهبران و این ناصحان و مصلحان چه کسانی می‌توانند باشند؟ از کدام کسان می‌توان انتظار داشت. آیا همان گروه ربانوت محترمی که چندی پیش بیانیه‌ای در مورد مراسم سوگواری صادر کردند نمی‌توانند در مورد وضع نابسامان و آشفته بازار عروسی‌های ما گامی پیش بگذارند و لااقل عده‌ای را هر چند اندک به راه راست بخوانند. شاید چنین بیانیه‌ای همانطور که بیانهٔ پیشین نشان داد تا حدودی ضمانت اجرائی داشته باشد و ربانوت محترم بتوانند در اجرای آن نظارت مستقیم داشته باشند. جنابان ربانوت محترم بیایید بیانیه‌ای در مورد ساده کردن و کوچک کردن میهمانی‌ها از نظر تعداد و هزینه صادر فرمایید. مطمئن باشید با نظارت مستقیمی که خود شماها مخصوصاً در موقع حضور در این مجالس دارید ضمانت اجرائی و کارآئی آن صد در صد خواهد بود و مطمئن باشید جامعه هم از شما حرف شنوی خواهد داشت. جنابان ربانوت محترم! خود شماها بهتر از هر کس دیگر میدانید دیده‌اید و شنیده‌اید و حتی خود شاهد بوده‌اید که اخیراً تعداد دعوت شدگان به جشن‌های عروسی به مرز ۷۰۰ و ۸۰۰ رسیده است تا آن جائی که باعث حیرت و تعجب هتل داران صاحب نام لوس‌آنجلس که این میهمانی‌ها در آنجا برگذار می‌شود شده است.

مخصوصاً از اینکه می‌فهمند صاحب میهمانی یعنی جناب داماد نه هنرپیشه سینما است و نه قهرمان یکی از رشته‌های ورزشی که درآمد آنچنانی داشته باشد و نه برنده بلیط لاتاری و نه صاحب گنج باد آورده‌ای است و نه ارثیهٔ هنگفتی از عمه و خاله‌اش در آن سر دنیا به او رسیده است.

هیچوقت از خود نپرسیده‌ایم یا نخواسته‌ایم بپرسیم جوانی به سن ۳۰ یا ۳۵ سال که حداکثر فقط ۵ سال است وارد بازار کار شده چگونه می‌تواند متحمل هزینه‌ای حدود صد هزار دلار برای مراسم ازدواج باشد و علاوه بر آن بتواند زندگی مرفه‌ای در آینده تقدیم همسر خود کند. متأسفانه روز به روز هزینه‌ها به صورت‌های جورواجور سر راه داماد سبز می‌شود. طلا و جواهرات برای مجلس بله بران، طلا و جواهرات برای شاور، طلا و جواهرات برای شب نامزدی، طلا و جواهرات برای عروسی و تازگی‌ها هم که چشممان به جمال سورپرایز روش شده و بایستی یک کادو جالب طی یک برنامه استثنائی مثل خرج سوار شدن درهلی‌کوپتر، یا مسافرت به اعماق دریاها برای گرفتن بله به عروس خانم داده شود. چه شده که ما فقط برنامه خرج تراشی‌ها را تقلید می‌کنیم؟ تنها خدا میداند

خلق را تقلیدشان بر باد داد -
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.

این آمریکائی‌ها با دادن کادو در برنامه سورپرایز دیگر این میهمانی‌های بله بران و نامزدی پر خرج و تشریفات حنوکائی و پوریمی و شب سال و...و... را ندارند.

جناب ربانوت محترم مگر نمی‌شود طی بیانیه‌ای یا اعلامیه‌ای از مردم خوب جامعه‌مان بخواهیم که از سِرو شام در صورتی که اُردور کامل سِرو می‌شود که خود شام مفصلی هم است خودداری شود. شماها بهتر از هر کس می‌دانید و در جریان کار هستید که ۶۰ درصد افرادی که در این مجالس شرکت می‌کنند در صورتی



که اُردور کامل سِرو شده باشد از خوردن‌شام صرفنظر می‌کنند یا ناخنکی می‌زنند و با شامشان بازی می‌کنند و در آخر این همه نعمات خدا روانه سطل خاکروبه می‌شود. با یک حساب سرانگشتی همه ساله دست کم ربع میلیون دلار فقط پول شام در عروسی‌ها نفله و نابود می‌شود. از این رقم تعجب نکنید زیرا در صورتی که هر شامی را فقط ۱۰ دلار که بیشتر از این‌ها هزینه و ارزش آن است در نظر بگیرید ضربدر تعداد عروسی‌هائی که در سال داریم و با احتساب تعداد میهمانی‌ها که از ۷۰۰ نفری داریم تا ۲۰۰ نفری و بطور متوسط ۴۰۰ نفر در نظر بگیریم به این رقم بالا می‌رسید. متأسفانه یادمان رفته که قدیمی‌ها همیشه می‌گفتند «همان گونه که حرام را حلال کردن (خوردن) گناه است همان گونه حلال را حرام کردن (دور ریختن) نیز گناه است». جوانانی را می‌شناسم که در آستانهٔ ازدواج ترجیح می‌دهند مراسم عروسی خود را در محیطی دوستانه و صمیمی به طور خصوصی و ساده با شرکت حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر از افراد خانواده و دوستان خیلی نزدیک برگذار کنند، فکر می‌کنید چه کسی با این برنامه مخالف است. بله حدستان درست است پدر و مادرها که می‌گویند: ما توی میهمانی‌های دیگران شرکت کرده‌ایم، رفته‌ایم و خورده‌ایم حالا باید جبران کنیم. چه منطق جالبی؟!

مورد دیگری که می‌شود از عموم افراد جامعه خواهش و استدعا نمود که مجری مستقیم آن باشند این است که به مدت یک سال، فقط یک سال در کلیهٔ عروسی‌ها به جای خواننده چند هزار تومانی (برای کمتر از دو ساعت کار مفید) از D.J. استفاده شود. آی مردم! آی خانمها! آی آقایان! ترا به خدا، ترا به جان هر کسی که دوستش دارید بیایید از این چشم هم چشمی‌ها، خرج تراشی‌ها، باشم باشی‌ها پرهیز کنید. اکثر جوانان ما به خاطر همین چشم هم چشمی‌ها، خرج تراشی‌های غیر ضروری و خودخواهی بعضی خانواده‌ها دارند از دست می‌روند و اکثر جوانان ما از ازدواج منصرف شده‌اند. جوانان ما دارند بیراهه می‌روند. تقصیر کیست؟ تقصیر خود ماست. تقصیر شما است. تقصیر جامعه است. هنوز برای اصلاح این مشکل دیر نیست. می‌توان به راه راست هدایت شد. با همّت و بزرگواری و مردانگی و خانمی که در همه شما سراغ داریم و با مبارزه جانانه و پی‌گیر می‌شود در مقابل چشم هم چشمی‌ها و خودنمائی‌ها ایستاد. نگوئید دارندگی و برازندگی. نگویید داریم و خرج می‌کنیم. این درست نیست. با این حرف و این کارتان دارید بر جامعه لطمه می‌زنید و غیر مستقیم به خودتان هم که از بطن جامعه هستید لطمه می‌خورد.

مریم حیدرزاده! نازنین دختر شاعر هم زبان، شنیدی پیام آن شاعر یهودی را؟

مریم! از روزی که نوارهای تو در این شهر پُر هیاهوی لس‌آنجلس پخش شد، همه در اینکه تو از آن استثناهای روزگار مائی همرأی و همداستان بودند. خیلی‌ها با شنیدن صدای ملکوتی تو گریسته‌اند، اگر نه از دیده، از دل و اگر نه از غم و اندوه، از شوق و هیجان. شعرهای تو آدم را به یاد چشمه‌های ایران می‌اندازد که آبشان آنقدر پاک و زلال است که می‌شود قلوه سنگ‌های سطح آنها را دید، مثل یک آئینه شفاف و صیقل زده شده. و تو چه خوشبختی که در این دوران که زادگاه ما یکی از تلخ‌ترین دوره‌های تاریخش را می‌گذراند همه چیز را به دیده نمی‌بینی. نمی‌بینی که هر روز به جای شاخه‌های زیبای درختان بید مجنون، پیکرهای زنان و مردان ایرانی از چوبه‌های دار آویزانند. نمی‌بینی که در ایران زندان‌ها جای مدرسه‌ها را گرفته‌اند، دختران دسته دسته به روسپیگری رو برده‌اند، تریاک و هروئین و گردها و قرص‌ها و آمپول‌های مرگ‌زا آدمهای ما را به نابودی کشانده‌اند، بی عدالتی‌ها قیامت می‌کنند و دروغ و ریا و زور و ستم حتی چهره‌های آدمیان این محیط جهنم گونه را نیز مسخ کرده. نمی‌بینی این‌ها را و چه سعادتی داری.

امّا فردا در راه است. فردا دیر یا زود خواهد رسید و خنده‌ها بر لبان غم‌آلود هم زبانان ما خواهد نشست. شعرهای ناب و پاک و زیبای تو در برگیرنده غم خاص میهن‌اند. عاشقانه‌اند امّا در لابلای آنها بوی عطرآگین عشق به انسانیت به مشام می‌رسد. و خوشا آنزمان که آدم، شعرهای تو را از زبان خودت بشنود. باور کن شنوندهٔ حساس را به آسمانها می‌بری، تو یک فرشته‌ای. سخن تو، کلام دلارام تو به کلی از عالم سیاست دور است. اما در پیامهای عاشقانه‌ات، در سخنان پُر احساست خطاب به آنکه آنرا باید «معشوق» نام داد پیام‌های بزرگ انسانی داری.

ماه من غصه نخور، باز داره فصل سیب میشه
مـی‌دونم گـاهی آدم، تـو وطنش غریب میشه
....

ماه من غصه نخور، زندگی خوب داره و زشت
خدا رو چه دیدی شاید فردامون باشه بهشت

مریم! شک دارم که پیام یک شاعر یهودی را که در روز یازدهم مارچ ۲۰۰۳ از بخش فارسی رادیو ایسرائیل پخش شد شنیده باشی. گوش کن تا آنرا که با زبان شیوا و گیرای خانم فرنوش رام گفته شده عیناً برایت نقل کنم:



«کتاب‌های اشعاری که با زبانی ساده و عامه پسند سروده شده و اکثراً دارای مزامین عاشقانه است بسیار مورد توجه نسل جوان ایران قرار دارد. از خانم مریم حیدرزاده دختر جوان نابینائی که صدای جذاب و معصومانه‌ای دارد و سالهاست که اشعار او از سوی جوانان ایران استقبال می‌شود امسال هفت مجموعه دیگر شعر منتشر شده که برخی از آنها به چاپ سیزدهم نیز رسیده است: [در اینجا با صدای خود تو این شعر پخش شد].

آخه یه روز دق می‌کنم فقط به خاطر تو
دنیا رو عاشق می‌کنم فقط به خاطر تو
سر به بیابون میزم فقط به خاطر تو
رو دست مجنون میزنم فقط به خاطر تو
تو نمی‌خوای بیای پیشم فقط به خاطر من
من ولی سرزنش میشم فقط به خاطر تو
عشقتو پنهون می‌کنی فقط به خاطر من
من دلمو خون می‌کنم فقط به خاطر تو
از دور تماشا می‌کنی فقط به خاطر من
من دل رو رسوا می‌کنم فقط به خاطر تو
از خوبی‌هات کم می‌کنی فقط به خاطر من
رشته را محکم می‌کنم فقط به خاطر تو
تو خود تو گم می‌کنی فقط به خاطر من
من خودمو گم می‌کنم فقط به خاطر تو
شعله را خاموش می‌کنی فقط به خاطر من
شب رو فراموش می‌کنم فقط به خاطر تو
تو خنده‌هات غم میزنی فقط به خاطر من
دنیا را بر هم میزنم فقط به خاطر تو
یه روز میشم بی آبرو فقط به خاطر تو
قربونی یه جستجو فقط به خاطر تو
تو هم یه روز میری سفر فقط به خاطر من
خیره میشه چشام به در فقط به خاطر تو

[و بعد خانم فرنوش ادامه دادند] *و امّا شاعر با ذوق یهودی ایرانی که بیش از پنجاه سال است در ایسرائل زندگی می‌کند، آقای داویدیان با نام هنری مسرور که در شهر زیبای «ناحاریا» در شمال ایسرائل در نزدیکی مرز لبنان ساکن است در نامه‌ای به رادیو ایسرائل می‌نویسد از شنیدن نوار سروده‌های مریم حیدرزاده شاعر جوان مقیم تهران سخت منقلب گشته، از نام او که همنام مادر شاعر است، از سبک شعر این دختر جوان و از شیرین زبانی مریم حیدرزاده. مسرور در ایسرائل شعر بلندی برای مریم در تهران سروده و تأکید می‌کند که علی‌رغم سن زیاد حاضر است یک چشم خود را به مریم اهدا کند تا این دختر جوان پر احساس دنیا را ببیند.*

ای مریم عزیزم هم نام مادر من
قلبم بسی گرفته فقط به خاطر تو
هر جا که نام مریم آید به گوش جانم
چشم و دلم بگرید فقط به خاطر تو
عمرم اگر وفا کرد با عده‌ای ز یاران
سوی وطن بیایم فقط به خاطر تو
شعری که گفته بودی در وصف آن دو عاشق
گوئی سروده گشته فقط به خاطر من
قلب تو بس شکسته از بخت آن دو خسته
منهم دلم شکسته فقط به خاطر تو
با آن نوار گرمت آتش زدی به دلها
منهم بسوزد دل فقط به خاطر تو
طرز تکلم تو شیرین بوَد از آن روی
تیشه گرفته فرهاد فقط به خاطر تو
سبک کلام و شعرت از سبک‌ها مجزاست
این سبک زاده گشته فقط به خاطر تو
من حاضرم که یک چشم از هر دو چشم خود را
هدیه دهم به مریم فقط به خاطر تو
تا آنکه آدمیت گوید که یک کلیمی
چشمی به تو عطا کرد فقط به خاطر تو»

من با شنیدن پیام مسرور - این شاعر یهودی مقیم ایسرائل - به تو دیدگانم تَر شد و به یکدم دنیا را پر از شکوفه‌هائی از مهر و صفا و وفای انسانی دیدم. پیام مسرور به تو آتشفشانی از عشق یهودیت به انسانیت است. این عشق، مسلمان و مسیحی و بودائی و زردشتی نمی‌شناسد. در ایامی که به بهانه فتح قدس سردمداران سیاه دل ایران در آدمکشی‌های ایسرائل نقش انکار ناپذیری دارند و با پروراندن تروریستهای از خود بدبخت‌تر می‌کوشند تا جوان‌ها، خردسالان، پیران و مردم بیگناه غیر نظامی را تکه پاره کنند و دنیای زیبای ما را به جهنم هولناکی بدل کنند یک شاعر، یک انسان، یک یهودی می‌خواهد چشمی به تو دختر حساس روشندل هدیه کند. این را به چه تعبیر می‌کنی؟ گمان نکن سخن حیرت‌انگیز مسرور از میل باطنی به دور است. ده‌ها مانند این میل را که به عمل انجامیده در میان مردم ایسرائل طی چند دهه اخیر می‌توان یافت. یهودی در خاک مقدس قلب خود را، کلیهٔ خود را و دیگر اندام خود را در بیمارستانهای مجهز به یک فلسطینی، به یک مسلمان و حتی به یک جوان که در اعمال تروریستی شرکت جسته بخشیده تا اگر آن یهودی از دنیا می‌رود، انسان دیگری در این دنیا بتواند بماند. اینها به نظر میلیون‌ها غیر یهودی افسانه‌های باور نکردنی و خیالپردازی‌های بی پایه می‌نماید. امّا واقعیت است. انساندوستی یهودی همیشه افسانه‌آمیز بوده است امّا تو مریم عزیز، آنرا افسانه ندان. □

ه الف.

اینکه میگن «بغدادت خراب شه» منظور همینه؟





مرا ببوس! مرا ببوس!

گزارشی از سفر اخیر اعضای بنی بریت به کوبا

برای کمک رسانی به یهودیان

از: دکتر امانوئل ابراهام


کنیسای سفارادیها

ساعت ۸ شب سه‌شنبه، سیزدهم دسامبر سی و دو نفر از اعضای بنی بریت در یکی از هتل‌های شهر میامی گرد هم آمدند تا برنامهٔ سفر به کوبا و کمک مالی به یهودیان این سرزمین را بدون آنکه مقامات دولتی کوبا دخالتی داشته باشند طرح ریزی کنند و به مورد اجرا در آورند. اعضای مزبور از ایالات مختلف آمریکا در میامی به هم پیوسته بودند. روز بعد، چهارشنبه چهاردهم دسامبر در ساعت ۵ بامداد همگی از هتل به فرودگاه رفتیم.

هر کدام از ما کیف دستی خود را از داروهای ضروری و مورد لزوم همکیشان خود در کوبا پر کرده بودیم. علاوه بر این وجوه نقدی را که برای آنان به همراه خود می‌بردیم بین هر سی و دو نفر تا حدودی به تساوی تقسیم کردیم تا در فرودگاه هاوانا به اشکال برنخوریم. از فرودگاه هاوانا با اتوبوس به منطقهٔ Patronato که «کانون جامعهٔ یهودی کوبا» در آن قرار داشت رهسپار شدیم.

یهودیان این منطقه که در انتظار ما بودند مشتاقانه از ما استقبال کردند. در روز نخست از داروخانه‌ای که توسط بنی بریت تأسیس شده بود بازدید کردیم و بیشتر داروهای همراه را که به کار بردن آنها نیاز به نسخهٔ پزشک داشت در اختیار دکتر مسئول داروخانه قرار دادیم. بیمارانی که احتیاج به این گونه داروها داشته باشند و قدرت تهیه آنرا از خارج از کوبا نداشته باشند خواهند توانست به رایگان از داروهای مزبور استفاده کنند.

شب هنگام رهبران جامعه یهودیان را ملاقات کردیم و قسمت عمده‌ای از پولهای نقدی را که با خود برده بودیم به آنها سپردیم تا زیر نظر و با صلاحدید آنان بین یهودیان نیازمند هاوانا تقسیم شود.

دولت کوبا به هر فرد سالمندی که قدرت کار نداشته باشد ماهانه مبلغی معادل ۵ دلار کمک هزینه می‌دهد. سازمان بنی بریت از صندوق ویژه‌ای که برای این امر تهیه کرده نیز به هر یهودی مسن ۵ دلار می‌پردازد. روز دیگر از کنیسای رفرم هاوانا که به همت بنی بریت به پا شده دیدن کردیم. شب شنبه در همین کنیسا شاهد مراسم مذهبی بودیم. مسافرت ما به کوبا با جشن حنوکا همزمان بود. در ایام جشن، مقداری شکلات و شیرینی و آب نبات که از آمریکا به همراه برده بودیم بین بچه‌ها تقسیم کردیم. تعجب خواهید کرد اگر بگویم بعضی از این کودکان در عمرشان هنوز شیرینی نخورده بودند.

یهودیان کوبا دارای یک کنیسای ارتدکس هم هستند که کوچک و بسیار قدیمی است. هر از چند ماه یک ربای از آرژانتین برای اجرای مراسم دینی به این کنیسا می‌آید. علاوه بر آن، کنیسای دیگری هم هست که به سفارادی‌ها تعلق دارد و دارای ۵۰ نفر عضو است. این کنیسا هم بنای خرابه‌ای است. اعضای آن از ما قول گرفتند که برای تعمیر و مرمت آن وجوه لازم را جمع‌آوری کنیم. از این قول خوشحال شدند و با گرمی و محبت صمیمانه‌ای ما را بوسیدند.

بعد از انقلاب کمونیستی، به علت کمبود آجر، آجرهای سیمانی گورستان یهودیان هاوانا را به غارت بردند. اما در سالهای اخیر با کمک مادی بنی بریت مجدداً این گورستان ترمیم شده است. گذشته از این با استفاده از اجزاء بازماندگان جنگ دوّم، مثل موهای سر قربانیان، صابون‌هائی که از پیکر یهودیان می‌ساختند و کتب مقدس بازمانده از آن دوران بنی بریت توانسته است در بنای یادبود

هولوکاست که خود آنرا ساخته است موزهٔ کوچکی نیز بوجود بیاورد.

در روز دوشنبه نهم دسامبر به شهر کوچک «سانتا کلارا» رفتیم. در این شهر فقط سی و پنج نفر یهودی زندگی می‌کنند. رهبر آنها خانمی به نام «ربکا» است که منزلش، هم مرکز یهودیانست و هم آنکه به عنوان کنیسا مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اطاق نشیمن این خانه جز سیدورها و توراها آثار هنری ایسرائل نیز به چشم می‌خورد. در همین اطاق است که هم تفیلا می‌خوانند و هم آنکه جلسه‌های مذهبی و اجتماعی خود را بر پا می‌کنند.

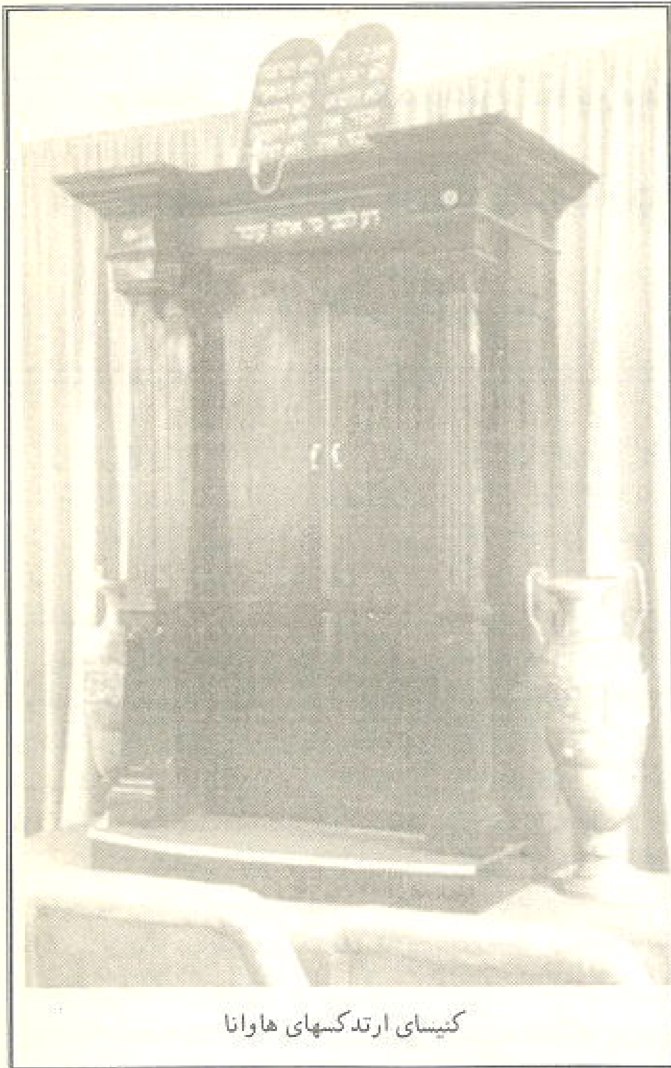
در لحظاتی که در این اتاق نشسته بودیم، یکی از هم سفران ما که خانمی از بورلی هیلز بود سخت تحت تأثیر فعالیت‌های «ربکا» و عشق و علاقه قلبی او به یهودیت قرار گرفته بود به من می‌گفت: «ای کاش بچه‌های من اینجا بودند و شاهد اینهمه شور و علاقه این زن به یهودیت می‌شدند و یاد می‌گرفتند که مردم اینجا چطور زندگی می‌کنند و چطور در خدمت یهودیت از زندگی لذت می‌برند».



بنای کنیسای رفرم

قطعه سنگی که از طرف سازمان بنی بریت از خرابه‌های بازداشتگاه‌های نازیان تهیه شده بود به یهودیان این شهر داده شد تا در قبرستان شهر بتوانند بنای یادبودی بسازند. البته ما مخارج این بنا را تضمین کردیم. آنها چنان از ما قدردانی و سپاسگزاری می‌کردند که نظیر نداشت.

روز بعد به دهکدهٔ کوچک **Cienfuegos** که فقط ۱۲ نفر



کنیسای ارتدکسهای هاوانا

یهودی دارد رفتیم. بین آنها نیز به حد کافی دارو و مواد خوراکی و پول تقسیم کردیم. طبعاً آنها کنیسا نداشتند ولی چون به شهر سانتاکلارا نزدیک هستند روزهای شنبه و ایام عیدهای مذهبی به آنجا می‌روند.

آنچه ما را در سفر به کوبا خوشحال کرد مشاهدهٔ جوانان یهودی بود که همگی تحصیلکرده هستند و دارای مشاغل مناسبی می‌باشند. البته به خاطر شرایط اجتماعی کوبا موفقیت این جوانان موجب رفع فقر و نیاز دیگر یهودیان نمی‌تواند باشد. ما یهودیان می‌کوشیم همکیشان خویش را در هر گوشه دنیا که باشند کمک کنیم و سفر ما اعضای بنی بریت به کوبا هم بر این اساس بود. شاید این از ویژگی‌های قوی ما است که باعث بقا و دوام ما شده و با وجود اینهمه مصائب عظیم که در طول تاریخ دیده‌ایم هنوز محکم و نیرومند بر پای خود ایستاده‌ایم. در واقع می‌توان گفت که همه یهودیان دنیا اعضای یک خانوادهٔ بزرگ است. □

پاسخی به آن هموطن که پرسید: چرا یهودیان این همه یک پارچه‌اند؟

نوشتهٔ: شهره حکمتی نوفر

در یکی از برنامه‌های پاسخ و پرسش یک رسانهٔ گروهی سوآلی مطرح شد و مجری برنامه با وجود تخصّص در امور اجتماعی و جامعه شناسی پاسخی برای آن نداشت.

پرسش این بود که چرا ایرانیان خارج از وطن نه تنها با یکدیگر همکاری نمی‌کنند بلکه تا می‌توانند از پشت به یکدیگر خنجر می‌زنند و در عوض یهودیان در سرتاسر دنیا همچون زنجیر ناگسستنی به یکدیگر پیوسته‌اند؟ از آنجا که به سبب رنگ مذهبی داشتن سئوال جوابی به آن هموطن داده نشده و نیز به خاطر عقاید یهودی ستیزی که این روزها در سرتاسر دنیا و به خصوص در کشور عزیز ما ایران دامنه گسترده‌ای یافته است و از آنجائی که غیر یهودیان در آمریکا و ایران و اروپا محتویات این رسانه را یا می‌شنوند و یا از محتوای آن کم و بیش خبر دارند مایلم که جوابی به پرسش کننده هموطنم بدهم. شاید این پاسخ بتواند دلیلی قانع کننده برای کسانی که مرتب در حسرت یهودیان هستند باشد.

باید یادآور شوم که من نه جامعه شناسم، نه متخصص در امور مردم شناسی، نه در تکامل تاریخ بشر تحقیقی دارم و نه مدعی مقام مذهبی و یا اجتماعی‌ام. فقط طی چند سال زندگی در آمریکا، آزادی سخن و نه هتک حرمت را در این سرزمین آموخته‌ام. چنین آموزشی به من این اجازه را می‌دهد که در این مورد نظر خود را خالی از حب و بغض بیان کنم.

از شروع تاریخ مدوّن ایران، از زمان مادها و پارس‌ها تا انقلاب اسلامی، آنچه را در کتابهای تاریخ خوانده‌ایم شرح از تلاش ایرانی برای ایرانی ماندن دارند. کینه توزی‌ها و لشکرکشی‌های اقوام و کشورهای دور و نزدیک برای غلبه بر ایران از حملهٔ بابلیان و آشورها گرفته تا رومیان و مغولان و ترکان و تازیان، از روسها و کمونیست‌ها تا حکومت‌های استثمارگر فرانسه و انگلیس، از قوای متفقین تا سقوط رژیم پهلوی همگی از کشمکش‌های تاریخی و استراتژیک در ایران سخن دارند. می‌خواهید دلیل آن را جادهٔ ابریشم بنامید و یا به آن نام پل پیروزی بدهید. در تمام طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران، همیشه دیگران خواستار پاره‌ای از آن بوده‌اند.

تاریخ دو قرن اخیر ایران و دوران صفویه، قاجاریه و پهلوی، دخالت‌های دولت‌های روس و فرانسه و انگلیس و بعد آلمان و آمریکا در مسائل داخلی ایران، وابستگی‌ها و دسته بندی‌های شخصیت‌های درباری، اجتماعی و مذهبی به دولت‌های مختلف خارجی در سه سلسله گذشته همگی باعث گردید که «دایی جان ناپلئون‌های» کوچک و بزرگ هر اتفاق را به خارجی‌ها نسبت دهند و مردم ایران با نظر بدبینی به یکدیگر نگاه کنند.

متأسفانه انقلاب اسلامی نیز نمکی تازه بر زخم کهنهٔ ما ایرانی‌ها پاشید. چرا که ایرانی تشنه دموکراسی ناگهان خود را در تار عنکبوت خفقان آور مذهبیون یافت و دیگر راهی برای بازگشت نبود.

ایرانی در اجتماع کوچکتر خارج از ایران نیز نه تنها با نظر بدبینی به یکدیگر نگاه می‌کند بلکه به فرزندانش نیز می‌آموزد که همه مردم دنیا دشمن و بد هستند و همه در انتظارند که کلاه بر سرمان بگذارند. چشمهایت را باز کن، کلاهت را دو دستی بگیر و هر وقت کسی از تو مشورت خواست یا جواب نده و یا جواب نادرست بده تا مبادا دوستت موفق شود.

این بیماری بومی ایرانیان در مورد همه ما ایرانی‌ها صادق است و مذهب و شهرستان و محل زندگی کاری به آن ندارد.

حالا بعضی از اقوام بیشتر و بعضی کمتر ولی همگی از این چشمه بی نصیب نمانده‌ایم.

در هر کجای دنیا که یهودی به خانهٔ یهودی دیگر برود نه تنها هر دو به یک زبان دست به نیایش بر می‌دارند، بلکه هر دو خود را از یک قوم می‌دانند.

اما برگردیم به یهودیان که چون زنجیر به یکدیگر وابسته‌اند و ملت و دولت اسرائیل را چه از نظر مالی و چه معنوی بی چون و چرا پشتیبانی می‌کنند در هر کجای دنیا که یهودی به خانهٔ یهودی دیگر برود نه تنها هر دو به یک زبان دست به نیایش بر می‌دارند، بلکه هر دو خود را از یک قوم می‌دانند.

یهودی در تاریخ ۵ هزار ساله خود آموخته که در هر کجای دنیا و در هر زمانی از تاریخ تقصیر هر اتفاق ناگوار را همیشه بر گردن او انداخته‌اند و بارها و بارهای بی شمار قتل‌ها و کشتارهای دسته جمعی یهودیان هیچ دلیلی به جز تهمت بی مایه

نداشته است.

قدمت یهودی ستیزی را می‌توان به حضرت ابراهیم رسانید، چرا که به خاطر خداپرستی‌اش به او اجازهٔ خاکسپاری همسرش را ندادند و بر طبق گفته‌های توراه ابراهیم تکه زمینی را به قیمت بالاتر از بهای روز خرید تا بتواند سارا را در آن دفن کند. شاید یکی دیگر از دلایل نزدیکی و پشتیبانی یهودیان از یکدیگر را می‌توان ترس از بیگانه دانست.

ملت یهود توانست بعد از گذشت دو هزار سال، پس از پایان جنگ جهانی دوم کشور کوچک خود را دوباره بازسازی کند و دیدیم که چند ساعت بعد از اعلام استقلال چگونه همسایگان عرب به خاکش حمله‌ور شدند تا به قول خودشان «یهودیان را به دریا بی‌اندازند» و شاهد بودیم که همسایگانش چگونه شکست خوردند.

سرزمین اسرائیل و شهر یروشالایم هزار سال قبل از میلاد توسط داود پیامبر بنا شد و قرن‌ها به نام یهودا «جودا» خوانده می‌شد. در سال ۷۰ قبل از میلاد به دلیل مبارزات چریکی یهودیان برای بازپس گرفتن کشورشان، معبد دوم به دستور تیتوس فرماندار رومی منهدم شد. یهودیان از «یهودا» اخراج و یا کشته شدند. نام یهودا به «فلسطین» و یروشالایم به «آلیا» تغییر یافت تا یهودی نه کشوری داشته باشد نه معبدی که در آن دست به نیایش بردارد و نه نامی که از آن یادکنند. تاریخ نشان داد که رومیان از میان رفتند. یهودی دو هزار سال یک جمله را تکرار کرد که: «یروشالایم! اگر فراموشت کنم دست راست خود را فراموش کرده‌ام.» یهودی نه تنها باقی ماند بلکه کشورش را دوباره بازسازی کرد.

سرزمین فلسطین قرن‌ها چیزی جز کویر خشک و مردم چادرنشین نبود و شهر یروشالایم هیچگاه بعد از انهدام معبد دوم پایتخت هیچ حکومتی نبود. شاهدیم که کمی بیش از نیم قرن، سرزمین اسرائیل آنچنان پیشرفت فرهنگی، اقتصادی، کشاورزی، صنعتی و تکنولوژی داشته که هم اکنون هم سطح آمریکا، پر قدرت‌ترین و بزرگ‌ترین کشور دنیا به شمار می‌آید. هیچ کشوری در دنیا به اندازهٔ اسرائیل دموکراتیک نیست اما همسایگان عربش همچنان که بودند باقی مانده‌اند.

با وجودی که اسرائیل جزو اولین کشورهایی بود که فجایع کشتار مسلمانان «کوساوا» را به گوش جهانیان رسانید و به کمک مسلمانان «کروزا» شتافت، جزو اولین کمک رسانان به زلزله زدگان مسلمان ترکیه بود. کمکهای کشاورزی و اقتصادی آن در کشورهای آفریقایی قابل مقایسه با سایر کشورهای دنیا نیست و کوچک‌ترین تفاوتی بین شهروندان یهودی و غیر یهودی خود نمی‌گذارد، با این وجود کشور ۶ میلیون نفری اسرائیل در مقابل ۱۲۰ میلیون عرب مسلمان که به خونش تشنه‌اند و همواره می‌خواهند یهودیان را به دریا بیاندازند باید همیشه در حال آماده‌باش باشد. یهودیان خارج از اسرائیل وظیفه اخلاقی، وجدانی، اجتماعی، دینی خود می‌دانند که همواره پشتیبان و کمک رسان خواهران و برادران خود در اسرائیل باشند. بقای یهودیان در طول تاریخ همواره استوار به این همبستگی بوده است.

اگر سرهای مردانتان را از تن جدا کردند، پیرمردانتان را برهنه بر دار کشیدند، پسر بچه‌هایتان را از پنجره به خیابان پرتاب کردند، به دنبال تجاوز به زنان و دخترانتان آنها را با تبر و شمشیر و مسلسل کشتند، در میان رستوران‌ها و اتوبوس‌ها و خیابان‌هایتان بمب پر از میخ و تیغ آغشته به مرگ موش منفجر کردند، جوانهایتان را در مرکز پلیس شهر قطعه قطعه کردند و دستهای خون‌آلودشان را فاتحانه به دنیا نشان دادند آنوقت شاید و آنهم شاید بتوانید همچون یهودیان پشت در پشت یکدیگر و همچون زنجیری ناگسستنی باقی بمانید

ما یهودیان دو هزال سال آواره بوده‌ایم و خارج از اسرائیل در پراکندگی زیسته‌ایم. بی جهت نیست که ما را یهودی سرگردان می‌نامند. قرن‌ها با کوله پشتی‌هایمان کشورها و قاره‌ها را پیموده‌ایم و به استناد تاریخ هر از گاهی که پادشاهی و حاکمی از یهودیان استقبال کرده، به آن‌ها احترام گذاشته و یهودی را جزیی از مردم مملکت و سرزمینش شناخته، آنان نیز در آبادی آن سرزمین کوشش‌ها کرده‌اند. یهودی هرگز خیانتکار نبوده است و در هر کجا که زیسته به آن سرزمین وفادار مانده. شاهد آن حکومت هخامنشی و اشکانیان، عباسیان و بنی امیه، اتابکیان و دوران سلطنت پهلوی را می‌توان نام برد. در اروپا، فرانسه، اسپانیا، آلمان، پروس و ایتالیا در طول دو هزار سال هر زمانی که با یهودیان خوشرفتاری کرده‌اند آنها نیز رو به ترقی نهاده‌اند و زمانی که از یهودیان روی برگردانیده‌اند به جز خواری و خفت پاداش دیگری نگرفته‌اند. یهودیان سرتاسر دنیا هنوز در نمازهای سالانه از پادشاهان ایران، کوروش و داریوش برای بازسازی معبد یهودیان یاد می‌کنند و از خشایارشا برای نجات جانشان سپاسگزارند. ایرانی یهودی در آمریکا نه تنها خود را هنوز ایرانی می‌داند بلکه فرزندانش که در آمریکا متولد شده‌اند نیز خود را ایرانی می‌دانند.

نگاهی کوتاه به تاریخ یهود و تاریخ جهان و کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده شاهد بارز نوشته‌های من است. شاید به همین خاطر است که یکی از فرقه‌های پر قدرت مسیحی به نام Evangelist به

همکیشان خود مرتب گوشزد می‌کند که یهودی دوستی یکی از فرامین خداوند است. و اما آخرین سخن من به ایرانی هموطنم و دیگرانی که به دنبال جوابی برای آن پرسش هستند:

دوستان عزیزم نگران نباشید. شاید بعد از گذشت چند هزار سال اگر همواره و به اجبار از یک کشور به کشور دیگر کوچ کردید. به خاطر ایرانی بودنتان مورد تبعیض نژادی قرار گرفتید، کتابهای مذهبی‌تان را در میدان‌ها به آتش کشیدند، مجبورتان کردند تا خانه‌هایتان را پائین‌تر از کوچه بسازید، دستورتان دادند که به هنگام باریدن باران در خیابان راه نروید، هر وقت که خواستند دروازه‌های محله‌تان را به رویتان قفل کردند تا بی آب و غذا بمانید. مجبورتان کردند که به لباس‌هایتان وصله رنگین بچسبانید، موقع صحبت کردن سرتان را پائین بیاندازید، صدایتان همیشه سرشار از التماس باشد و اگر در استادیوم‌های ورزشی برای سرگرمی دیگران شما را به خورد شیر و پلنگ دادند و برای تفریح درباریان سگ‌های گرسنه را به جانتان انداختند و یا شب عید برای خوش آیند یک پادشاه جبّار در حوض یخ زده پرتابتان کردند، به خاطر ایرانی بودنتان شما را به آتش کشیدند و زنده زنده سوزاندند. به خانه و محله‌تان ریختند، شکم زنان آبستن‌تان را دریدند و بچه خوک زنده را به شکمشان دوختند، اگر سرهای مردانتان را از تن جدا کردند، پیرمردانتان را برهنه بر دار کشیدند، پسر بچه‌هایتان را از پنجره به خیابان پرتاب کردند، به دنبال تجاوز به زنان و دختراتنان آنها را با تبر و شمشیر و مسلسل کشتند، در میان رستوران‌ها و اتوبوس‌ها و خیابان‌هایتان بمب پر از میخ و تیغ آغشته به مرگ موش منفجر کردند، جوانهایتان را در مرکز پلیس شهر قطعه قطعه کردند و دستهای خون‌آلودشان را فاتحانه به دنیا نشان دادند و بدبختی اعراب را به گردن شما انداختند و با وجود همه این مصائب وحشت‌زا هنوز به آینده امیدوار باقی ماندید و هنوز تولد فرزندانتان را جشن گرفتید و در عروسی عزیزانتان هلهله کردید و توانستید زبان و ادب و فرهنگ و اعتقادات خود را حفظ کنید و در تاریک‌ترین نقطه تاریخ بشر به بشریت امیدوار باشید، هر ساله جوائز نوبل و اسکار و پولیتزر را نصیب خود کنید و اختراعات و اکتشافاتتان قابل شمارش به دنیا عرضه کنید، آنوقت شاید و آنهم شاید بتوانید همچون یهودیان پشت در پشت یکدیگر و همچون زنجیری ناگسستنی باقی بمانید و برای آبادی سرزمینی که دو هزار سال در آرزویش بوده‌اید از هیچ چیزی فروگذار نکنید. □

پوکی استخوان‌ها
Osteoporosis

از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

قبل از تشریح بیماری بی مناسبت نیست که شرح مختصری از ساختمان طبیعی استخوان داده شود.

ساختمان طبیعی استخوان: استخوان سخت‌ترین عضو در ساختمان بدن انسان می‌باشد. اگر مقطعی از استخوان تهیه کنیم دو قسمت را در ساختمان آن مشاهده می‌کنیم:

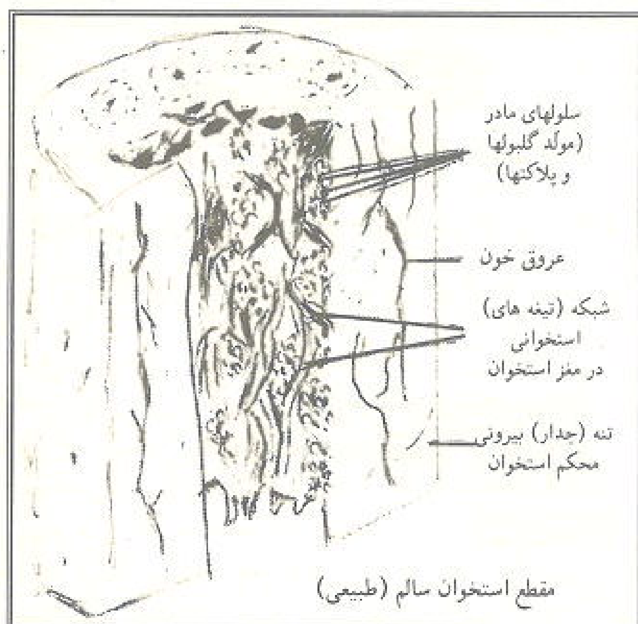
یکی جدار خارجی که سخت و فشرده و عاج مانند است و دیگری ساختمان درونی (مغز استخوان) که از شبکه (تیغه‌های استخوانی) تشکیل شده است. در بین این تیغه حفره‌هائی است که حاوی سلول‌های چربی و سلول‌های مادر (سازندهٔ سلول‌های خون) می‌باشد که پس از رشد کامل به صورت گلبولهای سفید و قرمز و پلاکت‌ها وارد جریان خون می‌شوند. البته این ساختمان در استخوان‌های مختلف بدن و حتی در خود یک استخوان متغیّر و متفاوت است. مثلاً در استخوان‌های بلند مانند ران و بازو و جدار خارجی بسیار ضخیم و عاجی و مستحکم است در صورتی که در استخوان‌های کوتاه ستون فقرات جدار خارجی نسبتاً نازک‌تر و کمتر فشرده است و بیشتر از شبکه (تیغه‌های) استخوانی درونی استخوان ساخته شده است.

در درون استخوان‌ها علاوه بر سلول‌های فوق‌الذکر دو نوع از سلول‌ها یا یاخته‌های دیگر موجود است یکی یاخته‌های استخوان زا (استئوبلاست) و دیگری یاخته‌های مخرب استخوان (استئوبلاست). این دو نوع سلول به طور طبیعی در حال توازن بوده و در نتیجه عوارض نابابی در این مورد در استخوانها ایجاد نمی‌شوند.

پوکی استخوان‌ها: کم شدن حجم مطلق استخوان موجب پوکی آن می‌شود ولی استخوان شکل طبیعی خود را از دست نمی‌دهد. پوکی استخوان بیشتر همراه با تحلیل رفتن و جذب غیر طبیعی استخوان است تا نادرستی در ساختمان تولیدی استخوان. گر چه گفته می‌شود که تولید استخوان نیز ممکن است ناقص و معیوب باشد.

پوکی استخوان بیشتر در زنان (بخصوص ایام یائسگی) و سفید پوستان شایع است تا بین مردان و سیاهپوستان. علت اصلی آن به طور کلی روشن نیست و عوامل مختلفی در پیدایش و تولید آن شرکت دارند از جمله: عدم رشد کافی حجم استخوان در دوران جوانی، ازدیاد تحلیل رفتن استخوان با بالا رفتن سن، اختلال در جذب کلسیم توسّط روده‌ها، ازدیاد حساسیّت به هورمون غدهٔ پاراتیروئید، یائسگی و اختلالات دیگر هورمونی.

علائم بیماری: بدون وجود عوارضی، بیماری علائمی را نشان نمی‌دهد. گاهی ممکن است درد و ناراحتی در استخوان‌ها به خصوص در پشت وجود داشته باشد. شکستگی ستون



مقطع استخوان سالم (طبیعی)

فقرات در اثر ضربه یا حتی بدون ضربه ممکن است به وجود آید. در اثر وزن واردهٔ بدن به استخوانها، درد و ناراحتی‌های موضعی ایجاد گردد که معمولاً در ظرف چند روز تا چند هفته تسکین می‌یابند. اگر چندین شکستگی در ستون فقرات پیدا شود باعث تغییر شکل ستون فقرات شده و دردهای مزمن در ناحیهٔ ستون فقرات (پشت و کمر) ایجاد می‌شود. بعضی از شکستگی‌ها، مانند شکستگی استخوان‌های مچ دست، در پیران اکثراً در اثر پوکی قبلی این استخوان‌ها می‌باشد.

مطالعات آزمایشگاهی مانند آزمایش‌های خون و ادرار و سایر آزمایشات و غیره به تشخیص بیماری و عوامل بیماری زائی مربوطه کمک می‌کند.

درمان: روش درمان بیماری بستگی به علل و شدّت بیماری دارد. معمولاً داروهای مسکن برای تسکین درد و داروهای ضد انقباض (آنتی اسپاسموریک) برای از بین بردن انقباض (اسپاسم) عضلات به کار می‌روند. بی حرکت کردن موضع درد با بستن کمربندهای مخصوص به تسکین درد و ناراحتی کمک میکند. همچنین ورزش‌های مخصوص برای تقویت عضلات مربوطه مفید می‌باشد. در مورد شکستگی، از کمکهای درمانی متخصّص (ارتوپدیست) استفاده می‌شود.

از دیگر عوامل درمانی، نوشیدن حداقل دو لیوان شیر در روز و مصرف ویتامین D (۱۰۰۰ واحد روزانه) مفید می‌باشد. قرص کلسیم و هورمونهای جنسی (هورمون استروژن در زنان) و سایر هورمونها تحلیل رفتن استخوانها را تقلیل داده و از پیشرفت بیماری جلوگیری می‌نماید. امروزه با پژوهش‌های مختلف داروهای نوینی در دسترس قرار دارند که کمک مؤثری در درمان این بیماری می‌باشند. به هر حال درمانها و دستورات فوق لازم است که تحت نظر پزشک انجام شود. □

معرفی کتاب

شهریور ۲۰ و مطبوعات ایران؛

پژوهشی در ساختار مطبوعات ایران ۱۳۲۶-۱۳۲۰

نویسندگان: پرفسور الول ساتن، دکتر گوئل کهن



کتابی است در ۲۳۹ صفحه که در سال ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسیده. این اثر در اصل به وسیله پرفسور ساتن، ایرانشناس بنام، تهیه شده و دکتر کهن دانشمند معروف ایران که یکی از رشته‌های تحقیقی او مطبوعات در ایران زمین است آن را با افزوده‌های نوینی به حد کمال رسانده و با پیش گفتار محققانه‌ای که بر آن نوشته، کتاب را به صورت یک اثر پژوهشی ماندنی در آورده است. وی در مقدمه می‌نویسد: «این مجموعه به نوبهٔ خود دریچه تازه‌ایست به فضای سیاسی - اجتماعی پر جوش و خروش آن دوره که نه تنها جایگاه مطبوعات در آن تحولات را مشخص می‌سازد، بلکه راه شناخت جهت گیری‌های سیاسی و فعالیت‌های گروه‌ها و احزاب را نیز برای علاقه‌مندان و دانشجویان هموار می‌کند». در واقع این اثر را که به صورت زیبایی به چاپ رسیده نه فقط تاریخ مطبوعات در این دوره پر هیاهو و نابسامان ایران باید دانست بلکه به روشنی تصویری از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن ایام را نیز به دست می‌دهد. آنچه بر ارزش کتاب از نظر کار تحقیق می‌افزاید نمایه کامل آن در انتهای کتاب است. همت دکتر کهن در تکمیل و اصلاح اثر ساتن درخور ستایش است. پیوست تکمیلی این پژوهشگر ۱۵۴ روزنامه و مجلهٔ فارسی و ۹ نشریه غیر فارسی را در بر می‌گیرد. تنها کسانی که با اینگونه پژوهشها آشنایند می‌دانند که پیدا کردن رد پای هر یک از این گونه نشریه‌ها چقدر شوق و پشتکار و وقت و انرژی لازم دارد. □

گفت و شنودی با دارا آبائی

جوانمردی که با یاری سازمان سیامک به داد معتادان جامعه ما می‌رسد

هر وقت فردی برای درمان اعتیادِ یکی از نزدیکانش با سازمان سیامک تماس می‌گیرد - و شماره این افراد اندک نیست - بی درنگ با «دارا» جوان با ایمانی که بی ریا و بی چشمداشت وقتش را صرف درمان این بیماران می‌کند تلفن می‌شود. فرصتی دست داد که در حضور چند تن از همکاران سازمان، با دارا گفتگوئی مقدماتی داشته باشیم و از او قول بگیریم که به تدریج شرحی از معتادان جامعه یهودی ایرانی را در چشم‌انداز به چاپ برسانیم.

داریوش می‌پرسد: دارا! چه آماری از معتادین داری؟ چند نفر معتادند؟

دارا می‌گوید: بگذارید این سئوال را جور دیگری جواب بدهم. یکی اینکه چند تا از بچه‌ها دارند استفاده می‌کنند و دیگر اینکه چند نفر از آنها به مواد مخدر آلوده می‌شوند. خیلی‌ها مثل بعضی از ما که مثلاً در یک مهمانی لیوانی مشروب در دست می‌گیریم از مواد مخدر به همین شکل تفننی استفاده می‌کنند. آمار چند سال پیش نشان می‌دهد که شاگردان مدارس تا ۷۵ درصد تا ۸۰ درصد لااقل یکبار در دورهٔ تحصیل از یکی از مواد مخدر استفاده می‌کنند.

- حتی بچه‌های کلاس چهارم پنجم؟

- بله. اینها به تشویق بچه‌های بزرگتر این مواد را امتحان میکنند. ما در ایران اگر در کلاس دهم یازدهم بودیم با ترس و لرز ممکن بود پک زدن به سیگار را امتحان کنیم ولی در اینجا متأسفانه رو بردن به مواد مخدر یکی از مسائل حاد جامعه ما است.

- مسئله، مسئله مدارس است یا اینکه خارج از دبیرستان هم با این مشکل روبروئیم؟

- همه جا هست اما عمدتاً در مدرسه‌هاست. اشکال اصلی آزمایش ماده نیست. اشکال در آگاهی یا بهتر بگوئیم ناآگاهی پدر و مادرها از شیوع این درد اجتماعی است. اگر والدین همانطور که به بچه‌ها میگویند چطور لباس بپوشند و چگونه رفتار کنند از این درد و چگونگی بروز آن آگاه باشند خیلی ساده‌تر می‌توانند در درمان آن با فرزندانشان همکاری کنند. آمار نشان داده که با آگاهی والدین از مسئله اعتیاد، خیلی از بچه‌ها دچار این درد نخواهند شد.

- «بی‌زینس من»ها چطور؟ آیا بین آنها هم معتاد فراوان داریم؟



داریوش فاخری و دارا، در روز گفتگو

- البته. منطقه دان تاون لس‌آنجلس متأسفانه مرکز این مسئله است. همانطور که در جامعه ما قمار و قماربازی رائج است بدبختانه این بلا هم شیوع پیدا کرده. تا دیر وقت شب می‌نشینند و قمار میزنند بعد به عنوان تفریح و شوخی یکی از مواد مخدر را امتحان می‌کنند. عده‌ای که در دان‌تاون قابل

توجهند آنهائی هستند که در توزیع مواد مخدر فعالند. اینها یا از ایران یا از کشوری دیگر مواد را وارد می‌کنند و یا در این جا می‌خرند و مأمور توزیع می‌شوند، خیلی از اینها دستگیر و زندانی شده‌اند. با این وجود مرکز توزیع بیشتر در دان‌تاون است ولی محدود به آنجا نیست. جاهای دیگر هم هست. هر کس هر چه بخواهد می‌تواند داشته باشد.

-آیا عامل تحصیل یا عامل سن و سال هم در اعتیاد مردم ما تأثیری دارد؟

- در سن‌های بالاتر اگر کسی مشکل جدی داشته باشد و یا اینکه زمینه‌اش را از قبل داشته باشد احتمال معتاد شدنش هست. مثلاً کسی در کار و کاسبی‌اش شکست خورده رفیق معتادش به او شوخی شوخی می‌گوید: «بیا آقا این گرد رو امتحان کن فکر روزگار نباش» تفریح، بی بند و باری و تقلید از این و آن حتی در سنهای بالا هم در ابتلا به این درد مؤثر است. خیلی‌ها هستند که می‌توانند برای خودشان یک محدودیت داشته باشند. مثلاً کسی می‌رود لاس‌وگاس و می‌گوید من فقط تا این بیست یا صد دلار را بازی می‌کنم. ولی بعضی‌ها برای خودشان محدودیتی ندارند. کشیده می‌شوند. امتحان یک ماده هم همینطور است. کسی که نتواند برای خودش محدودیت تعیین کند که خیلی‌ها اینطورند با یکی دو بار امتحان ممکنست کم‌کم معتاد بشود.

- مسئله جنسیت چه؛ آیا در زنان هم به همان اندازه معتاد هست که بین مردان؟

- در زنها مخصوصاً در سنهای بالاتر خیلی کمتر معتاد داریم. خیلی کمتر، ولی توی نوجوانها و شاگردان دبیرستان دختران معتاد زیاد داریم ولی درصد پسرها خیلی بیشتر از درصد دخترهاست. علتش هم همان اصالت خانوادگی است که ما داریم و از محیط ایران حفظ کرده‌ایم. دخترها خیلی بیشتر از پسرها به خانواده بستگی دارند.

-آیا درجه مذهبی بودن اثری روی این مسئله می‌گذارد؟ مثلاً کسی که مذهبی‌تر است کمتر می‌کشد؟

- به نظر من مذهب همان اصول یهودیت است و ایمان به این اصول در دور نگهداشتن از این بلا بی تأثیر نیست. یک جوان یهودی که در یک خانواده اصیل یهودی بزرگ می‌شود خیلی کمتر احتمال مبتلا شدن به مواد را دارد. اگر ما همه رسوم یهودی را در زمینه حفظ خانواده، مثل شبهای شبات یا اعیاد دیگر مذهبی، پسح، روش هشانا و همه مراسم دیگر را که در آنها با هم بودن محور کار است مراعات کنیم، به علت نزدیک بودن افراد خانواده به هم میزان خطر خیلی کمتر خواهد بود. بر اساس مطالعه‌ای که در دانشگاه هاروارد به عمل آمده و شامل همه افراد مقیم آمریکا که ما ایرانیها هم جزء آنیم می‌شود افراد خانوادهٔ آمریکائی فقط هفت بار در سال با هم غذا می‌خورند! و البته این بررسی سه چهار سال پیش منتشر شد. بزرگترین مشکل خانوادگی ما اینست که رابطه‌های افراد به حد کافی وجود ندارد، هر کس گرفتار کار خودش است.

- حرف درستی است. این همان مطلبی که «کووی» مؤلف کتاب «هفت راز موفقیت» می‌زند. او میگوید که یکی از هفت راز موفقیت یک خانواده آنست که اعضایش لااقل هفته‌ای یک بار موقع صرف غذا با هم باشند. و این کاریست که البته ما ایسرائل‌ها پیرو آنیم. خوب دارا، تو الان سالهاست که با سازمان سیامک همکاری داری. تو به عنوان فرشتهٔ نجات و ما هم به عنوان همیاران تو در رهائی اعضای جامعهٔ یهودی در تلاشیم.


چهره ای از دارا که معتادان آشنا با او وی را «فرشته نجات» میدانند

بدترین موردی که با آن روبرو بودی چه بوده؟

- موردی که موجب شد من در این جریان وارد بشوم و از سازمان سیامک کمک بخواهم این بود که یکی از دوستانم که سالها بود او را می‌شناختمش، با این که جوان موفقی بود یواش یواش به این کار مبتلا شد و عاقبت رقت‌انگیزی پیدا کرد بطوریکه دار و ندارش را از دست داد و در خیابانها سرگردان شد. این را همین جا بگویم که از آن روز به بعد هر بار که من گوشی تلفن را برداشته‌ام و از سازمان سیامک کمک خواسته‌ام فوری جواب مثبت به من داده‌اند. به هر حال، من از آن دوست قریب دو سالی خبر نداشتم و وقتی سراغش را گرفتم گفتند که توی خیابان است. رفقا می‌گفتند ولش کنیم و به حال خودش

رهایش کنیم ولی من چون با او قبلاً خیلی صمیمی بودم و مدت درازی هم بود که او را ندیده بودم نتوانستم تنهایش بگذارم. خداوند جوری کمک کرد تا من مسیرم را برای کمک به این رفیق معتاد عوض کنم. شش هفت ماهی برای درمانش در تلاش بودم و برای اینکه بتوانم چگونه با افراد معتاد باید رفتار کرد تا درمان بشوند مجبور شدم مرتب در این زمینه بخوانم و مطالعه کنم و یاد بگیرم. دیدم من که یک آدم حرفه‌ای نیستم. پس باید خیلی ابتدائی کار را شروع کنم. من خودم هیچ ادعائی در این باره ندارم فقط برای معالجه اینها با افراد و مؤسسات دیگر همکاری می‌کنم، وقتی بعد از ماهها کوشش و فعالیت آن دوست مبتلایم خدا را شکر توانست اعتیادش را ترک کنید این کار را باز برای دیگران دنبال کردم و خود آن دوست دهها نفر دیگر را برای ترک اعتیاد کمک کرد. در هر حال هر کدام از موارد اعتیاد که من شاهد بوده‌ام تراژدی عمیقی بوده و یکی از دیگری بدتر. حتی موردی را الان با آن سر و کار داریم که زن و شوهر هر دو معتادند و این یک زنگ خطری برای جامعه ما است. این زن و شوهر دارای چند بچه هم هستند.

- یکی از مواردی که من به خاطرم هست اعتیاد یک دختری بود که وارد یکی از دسته‌های gang شده بود و سراپایش را خالکوبی کرده بود و با پسرهای هم دسته‌اش برای دستیابی به مواد مجبور شده بود رابطه جنسی برقرار کند. این دختر از آن دسته فرار کرده بود و به سازمان سیامک پناه آورده بود و ما با هم برای نجات او کمک کردیم. آیا فکر نمی‌کنی آن مورد، بدترین مورد بود؟ یا آن دختر معتاد دیگری که چند بار به او تجاوز شده بود.

- بله! باز کردن هر کدام از این پرونده‌ها تکان دهنده است. هر کدام به نوبه خودش. درباره هر کدام از اینها میشود کتابی نوشت.

- باید قول بدهی که این موارد را برای آگاه کردن جامعه از واقعیات بتدریج در چشم‌انداز شرح بدهی.

- البته. اینها را باید گفت که جامعه بیدار بشود و به جای وحشت و دستپاچگی و یا سرّ نگه داری خیلی آرام و معقولانه دنبال درمان و یا حتی پیشگیری باشند. جامعه باید هم آگاه باشد و هم اطمینان کند. چرا بیماری را که میشود با رجوع به دفتر پزشک درمان کرد، بخاطر ندانم کاری، روشی پیش گرفت که بعد از چندی او را روی تخت جراحی خواباند. مردم باید دقیقاً از جریان امر آگاه بشوند. سازمانهای مختلف آمریکائی و ایرانی که می‌توانند در مورد درمان و شفای بیماران معتاد کمک کند بشناسند. سازمان سیامک لیست این مؤسسات را می‌تواند در اختیار افراد بگذارد. به افرادی که در این زمینه مشاور شده‌اند باید اطمینان داشت. کسی که کار مالی‌اش اشکال دارد از حسابدارش کمک می‌خواهد. همانطور آنکه هم به این درد مبتلا می‌شود باید با اطمینان از مشاور کمک بخواهد.

- آیا همه چیز محرمانه می‌ماند؟

- مسلماً حتی ما اسم افراد را هم نمی‌خواهیم بدانیم و اگر سازمان سیامک معتادی را بخواهد به ما معرفی کند اسم او را نمی‌پرسیم. در خیلی موارد پدر مادرها وحشت می‌کنند و با ناراحتی می‌گویند بچه‌شان معتاد شده. در حالی که بچه سالم است و این پدر و مادرند که باید کمک بشوند. افرادی که در حد اعتیاد رسیده‌اند باید بستری بشوند که این امر هزینهٔ مالی دارد و هر موقع لازم بوده سازمان سیامک به داد معتادان رسیده است. خیلی‌ها هستند که معتاد بوده‌اند، با یاری سازمان سیامک شفا یافته‌اند و الان خودشان مشاورند. □

آیا آمریکا به خاطرِ نفتِ اعراب، اسرائیل را می‌فروشد؟

نوشته: ایرج فرنوش

در حدود یک سال پیش آگهی کوچکی در بخش ادیان لوس‌آنجلس تایمز که تیتر آن «آیا آمریکا اسرائیل را به خاطر نفت اعراب می‌فروشد» بود نظرم را جلب کرد. این آگهی توسط کلیسای راکی پیک (Rocky Peak) در ناحیهٔ Chatsworth لوس‌آنجلس به چاپ رسیده بود و از قرار معلوم درباره موعظهٔ هفتگی کشیش بعد از مراسم مذهبی روز یکشنبه بود. حسّ کنجکاوی باعث شد که صبح یکشنبه ساعت ۹ صبح خود را به کلیسای راکی پیک برسانم تا به این سخنرانی گوش دهم.

وقتی به محوطهٔ کلیسا که در شمال غرب لوس‌آنجلس در تپه‌های «سانتا سوزانا» به پا شده رسیدم خود را در یک مؤسسهٔ بسیار وسیع روبرو دیدم. سالن اصلی کلیسا و ساختمان‌های وابسته به آن در یک زمین به مساحت ۱۸ ایکر بنا گردیده که از منظره زیبایی نیز برخوردار است. سرپرست این کلیسا کشیش دیوید میلر (David Miller) است که دارای درجهٔ دکترا در رشتهٔ الهیّات می‌باشد. علاوه بر او ۱۳ کشیش دیگر در امور مختلف کلیسا به او کمک می‌کنند.

در داخل سالن اصلی کلیسا که پُر از جمعیت بود چند صفحهٔ بزرگ تلویزیونی در نقاط مختلف سالن نصب شده بود که حضار بتوانند مراسم را از زوایای مختلف مشاهده کنند. بعد از اجرای مراسم مذهبی، کشیش میلر سخنرانی خود را شروع نمود. در ابتدا او دربارهٔ اعراب و خدمت آنان به جامعهٔ بشریت سخنانی ایراد کرد و از سهم دانشمندان و محققین عرب در زمینه‌های مختلف به خوبی یاد نمود. جالب اینکه او محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا را جز دانشمندان عَرَب قلمداد کرد. سپس موضوع سخنرانی را به یهودیان برگردانید. کشیش میلر در ابتدای سخنان خود عیسی مسیح را معروف‌ترین یهودی تاریخ دانست و اظهار داشت که با وجودی که جمعیت یهودیان در حد بسیار اندکی از کل جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند معذالک آنان خیلی بیشتر از سهم خود به تمدّن بشریت خدمت کرده‌اند. او گفت که یهودیان کسانی هستند که اوّلین‌ها را به بشریت عرضه کرده‌اند. یکتاپرستی را یهودیان در دنیا رایج کردند. حضرت موسی اوّلین کسی بود که کتاب آسمانی را عرضه کرد و مدیریت را به دنیا آموخت. کشیش میلر در ادامهٔ سخنرانی خود از سهم زیاد یهودیان در زمینه‌های ادبیات، فلسفه، سینما، تأتر، ریاضیات، پزشکی، فیزیک شیمی، رادیو و تلویزیون اشاره نمود. او در مورد یهودیان آمریکایی و خدمت آنان در از بین بردن تبعیضات نژادی در چهل سال گذشته به خوبی یاد کرد و خدمات آنان را در پیشبرد حقوق بشر در آمریکا ستود.

سپس در حالیکه به کتاب انجیلی که در دست داشت اشاره می‌کرد، جمله‌ای از آن را برای حضار نقل کرد که دربارهٔ معائده بین خداوند و حضرت ابراهیم و اینکه یهودیان قوم برگزیده هستند، بود. ولی توضیح داد که «**کسانی که یهودیان را دوست بدارند برکت داده می‌شوند و کسانی که از یهودیان تنفر داشته** باشند مورد نفرین و نفرت قرار خواهند گرفت». او گفت که برای اجرای قوانین کتاب مقدس، وظیفهٔ دینی هر مسیحی با ایمان پشتیبانی از یهودیان و کشور اسرائیل می‌باشد. برای اثبات نظرات خود به چند مثال اشاره کرد. از جمله: زمانی که کورش پادشاه ایران، یهودیان را از اسارت نجات و به آنان پناه داد، کشور ایران مقتدرترین کشور زمان خود محسوب می‌شد. سپس از یونان، روم، امپراطوری عثمانی، اسپانیا و چند مملکت دیگر نام برد. زمانی که این مملکت‌ها از یهودیان پشتیبانی می‌کردند به اوج رسیدند و به مجردی که پشت به یهودیان کردند به فنا افتادند.

باشد که نوادگان حضرت ابراهیم که در این سرزمین سکنی دارند، در حالی که هر یک از آنان در تاکستان و زیر درختان انجیر در امنیت کامل بسر می‌برد، همچنان سزاوار زندگی لذت‌بخش باشد و هیچ عاملی موجب بیم و نگرانی وی نگردد».

«جورج واشنگتن»

او در ادامهٔ سخنان خود اظهار داشت که بعد از تأسیس دولت یهودی در اسرائیل تمام کشورهای پشتیبان اسرائیل برکت داده شده و کشورهای مرفه هستند. برعکس دشمنان اسرائیل کشورهای پس رفته و فقیر می‌باشند او به همین جهت

وجود نعمت‌های خدادادی و رفاهی را که در آمریکا وجود دارد، نتیجهٔ پشتیبانی ملّت و دولت آمریکا از اسرائیل دانست و در خاتمه به اعضاء کلیسا خاطر نشان ساخت که تمام پیش‌بینی‌هایی که در کتاب مقدّس شده به حقیقت خواهد پیوست. نمونهٔ بارز آن تشکیل دوباره کشور یهودی اسرائیل می‌باشد که در کتاب مقدس پیش‌بینی شده است.

اظهارات کشیش میلر به طور کلّی نمودار نظریات "Evangelical Church" می‌باشد. کشیشان معروفی نظیر رالف رید، جری فال‌ول، پَت رابرتسون، جان هیگی، هَل لیندی در طی برنامه‌های تلویزیونی خود که به سراسر دنیا پخش میگردد این موضوع را به پیروان خود موعظه می‌کنند.



کمک‌های مالی حئیم سلیمان که یک بازرگان نیویورکی بود به لشکریان جورج واشنگتن در جنگ با انگلیس‌ها نام برد. بعضی مورخین معتقد هستند که کمک‌های مالی حئیم سلیمان برای پرداخت هزینه‌های جنگ بدون شک یک عامل مهم در پیروزی جنگ استقلال آمریکا بوده است. برای قدردانی از یهودیان بعد از پیروزی بر لشکر انگلیس جورج واشنگتن اوّلین رئیس جمهور آمریکا در کنیسای Rhode Island حضور یافت و در دفتر یادبود کنیسا چنین نوشت: «باشد که نوادگان حضرت ابراهیم که در این سرزمین سکنی دارند، در حالی که هر یک از آنان در تاکستان و زیر درختان انجیر در امنیت کامل بسر می‌برد، همچنان سزاوار زندگی لذتبخش باشد و هیچ عاملی موجب بیم و نگرانی وی نگردد».

باید خاطر نشان ساخت که تنها مذهبیون مسیحی پشتیبان و طرفدار اسرائیل نمی‌باشند بلکه عوامل دیگری در مورد رابطه نزدیک آمریکا و اسرائیل قابل بررسی می‌باشند.

۱ - اسرائیل کشوری است که به ارزش‌های انسانی احترام گذاشته و حقوق بشر را در مورد مردمانش اعمال می‌دارد. اسرائیل تنها کشور دمکرات در منطقه می‌باشد و این عامل باعث شده که اسرائیل از وجههٔ خاصی در کنگره و سنای آمریکا برخوردار باشد. علاوه بر این وجه تشابه بین آمریکا و اسرائیل زیاد است. هر دو کشوری جوانند که بنیادگذاران آن‌ها را مهاجرانی تشکیل داده‌اند که بنا به عللی از مملکت خود خارج شده‌اند و در نتیجهٔ فعالیت و پشتکار کشوری را پایه گذاردند که مورد غبطه خیلی از کشورها قرار گرفته. هر دو کشور با وجود تاریخ کوتاه از زمان اشتغال خود به پیشرفت‌های مهمی در زمینه‌های علمی و تکنولوژی نائل گشته‌اند.

۲ - قانون اساسی آمریکا بر اساس کتاب مقدّس و قوانین مندرج در تلمود تدوین شده و به این دلیل در بالای سر در خیلی از ساختمان‌های دادگاه‌های آمریکا لوحهٔ ده فرمان نصب شده و در زیر آن عبارت «قوانین موسی» آمده است، این نمودار دیگری از ارزش و اهمیت دین یهود در جامعهٔ آمریکا می‌باشد.

۳ - عامل دیگر که شاید از مهم‌ترین دلائل ارتباط نزدیک آمریکا و اسرائیل باشد، خدمتی است که یهودیان در جنگ استقلال آمریکا از خود نشان داده‌اند. از جمله می‌توان از

درخواست از خوانندگان

مجلهٔ چشم‌انداز در نظر دارد برای حفظ و نگهداری «تاریخ اجتماعی یهودیان ایران در یک قرن اخیر» نوشته‌هائی را در این زمینه انتشار دهد. این نوشته‌ها در برگیرندهٔ کلیه مسائل و مباحث اجتماعی مردم، در طول یک قرن گذشته خواهد بود و مطالبی چون خاطره‌ها، سنن و رسوم، روابط خانوادگی، محدودیت‌ها و مظالم، فرهنگ مذهبی، شغل‌ها و حرفه‌ها، خادمان جامعه، لهجه‌ها و گویش‌ها، اشعار فولکلوریک و دیگر جنبه‌های اجتماعی را در بر خواهد گرفت.

از کلیهٔ خوانندگانی که اطلاعاتی در این زمینه‌ها دارند، بخصوص از کسانی که ریشه در شهرهای یهودی نشینی چون شیراز، زرقان، اصفهان، تهران، مشهد، نهاوند، همدان، رشت، گلپایگان، خوانسار، یزد، رضائیه (ارومیه)، سنندج، کرمان و بروجرد و نظایر آن دارند تقاضا می‌شود نام و تلفن خود را به دفتر مجله اطلاع دهند تا با آنها تماس گرفته شود.

بحران عراق و پیامدهای آن بر روند صلح در خاورمیانه

از: خسرو آقائی

سرانجام غرش بمب اندازهای «فانتوم» و هلیکوپترهای توپدار «آپاچی» صفیر ناوهای جنگی «کبری» و موشک‌های مجهز به اشعهٔ «لیزر» آسمان و زمین و آبهای عراق را در بر گرفت. اولین جنگ قرن بیست و یکم آغاز گردید و جنگ بالقوه تن به تن و بمب گذاری انتحاری در شهرهای عراق بوقوع پیوست. با وجود مقاومت‌های محلی از ابتداء شکی باقی نمانده بود که ارتش آمریکا از این جنگ نیز پیروز بیرون آمده و یک بار دیگر ثابت خواهد کرد که هیچ کشوری را یارای رقابت با تنها اَبَر قدرت قرن بیست و یکم نیست.

این بار تاریخ در خاورمیانه عربی تکرار گردید. سقوط صدام حسین که شاید یکی از خونخوارترین دیکتاتورهای قرن بیستم بود یک نام دیگر به لیست طولانی رهبران غیر مردمی که در مقابل رهبران ملّی این کشورها چون عروسک خیمه شب بازی با ترفندهای آمریکا بر اریکه قدرت تکیه زدند و هر یک نیز بعد از چندی بلای جان آمریکا گردیده و چون خود را قوی پنداشتند به این گمان واهی که هیچکس را یارای براندازی حکومت آنان را نیست شروع به ترکتازی نموده و بحران‌های منطقه‌ایی را باعث گردیدند اضافه می‌کند. نگاهی گذرا به لیست رهبران این گونه کشورها در نیم قرن اخیر این اصل را بیشتر برای ما روشن می‌سازد. از «ژنرال تیو» در ویتنام جنوبی در دهه ۱۹۶۰ تا ژنرال ضیاءالحق (پاکستان)، عیدی امین (اوگاندا)، فردیناند مارکوس (فیلیپین)، اسامه بن لادن (افغانستان)، ژنرال نوریکا (نیکاراگوئه)، ژنرال اگوستو پینوشه (شیلی) و در حال حاضر صدام حسین در عراق همه رهبرانی بودند که با ترفندهای آمریکا و با توسل به کودتا و خلع رهبران مردمی این کشورها بر اریکه قدرت تکیه زدند و پس از چندی خود بلای جان آمریکا گردیدند و اکثراً نیز توسط آمریکا از قدرت خلع گردیدند. اگر نخواهیم واقعیت تاریخی را نادیده بگیریم ای بسا که بتوان گفت شاه ایران که با کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد صاحب قدرت شد و با توطئه دیگر آمریکائی - انگلیسی (انقلاب اسلامی) از سلطنت برکنار گردید نیز در شمار همین رهبران است.

سرنوشت این رهبران بسیار شبیه به یکدیگر است. آنان یا اجباراً به تبعید رفتند و در غربت سر به نیست گردیدند و یا به خودکشی دست زده و یا هنوز در زندان روزگار را سپری می‌نمایند.

در جنگ نابرابر آمریکا و عراق هیچکس نپرسید که گناه میلیون‌ها زن و مرد و کودک بیگناه عراقی که مدتها بدون آب و برق و آذوقه ماندند و به عبث کشته‌ها دادند چه بود؟ مگر مردم عراق همانهائی نبودند که قبل از رسیدن صدام به قدرت از مرفه‌ترین مردم خاورمیانه به شمار می‌آمدند و بعد به سبب وجود رهبر دیوانه‌ای چون صدام حسین کشورشان به تل خالی تبدیل گردید.

هیچکس نپرسید که در جریان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ که ارتش آمریکا پس از بیرون راندن عراقی‌ها از کویت و تعقیب آنها تا دروازه‌های بغداد در حالی که ارتش عراق به غایت ضعیف گردیده بود و خلع صدام حسین از قدرت کاری بس ساده بود چرا به این کار دست نزد و او را به حال خود رها کرد و هیچکس نپرسید که اکراد شمال و شیعیان جنوب عراق که در جنگ خلیج فارس برای خلع صدام با خلوص نیت به کمک آمریکا شتافتند، چرا تنها رها گردیدند تا صدام حسین بتواند بیش از ۸۰ هزار تن از آنان را قتل عام نماید؟ بدون شک آن زمان در قدرت نگاه داشتن یک دیکتاتور در عراق برای محافظت از منابع استراتژیک آمریکا مناسب‌تر بود.

تأثیر پیروزی آمریکا بر سایر بحران‌های جهانی و از همه مهم‌تر بحران خاورمیانه مستلزم بررسی و تعمق بیشتری می‌باشد. شک نیست پس از پیروزی بر عراق حکومت‌های فاسد و غیر مردمی دیگر کشورهای خاورمیانه مثل ایران و سوریه از درون متحول خواهند شد و همانطوری که سران کشور آمریکا پیش‌بینی کرده‌اند راه صلح در خاورمیانه هموار خواهد شد. شک نیست که وجود رژیم‌های خودکامه در عراق و ایران که از درگیری اسرائیل و فلسطین‌ها برای مصارف داخلی خود استفاده می‌کنند مانع بزرگی در راه صلح اسرائیل و فلسطین‌ها می‌باشد و این رژیم‌ها هستند که طی ۲۰ سال گذشته با ارسال اسلحه و کمک‌های مالی افراطیون فلسطینی را به ادامه خشونت و کشت و کشتار تشویق کرده‌اند و چه بسا که چنانچه این دو رژیم زودتر

مهار گردیده بودند وضعیت خاورمیانه به جز وضعیت کنونی آن بود.

این روزها تنها طرح صلحی که برای خاورمیانه مطرح است همان طرح صلح «راهنمای مسیر» یا **Road Map** جورج بوش رئیس جمهور آمریکا است. این طرح که مربع آمریکا - سازمان ملل متحد - روسیه و اتحادیه اروپا گردانندگان و ناظران اصلی آن خواهند بود بر اساس برداشتن موانع اصلی صلح بین اسرائیل و فلسطین و عقب نشینی اسرائیل از ساحل غربی و نوار غزه و پایان خشونت و تشکیل دولت خود مختار و مستقل فلسطین تا سال ۲۰۰۵ و شناخت کامل موجودیت ایسرائل از طرف فلسطین‌ها است. حقیقت آن است که از حدود ۶ ماه گذشته که دولت اتحاد ملّی در اسرائیل از هم پاشید و حزب کارگر به ریاست «شیمعون پرز» از دولت کناره گرفت تمام طرح‌های صلح ارائه شده قبلی به بوتهٔ فراموشی سپرده شد. همزمان با ارائه طرح پرزیدنت بوش طرح دیگر آمریکا و کشورهای اروپای غربی برای گزینش نخست وزیر جدید برای حکومت خودگردان فلسطین و تفویض اکثریت اختیارات یاسر عرفات به نخست وزیر جدید نیز جامه عمل به خود پوشید و «محمود عباس» نخست‌وزیر جدید بلافاصله پس از انتصاب به این پست هر گونه اقدام تروریستی را بر علیه اسرائیلیان محکوم کرد و به مبارزه با گروه‌های زیرزمینی فلسطینی پای فشرد. دولت اسرائیل از هم اکنون زمزمه‌های موافقت با طرح صلح پرزیدنت بوش را آغاز کرده است. گو اینکه اریل شارون به مرور زمان تغییر جهت داده و با اصل تشکیل دولت خود مختار فلسطین موافقت کرده است ولی به نظر او و راست گرایان اسرائیلی این دولت حق تشکیل ارتش مستقل را نداشته و آسمان آن باید توسط نیروی هوائی اسرائیل کنترل گردد و حق امضاء هیچگونه قراردادی را با کشورهای همسایه عرب نخواهد داشت. شک نیست که این خواسته‌های اسرائیل اکثراً خواسته‌های منطقی است ولی بر اساس طرح صلح پرزیدنت بوش طرفین برای حصول به صلح واقعی باید این آمادگی را داشته باشند که در مقابل دریافت امتیازهائی از طرف مقابل امتیازهائی نیز به طرف دیگر بدهند و اصل برگرداندن ساحل غربی و نوار غزه (به جز باریکه نزدیک نتانیا که جنبه سوق الجیشی دارد) و حق مسلم اسرائیل برای عبادت در تپه مقدس و دیوار غربی در مقابل سایر امتیازهائی که اسرائیل در پی آن است رعایت گردد. آنچه هنوز مشخص نیست آنست که آیا اسرائیل قصد دارد که به تقسیم ساحل غربی رود اردن و نوار غزه به ۴ منطقه جداگانه و استقرار نقاط بازرسی ادامه دهد و یا اینکه اجازه خواهد داد که این مناطق به صورت یک پارچه و مستقل به یکدیگر در آید. دولت ایسرائل خواهان عملکرد مرحله به مرحله طرح صلح راهنمای مسیر است به این ترتیب که حکومت خودگردان باید همزمان به تعهدات خود در مقابل دولت اسرائیل به صورت کامل عمل نماید و تمام اسلحه‌های غیر قانونی را جمع‌آوری نموده و نابود نماید و از همه مهم‌تر قسمت‌های ضد اسرائیلی و ضد یهودی را از کتب مدارس فلسطین حذف نماید.

به نظر می‌رسد که اسرائیل امیدوار است نفاق بین آمریکا و سه ضلع دیگر مربع خاورمیانه‌ای (روسیه، سازمان ملل و اتحادیه اروپا) که با جنگ با عراق به وجود آمده است شدت یابد و فشار بالقوه آمریکا بر اسرائیل برای گردن نهادن بر مفاد طرح «راهنمای مسیر» آنطوری که جورج بوش تهیه دیده است کمتر گردد. از طرف دیگر آمریکا امیدوار است که برای بازسازی عراق بتواند از کمک سازمان ملل و سایر کشورهای اروپائی بهره گیرد و پس از پیروزی بر عراق روابط خود را با این کشورها بهبود بخشد.

نتایج جنگ آمریکا و عراق هر چه باشد آنچه مسلم است شکست عراق و از میان رفتن صدام حسین و مهار شدن ایران بزرگترین شانس برای حصول صلح بین اسرائیل و فلسطینها را فراهم خواهد ساخت و این دو طرف اسرائیل و فلسطین هستند که باید هر چه زودتر با استفاده از این موقعیت بر سر میز مذاکره باز گردند و مقدمات عقد قرارداد صلح نهایی را بین خود فراهم آورند. □



هیچ کس نپرسید چرا آن زمان که بوش پدر می توانست وجود صدام را ریشه کن کند کاری نکرد تا آن که بوش پسر مجبور شود مردم بدبخت عراق را اینگونه به آزادی برساند؟

ایران، خطر دوّم خاورمیانه

از: ناصر مرادپور

از روزی که پس از مدت‌ها بحث‌های داغ جهانی، آمریکا و متحدانش به عراق حمله کردند این سئوال پیش آمد که آیا بعد از عراق نوبت ایران خواهد بود؟ این پرسش بخصوص برای مردم ایران حالتی از بیم و نگرانی آمیخته به امید را ایجاد کرد. تلفن‌هائی که در این ایام بین ایرانیان مقیم آمریکا با بستگانشان در ایران میشد اغلب از آنسوی پرسیده می‌شد: «آیا راست است که پس از عراق نوبت ما است؟» هر چند عراق و ایران در جنگ طولانی خود در برابر هم ایستادند و از کشته‌ها پُشته‌ها ساختند اما در یک امر، به همراه کشور سوّم خاورمیانه سوریه شریک بودند و آن استبداد و خفقان و دیکتاتوری و توسل به نیروی اتم و جنگ افزارهای دیگر بود. بی جهت نیست همانگونه که آمریکا ردپای همقطاران اُسامابن لادن را در ایران می‌جست اینک در جستجوی صدام و یارانش از دیگر ممالک استبدادی خاورمیانه نام می‌برد.

«بِراد شرمن Brad Sherman» نمایندهٔ کنگره و عضو «کمیتهٔ روابط بین‌المللی» در مقاله‌ای که اخیراً در «جوئیش


«براد شرمن»
نمایندهٔ کنگره آمریکا از منطقه ولی

برای خلع سلاح صدام و سرنگونی او وارد کارزار شد. امّا پس از عراق در خاورمیانه کشور دیگری می‌تواند خطرناک‌تر از عراق باشد و آن سرزمین ایران است. وزارت خارجه آمریکا بارها از ایران به عنوان رهبر شماره یک تروریسم نام برده چرا که تروریست‌ها بیش از هر منبع دیگری از کمک‌های سخاوتمندانه و بی دریغ حکومت ایران بهره‌مند می‌شوند. هر بار که آدم کشان جهاد اسلامی اتوبوسی را در اسرائیل منفجر می‌کنند فلسطینان از حکومت ایران سپاسگزار می‌شوند. در طی یکسال گذشته شواهد نشان داده که ایران چه کمک‌های بی دریغی به یاسر عرفات و گروههای وابسته به PLO کرده است. با وجود بحث‌هائی که میان میانه روان و اصلاح طلبان ایران در می‌گیرد حکومت عملاً در دست بنیادگرایان مذهبی است. رهبر عالیقدر ایران را ملت انتخاب نکرده است و حکومت این کشور یکی از مستبدانه‌ترین حکومت‌های دنیاست. هر سال صدها تن از مردم توسط این حکومت جابر به دار آویخته می‌شوند، سنگباران می‌شوند، اعضای بدن آن‌ها بریده می‌شود و دسته دسته به زندان می‌افتند. هیچکس جرأت انتقاد از حکومت ایران را در داخل کشور ندارد.

اقلیت‌های مذهبی وضعی رقت بارتر از دیگران دارند. هنوز ۵ نفر از ۱۳ نفری که به اتهام مسخره جاسوسی اسرائیل و آمریکا زندانی شده‌اند آزادی خود را باز نیافته‌اند. اگر آمریکا واقعاً هوادار ملت ایران باشد باید دنیا را متقاعد کند که علیه این رژیم استبدادگر وارد عمل شود.

فراموش نکنیم که ایران اینک در صدد ایجاد سلاح‌های اتمی است و این امر امنیّت جهان را به خطر خواهد انداخت. ایران خیلی شدیدتر از عراق در پی تقویت نظامی خود از طریق موشک‌های دورپرواز است. تحلیل‌گران امنیتی


اعضای گروه بسیجی در تظاهرات علیه دانشجویانی که خواستار آزادی بیان بودند

آمریکا معتقدند که اگر ایران را به حال خود واگذارند در حدود سال ۲۰۱۵ با تهدید موشک‌هائی که از قاره‌ای به قارهٔ دیگر قادر به حمله‌اند توسط ایران روبرو خواهند گردید.

نیز ایران با شرایطی که خیلی بدتر از عراق پدید آورده این موقعیت را در اختیار آمریکا گذارده که تکلیف این حکومت آزادی کُش را نیز روشن کند. هر چند خیلی از متحدان و یاران آمریکا به خاطر منافع مالی و سرمایه گذاری‌های خود در ایران خود را حامی این کشور می‌دانند اما باید در نظر داشت که در مورد عراق هم با همین مسئله روبرو بودیم. ولی این نکته را از نظر نباید دور داشت که نفرت و بیزاری مردم ایران از حکومتی که چون کابوس برای آنها وحشت ایجاد کرده باید بیش از هر عامل دیگری مورد نظر باشد».

گفته‌های «شرمن» که از جمله سیاستمدارانی است که با اوضاع خاورمیانه و بویژه ایران تسلط و آگاهی بسیار دارد زنگ خطریست که برای حکومت ایران به صدا در آمده و طبعاً پس از آنچه بر سر صدام و همدستانش آمد این زنگ صدای بیشتری خواهد داشت و آن عبارت کهنه‌ای را که می‌گفت: «آمریکا نمی‌تواند هیچ غلطی بکند» را از اذهان حاکمان خودکامه خواهد زدود.

خانم «آزاده معاونی» همکار روزنامه لس‌آنجلس تایمز در همین روزنامه از نگرانی حکومت ایران به سبب نقش اخیر آمریکا در عراق سخن می‌گوید. وی می‌نویسد: «ایران سرسختانه تلاش می‌کند که حضور متحدین در عراق را با خرابکاری روبرو سازد و حتی حزب‌الله عراق را که سال‌ها در این کشور از فعالیت باز داشته شده بود روی کار بیاورد. در زمان فعالیت‌های آمریکا در افغانستان نیز مأموران امنیتی آمریکا پی بردند که ایران با استفاده از اوضاع سامان نایافتهٔ بعد از قلع و قمع طالبان، از طریق توطئه و ارتشاء می‌کوشید عمالی را که با آمریکا دشمنی داشتند روی کار بیاورد».

پیداست که این تلاش‌ها عبث همه ناشی از ترسی است که سقوط بغداد در حکومت ایران پدید آورده است. باید امیدوار بود که حاکمان ایران از وقایع افغانستان و عراق درس بگیرند و پیش از آنکه بیش از این صدمه‌ای به ایران و ایرانیان وارد آید بساطشان را جمع کنند و پی کارشان بروند. □

شمه‌ای از اعمال اخیر یهودی ستیزانه در اروپا

گردآورنده: منوچهر اسحق‌پور

در سراسر اروپا مارهای سمی نفرت از یهودی به جنبش در آمده‌اند و امواج یهودی ستیزی بالا گرفته است. در بلژیک اوباش بی سر و پا ربای بزرگ یک کنیسا را چنان به قصد کشت کتک زدند که جای لگدهای آنان بر صورت او مدتها باقی ماند. آنها این مقام مذهبی را «جهود کثیف» خواندند. دو کنیسا در بروکسل با مواد انفجاری به آتش کشیده شدند و کنیسای سوم به مسلسل بسته شد.

در انگلستان روی جلد یک مجله دست چپی به نام **New Statesman** با تصویری درشت از ستاره داوود، یهودی را عامل قتل و جنایت معرفی کرد و یک پرفسور دانشگاه آکسفورد به نام «تام پولین» که شاعر معروفی است در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگار مصری گفت: «همه یهودیان آمریکائی را که در ساحل غربی و نوار غزه سکونت اختیار کرده‌اند باید به گلوله بست». یک دانشجوی یهودی یشیوا که در اتوبوسی در لندن سرگرم خواندن مزامیر داوود بود، ۲۷ بار با ضربه چاقو مورد حمله قرار گرفت.

در اوکرائین سر طاسان ضمن شکستن شیشه‌های پنجره‌های یک کنیسا در شهر «کی‌یف» کسانی را که برای دعا و نیایش در این مکان گرد آمده بودند مورد حمله قرار دادند. پلیس اوکرائین وقیحانه انکار کرد که این عمل جنبهٔ ضد یهودی نداشته است.

در ایتالیا روزنامه یومیه **La Stampa** در یک کارتون یک صفحه‌ای تصویر تانکی را چاپ کرد که با ستاره داوود مشخص شده بود و لوله‌اش سَمتِ عیسای کودک بود که با عجز و لابه می‌گفت: «آیا دوباره می‌خواهید مرا بکشید؟» در یک کارتون دیگر عیسی در مزارش نشان داده می‌شد که می‌خواست برخیزد ولی آریئل شارون که با تفنگ دستش بالای سر او ایستاده بود با خشم می‌گفت: «از جایت تکان نخور».

در آلمان یک دانشجوی یهودی که در رشته ربانیت تحصیل می‌کرد، در دان تاون شهر برلین مورد حمله قرار گرفت و کتک خورد. در همین شهر به سوی گورستان یهودیان نارنجک پرتاب کردند. در یک روز شنبه هزاران تن از نئونازی‌ها، حوالی یک کنیسا به تظاهر پرداختند. و در شهر دیگری از آلمان بر دیوار یک کنیسا به خطی درشت نوشتند: «شش میلیون کافی نبود».

در اوکرائین سر طاسان ضمن شکستن شیشه‌های پنجره‌های یک کنیسا در شهر «کی‌یف» کسانی را که برای دعا و نیایش در این مکان گرد آمده بودند مورد حمله قرار دادند. پلیس اوکرائین وقیحانه انکار کرد که این عمل جنبهٔ ضد یهودی نداشته است.

در یونان قبرهای یهودیان مورد بی احترامی قرار گرفت و اوباش بنای یادبود هولوکاست را رنگ پاشی کردند. و در هلند تظاهر کنندگان علیه ایسرائل در حالی که عکسهای هیتلر را حمل می‌کردند فریاد می‌زدند: «یهودی‌ها را به دریا بی‌اندازید». در چکسلواکی به گورستان یهودی‌ها حمله بردند و ۱۳۵ سنگ قبر را منهدم کردند.

با این همه در هیچ کشوری به اندازه فرانسه آتش یهودی ستیزی شعله‌ور نشده است. در «لئون» اتومبیلی با سرعت به یک کنیسا برخورد کرد و ایجاد حریق نمود. در «مونت پولیه» به سوی «کانون مذهبی یهودیان» مواد منفجره پرتاب شد، همچنین در کنیساهای «استرازبورگ» و «مارسی» و نیز مدرسه‌ای خاص یهودیان در «کرِتِل» با پرتاب مواد آتش زا ایجاد حریق گردید. در «تولوز» کلوب ورزشی یهودیان با کوکتیل مولوتف مورد حمله واقع شد و بر روی مجسمه آلفرد دریفوس در پاریس عبارت «جهود کثیف» با خط درشت و رنگین نوشته شد. در «بوندی» افراد تیم فوتبال یهودیان توسط ۱۵ نفر گردن کلفت با چماق و میله‌های فلزی ضربات کشنده‌ای دیدند. در شهر «اوبرویلیر» اتوبوسی که کودکان یهودی را به مدرسه می‌برد ظرف چند ماه گذشته سه بار با حمله ضد یهودیان روبرو شده است. بنا با گزارش پلیس پاریس هر روز ۱۰ تا ۱۲ رویداد ضد یهودی در این شهر و حومه آن اتفاق می‌افتد، دیوارهای خانه‌های یهودیان، اغلب با شعارهای یهودی ستیزانه نظیر «یهودی‌ها را به اطاق‌های گاز بفرستید» و یا «مرگ بر یهودیان» مشخص شده‌اند.

مجله **Le Nouvel Observateur** هفتگی در مقالهٔ دروغ‌آمیز و تحریک‌انگیزی نوشت: «سربازان

ایسرائلی به زنان فلسطینی تجاوز می‌کنند تا مردان خویشاوند نزدیک آنها به عنوان حفظ شرافت خانوادگی آن زنان را به دست خود به قتل برسانند». سفیر فرانسه در انگلستان طی یک ضیافت شام در لندن به مهمانان اظهار داشت «تمام مصائب دنیا به خاطر وجود کشور نکبت و کوچک ایسرائل است» وقتی بیان این گفته به او تذکر داده شد وی نه آن را انکار کرد و نه آنکه پوزش خواست. یک دانشمند ممتاز علوم اجتماعی به نام «پی‌یر آندره تاگف» می‌نویسد: «در آستانهٔ قرن بیست و یکم بار دیگر شاهد آنیم که یهودیان هدف خشونت قرار گرفته‌اند. نفرت از یهودیان در فرانسه دوباره باز گشته است». جالب آنکه با وجود تمام این وقایع ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه می‌گوید: «بس کنید از اینکه بگوئید در فرانسه یهودی ستیزی وجود دارد. در فرانسه ضدیت با یهودیان وجود ندارد». رسانه‌های گروهی اروپا عموماً ایسرائل را به خاطر دفاع از خود در برابر تروریسم فلسطین محکوم می‌کنند ولی از آدمکشی‌های تروریست‌ها در داخل خاک ایسرائل چیزی نمی‌گویند. و این راه خطائی است که اروپا در پیش گرفته زیرا به گواهی تاریخ اگر امروز یهودیان با زور و خشونت روبروبیند فردا همین بلا بر سر مسیحیان اروپا خواهد آمد. این واقعیت انکار ناپذیری است که تاریخ به ما درس می‌دهد. افراطیون اسلامی قبل از آنکه فاجعه یازدهم سپتامبر را بوجود بیاورند به یهودیان حمله می‌کردند و آنان را به کشتن می‌دادند. نازی‌ها نخست زورگوئی و کشتار خود را با یهودیان آغاز کردند و سرانجام سراسر اروپا را در آتش جنگ و خونریزی سوختند. زمانی که یهودیان مورد ظلم و جور قرار گیرند نشانه آنست که هوای انسانیت مسموم شده و انفجار نزدیک است.

در عید روش هشانای سال گذشته در خیابان شانزه‌لیزه پاریس قریب ۲۰۰ مرد عرب به یهودیانی که از کنیسا باز می‌گشتند حمله‌ور شدند. اکنون در فرانسه بیش از پنج میلیون و احتمالاً نزدیک به شش میلیون مسلمان زندگی می‌کنند. در حالیکه جمعیت یهودیان این کشور از مرز ششصد هزار نفر فراتر نمی‌رود. فرانسه تا زمان سقوط صدام حسین در صادرات به عراق میان ممالک اروپائی در ردیف اوّل قرار داشت و سالانه دو بلیون دلار جنس به این کشور صادر می‌کرد.

به هر تقدیر آنچه اینک در اروپا می‌گذرد ستیز علیه یک به یک یهودیانست وکاری به این ندارد که آن یهودی ایسرائلی است یا خیر، صیونیست یا خیر، مذهبی است یا خیر، راست است یا خیر و چپ است یا خیر. و این ستیز علیه یهودی، مقدمه ستیز وسیع‌تری علیه دیگر جوامع بشریت است که اگر جلو آن گرفته نشود، تاریخ باز تکرار خواهد شد. □



امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هفتادم

۱۰۴ ـ مسأله خروج بنی اسرائیل از مصر (۲)

در مقالهٔ گذشته به اختصار پرداختیم به برخی نکته های کوچ، اقامت و زندگانی خاندان حضرت ابراهیم بر اساس متون کتاب مقدس و مقایسه آن متون با آخرین یافته های باستانشناسی. بدیهی است، در منابع پژوهشی مختلف، نکته های نامبرده همراه با مطالب بسیاری دیگر، ده ها برابر بیش از آنچه در مقالهٔ پیشین ما آمده مورد بررسی قرار گرفته اند. مثلاً رسوم ازدواج پدران، منابع مربوط به شجره نامه و رویداد های مکتوب در اسفار توراة، خرید زمین و مراسم کفن و دفن آنها در مقایسه با مردم آن روزگار وغیره. در اینجا فقط برای مثال به پاره ای از آنها به صورت گذرا اشارهٔ می نماییم.

این رسم که اسحاق و فرزندانش، عیساو و یعقوب، وصلت خانوادگی را ترجیح میدادند،[1] ریشه در دنیای باستان دارد. در ایران باستان، و نیز در مصر باستان، ازدواج هایی که امروز مورد نکوهش، و از نظر دینی، و گاهی مدنی، مشمول مجازات سنگین است، اجرا میشده است: خواهر با برادر، پسر با مادر و یا پدر با دختر رسماً و علناً ازدواج میکردند و حتی آن را مُباح میدانستند و تشویق مینمودند.[2] در خاندان حضرت ابراهیم چنین عملی دیده نشده، جز اینکه در چند مورد، ابراهیم همسرش، سارا، را خواهر خود معرفی کرده است.[3] حتی تغییر نام «سارَی» به «سارا»، از لحاظ زبانشناسی و پیدا کردن زمان تکامل تأنیث در زبانهای سامی غربی، میتواند در حل معمای زمان دورهٔ کوچ خاندان ابراهیم به پژوهندگان یاری برساند.[4]

در هر حال، میان باستانشناسان و مورخینِ دانشمند و بیطرف و بینظر در مورد زمان دقیق کوچ خاندان حضرت ابراهیم از بین النهرین به کنعان هنوز توافق کامل و همگانی وجود ندارد. مشکل دیگری که دانشمندان را تا حد زیادی سردرگم کرده است با یاد آوری قوم پِلشطی در دوران پدران ارتباط دارد.[5] اکثر پژوهندگان باستانشناس حضور قوم نامبرده را وابسته به دوران داوران میدانند. ولی عده ای، که در اقلیت قرار دارند، این حضور را در دورهٔ پدران بعید نمی دانند ـــ گرچه ابزار یافته شده در حفریات هنوز مؤید این نظریه اخیر نیست. اگر نظریه اکثریت درست باشد، باید اقرار کرد که بار دیگر بر ما ثابت میشود که نویسنده یا نویسندگان آن بخش تاریخی از توراة اطلاعات کافی از اوضاع تاریخی دوران پدران نداشته اند و رویدادهای زمان خود را در رخدادهای زمان های پیشین مداخله میداده اند ـــ چیزی که به زبان حرفه ای آن را anachronism (نا بهنگامی وقوع حوادث) میگویند.

آنچه در این برهه پژوهشی می توان با احتیاط علمی ابراز داشت چنین است: (۱) کوچ خاندان ابراهیم به کنعان بدون تردید یک رویداد تاریخی غیر قابل انکار است؛ (۲) قحطی، گرسنگی و خشکسالی بارها در سرزمین کنعان وجود داشته که یکی از آنها احتمالاً در حدود چهار هزار سال پیش رخ داده است؛ (۳) مردم قحطی زده آن زمان طبعاً رو بسوی کشوری نهادند که در آن برهه از زمان دچار قحطی و گرسنگی نشده بود و برای آبادانی و ازدیاد فرآورده های کشاورزی نیاز به نیروی انسانی داشته است. چنین جایی در آن موقع سرزمین مصر بود که رود نیل آن را آبیاری میکرد؛ (۴) تعدادی از باستانشناسان و مورخان زمان رویداد سرازیر شدن خاندان حضرت یعقوب (نوه ابراهیم) را به مصر، در حد مقدم، در حدود ۲۵۰۰ ق م زمان بندی کرده اند، و تعدادی دیگر، در حد مؤخر، آن را در حدود ۱۳۸۰ ق م جای داده اند.

* * *

برای اینکه به زمان دورهٔ خروج مصر پی ببریم، باید از همان متُدی که در بالا متذکر گردیده پیروی کنیم: یعنی متون کتاب مقدس را با یافته های تاریخی منابع دیگر مقایسه نماییم. در مورد زمان دورهٔ خروج مصر به دو نکته از درون کتاب مقدس اشاره میکنیم. در کتاب اول پادشاهان (فصل ششم، آیه ۱) چنین نوشته شده است: «و واقع شد در سال چهار صد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر در ماه زیو، که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود، که بنای خانه خدا (بیت المقدس) را آغاز نمود».

حضرت سلیمان در سال ۹۶۷ ق م بر تخت سلطنت نشست و تا سال ۹۲۸ پادشاهی کرد و بیت المقدس را با سی هزار کارگر اسرائیلی (نک به فصل پنجم، آیات ۲۷ـ۳۲) و صد و پنجاه هزار کارگر بیگانه، از جمله کنعانی (نک به کتاب دوم تواریخ ایام، فصل شانزدهم آیه ۱۷؛ قس با کتاب اول پادشاهان، فصل نهم آیات ۲۰ـ۲۲) در ظرف هفت سال ساخت. چهارده روز پس از اتمام بنای بیت المقدس، صندوق عهد را، که در آن طومار

توراة نگهداری میشده، در جایگاه مخصوصی در آن خانهٔ مقدس جای دادند. در حال حاضر، برای ما آنچه مهم است پیدا کردن تاریخ خروج مصر است.

طبق حساب بالا، باید یازده سال سلطنت را از سال ۹۶۷ کم کرد و باقیمانده را به ۴۸۰ افزود و با این محاسبه ساده میرسیم به عدد ۱۴۳۶ : به عبارت دیگر، طبق این منبع، خروج مصر در سال ۱۴۳۶ ق م رخ داده است. از سوی دیگر، در کتاب داوران (فصل یازده آیه ۲۶) آمده است که در دورهٔ داور معروف بنام یفتاح گیلعادی، پادشاه عمون در نظر داشت به تعدادی از آبادی های اسرائیلی نشین شرق رود اردن دست درازی کند. یفتاح با استحکام تمام در برابر پادشاه عمون ایستادگی میکند و به او میگوید که بنی اسرائیل سیصد سال است که در این آبادی ها زندگی میکنند. فراموش نکنیم که اسکان بنی اسرائیل در شرق اردن توسط حضرت موسی، و قبل از حمله یهوشوع به اریحا، صورت گرفته است.

زمان دقیق قضاوت یفتاح گیلعادی معلوم نیست، ولی دورهٔ داوران کم و بیش از سال ۱۲۵۸ ق م تا سال ۱۰۳۰ به درازا کشیده است، یعنی این داوران تا ابتدای پادشاهی شائول به مدت ۲۲۸ سال بنی اسرائیل را داوری نموده اند. اگر دورهٔ داوری یفتاح را، که نه از داوران نخستین و نه از داوران دورهٔ پایانی بوده، در وسط قرار بدهیم، به تقریب به سال ۱۱۴۴ میرسیم. اگر سیصد سال را به آن اضافه کنیم، میرسیم به سال ۱۴۴۴ . سال نامبرده سال اسکان طوایفی چند، از جمله قبیلهٔ منشه، در شرق اردن است، که طبق این منبع، احتمالاً در سال ۱۲۷۰ ق م صورت گرفته است. پس به صورت موقت باید خط بطلان روی سال ۱۲۷۰ بکشیم و در این مناقشه (آنهم برای ادامه بحث و نه قبول بدون چون و چرای تاریخ) سال ۱۴۳۶ را بپذیریم و چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل را در بیابان به آن اضافه نماییم و نتیجه، طبق این منبع، چنین خواهد شد که خروج مصر، کم و بیش، در تاریخ ۱۴۷۶ ق م صورت گرفته است.

اینک به تاریخ مصر رجوع میکنیم که ذکر تواریخ در آنجا دقیق تر مینماید. مصر در اواخر قرن شانزدهم (دقیقاً در سال ۱۵۸۰ ق م) از سیطره قوم بیگانه حیکسوس ها Hyksos آزاد میگردد.[۲] بین سالهای ۱۵۸۰ و ۱۱۹۴ ق م پادشاهانی مصری بسیار مقتدری بر این سرزمین فرمانروایی میکنند و این دورهٔ تقریباً چهارصد ساله دوران اقتدار و شکوفایی مصر بوده است. چند تن از فراعنه، برای نمونه تحوتمُس سوم (۱۴۹۰ - ۱۴۵۰)، در کشور گشایی معروفیت یافته و در این مورد کتیبه هایی از خود بجای گذاشته اند. بنا بر این، فکر اینکه در این دوره گروهی از بنی اسرائیل ضرباتی بر ارتش مصر یا مردم مصر وارد نموده باشند دور از منطق مینماید. خروج میبایست در دوره ای انجام پذیرفته باشد که شاهی ضعیف بر کشوری منحط و در هم کوفته حکومت میکرده است.

پژوهشگران تمام همّ خود را بکار برده اند تا شاید نکته ای یا رمزی در کتاب مقدس بیابند و بدین وسیله زمان خروج مصر را معلوم گردانند. یکی از این اشارات که میتواند به حل معما تا اندازه ای کمک کند یاد آوری به کارگیری بنی اسرائیل در بنای دو شهر پیتوم و رعمسس است: «اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت. و بقوم خود گفت: همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده تر و زورآورترند، بیایید با ایشان بحکمت رفتار کنیم مبادا که زیاد شوند و (وضع) طوری بشود که چون جنگی پدید آید آنها به دشمنان بپیوندند و با ما جنگ نموده از این سرزمین بیرون روند. پس سرعمله ها بر ایشان گماشتند تا آنها را به کارهای دشوار خوار سازند و برای فرعون شهرهای محصور به برج و بارو یعنی پیتوم و رعمسس را بنا کنند» (سفر خروج، فصل اول آیات ۸ - ۱۱).

تعدادی از پژوهشگران بر این باورند که یادآوری نام رعمسس ممکن است دلیل بر این باشد که در آن دوره شاهی میزیسته که میخواسته است شهر را بنام خود بنا کند. در آن دوره از میان دو فرعونی که بنام رعمسس خوانده میشدند، گویند رعمسس دوم (۱۳۰۴ - ۱۲۳۷)، متعلق به سلسلهٔ نوزدهم، مناسب تر به دورهٔ خروج مصر است. چون این رعمسس به عنوان شاه سازنده شهرها و آبادی ها در تاریخ مصر معروف گردیده، پس احتمالاً دورهٔ بردگی و بیگاری بنی اسرائیل می بایست در این دوره باشد. عده ای دیگر از پژوهندگان این باور را، به این دلیل که رعمسس پادشاهی مقتدر بود که کسی نمی توانست جرأت رویارویی با او را داشته باشد، رد میکنند و میگویند خروج مصر میبایست در دورهٔ ضعف و انحطاط رخ داده باشد و چنین دوره ای در تاریخ مصر پس از رعمسس دوم، یعنی در دورهٔ پادشاهی مِرنپتَح Merneptah (۱۲۳۶ - ۱۲۲۳)، بوقوع پیوسته است.

در یکی از کتیبه های مِرنپتح میخوانیم: «اسرائیل نابود شد و نسلی از او باقی نماند.» چنین متنی ظاهراً با آنچه در توراة آمده، بدین معنی که بنی اسرائیل چه بلاهایی بر سر فرعون و لشکریان او وارد آورده اند، همخوانی ندارند ـــ سخنان یکی از این دو را شماری از پژوهندگان نوعی «حماسه سرایی» یا «رجز

خوانی» میدانند. منطق ایجاب میکند که چیزی میان دو گفته میبایست درست باشد. به عبارت دیگر، خروج (یا فرار) بنی اسرائیل به آسانی صورت نگرفته است. اگر گفتهٔ فرعون نامبرده را «رجزخوانی» یا «یاوه سرایی بیهوده» بپنداریم، باز هم دچار اشکال پیدا نمودن زمان دقیق خروج از مصر میشویم، چون زمان پادشاهی این فرعون با آنچه نویسنده محترم تاریخ بنای بیت المقدس نوشته است همخوانی ندارد ــ یعنی بیش از دویست سال فرق است.

یکی از حدسیات پاره ای از پژوهندگان بر این باور است که بنی اسرائیل در آن واحد و یکجا باهم از مصر خارج نشده اند، بلکه دسته دسته در زمان های متفاوت از مصر بیرون رفته یا گریخته اند. احتمالاً دسته ای که شانس زیادی نیاورد دچار حملهٔ لشکریان مِرنپتح شده تار و مار گردید، از این روی، این فرعون بخود اجازه داد چنین کتیبه ای بجای گذارد.

اگر دورهٔ پدران را موازی با دورهٔ فرض شدهٔ مفرغ پیشین بدانیم، یعنی دورهٔ موازی با آغاز سلسلهٔ فراعنهٔ دورهٔ هیجدهم (تقریباً ۱۵۸۰ ق م)، در این صورت با زمانی که کتاب مقدس بما ارائه میدهد تا حد زیادی همسانی یافت میشود. در سالهای نخستین پادشاهی فراعنه سلسلهٔ هیجدهم، مصر در راه شکوفایی اقتصادی گام نهاده بود، از این روی، در آن زمان، مانند زمان ما که نگارنده این جملات را مینویسد، شاهان مصر در و پیکر مملکت را برای پذیرفتن نیروی انسانی و کارگرهای بیگانه باز گذاشته بودند. بنی اسرائیل، که تعدادشان هفتاد نفر بود،[7] از این فرصت استفاده کرده، زندگی دشوار کنعان را پشت سر نهادند و راهی مصر شدند.

خوشبختانه، در تقسیم بندی استانهای مصر آن دوره، بهترین و حاصلخیزترین ناحیه مصر، یعنی سرزمین گوشن واقع در دلتای شرقی رود نیل، نصیب بنی اسرائیل شد.[8] از برکت زمینی حاصلخیز و احتمالاً شاهانی مداراگر، جمعیت هفتاد نفری بنی اسرائیل در ظرف چهار صد و سی سال سکونت در مصر به میلیونها نفر رسید، چون کتاب مقدس چنین روایت میکند: قریب ششصد هزار مرد بدون اطفال از مصر خارج شدند (سفر خروج، فصل دوازدهم آیات ۳۷ -۴۱).[9] از اینکه، با وجود دشواریها، زندگی نسبتاً مرفهی در مصر داشتند، از آیه سوم فصل شانزدهم سفر خروج پیداست.

درست مانند امروز، در آن دوره نیز، هنگامی که تعداد بیگانگان رو به تزاید گذاشت و کشور را دیگر نیازی به نیروی کار آنان نبود، فراعنهٔ بعدی شروع نمودند با خشونت رفتار کردن با این بیگانگان (قس با آنچه امروز در اسرائیل، آلمان، انگلستان، دانمارک و سایر کشورهای اروپایی نسبت به کارگران بیگانه میگذرد)!

(ادامه دارد)

---

۱ ابراهیم به خدمتکار خود قسم میدهد: «زنی برای پسرم [اسحاق] از دختران کنعانیان، که در میان آنها ساکنم نگیری، بلکه به ولایت من و زادگاهم بروی و از آنجا زنی برای پسرم بگیری» (آفرینش، نک بتمام فصل ۲۴). ربیقا دختر بتوئل و نوه ناحور برادر ابراهیم بود. و نیز هاجر، کنیز و همسر دوم ابراهیم، که خود مصری بود، برای پسرش اسماعیل یک دختر همشهری مصری را بزنی گرفت. عیساو با دختر اسماعیل ازدواج کرد و برادرش یعقوب با لئا و راحل، دختران دایی خود، لابان، نوه ناحور برادر ابراهیم، وصلت نمود.

۲ نک به جلد اول پادیاوند، لس آنجلس ۱۹۹۲، ص ۳۷ به بعد. ازدواج با محارم را در زبان پهلوی بنام xwēdōdah مینامیدند.

۳ سفر آفرینش، فصل بیستم، آیه ۲ . ولی در گفتگو با ابیملخ بالاخره ابراهیم اقرار میکند که سارا دختر پدرش تارح است ولی از مادر جداست (همانجا، آیات ۹ -۱۳).

۴ نک به مقالهٔ بیست و ششم نگارنده در چشم انداز شمارهٔ ۴۸ (مه - ژوئن ۱۹۹۲)، ص ۴۴ به بعد.

۵ «پس ابراهیم در زمین پلشطیم ایام بسیاری بسر برد» (سفر آفرینش، فصل بیست و یکم، آیه ۳۴). و نیز نک به همان کتاب، فصل بیست و ششم، آیات ۱، ۸، ۱۴-۱۵ . این نام بعدها در دورهٔ رومی ها به صورت «فلسطین» در آمده به سرزمین اسرائیل اطلاق گردید.

۶ اینها قبایلی سامی بودند که از سوی شمال به مصر حمله نموده و اغلب بر دلتای شرقی (گوشن) حکومت میکردند (۱۷۲۰-۱۵۸۰). عده ای گویند کوچ پدران به مصر و صدارت یوسف در این دوره صورت گرفته است.

۷ «... پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بود» (سفر آفرینش، فصل چهل و ششم، آیه ۲۷).

۸ جا دارد که ملت اسرائیل، لااقل در این مورد بخصوص، از ملت و فراعنهٔ آن دورهٔ مصر سپاسگزار باشد و در بارهٔ پاره ای جملات «اگادت پسح» تجدید نظر نماید (نک به مقالهٔ سی و نهم نگارنده در چشم انداز شمارهٔ ۲۴ (اکتبر- نوامبر ۱۹۹۸)، ص ۷۴ - ۷۵ .

۹ یعنی در این شمارش اطفال و زنان را بحساب نیاوردند. ضمناً در همانجا نوشته شده که «گروه بسیاری» که از قوم بنی اسرائیل نبودند با آنها به قصد استقرار در سرزمینی که خداوند به آنها وعده داده بود، به خارج از مصر کوچیدند.

نوشته‌ایست خاطره‌انگیز و دور از خیال که خدای را به پرستش می‌گیرد - چیزی که در دین یهود وسعتی به پهنای دریا دارد - و مادر یهودی را که از نگهبانان بی چون و چرای یهودیت است در طرحی ساده ترسیم می‌کند. نویسنده خود می‌نویسد: «ظاهراً این نوشته داستانی است. امّا داستانی از حقیقت که هرگز از یادم که طفل کوچکی بودم نمی‌رود و من بارها از خود پرسیده‌ام چرا انسانها با هم چنین رفتار ناهنجاری دارند. ما با طبیعت نمی‌توانیم بجنگیم و باید بپذیریم آنچه را که اتفاق می‌افتد. امّا آیا انسانها از طبیعت ظالم‌تر نیستند؟ به امید روزی که دانش و آگاهی انسانها را به هم نزدیک‌تر کند و محبت جای خشونت را بگیرد».

من میخوام خدا را ببینم

از: فلورا دردشتی

ما همه اسیریم، اسیر ضربه‌ها و خاطرات ناخوش گذشته. اسیر افکار و عادات و اعتقاداتی که از دیرباز بر ما تحمیل شده. اسیر تعصبات و سنت‌هائی که برده‌وار ما را در قید خود دارند. اسیر قادری توانا که با نخ‌هائی نامرئی چون عروسک خیمه شب بازی ما را می‌رقصاند. اسیر قوانین اجتماعی که تمدّن نام دارد. اسیر ترس‌ها و تردیدها که ناخودآگاه بر زندگی ما سایه افکنده...و اسیر وجود خویشتن. هر روز بیشتر و بیشتر زنجیرهای اسارتمان را محکم‌تر با دست خود می‌بافیم و سرانجام خود را درون آن زندانی می‌یابیم و همیشه خدا را مسئول می‌دانیم.

*

سال‌ها از آن زمان می‌گذرد امّا هنوز نتوانسته‌ام خاطرهٔ زجرآور آن روزها را به فراموشی بسپارم و سایهٔ ترس را از زندگیم پاک نمایم.

یکی از روزهای گرم تابستان بود و ساعتی قبل پدر گونی‌های آرد و سیب زمینی را به خانه آورده و در زیرزمین خانه جای داده بود و اندیشناک افزوده بود:

- به نظر می‌آید که روزهای سختی را در پیش داریم.

و سپس از مادر خواسته بود مواظب همه چیز باشد.

سفره‌ای کنار حیاط توی سایه پهن بود و همه خانواده از پدر و مادر و خواهر و برادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ اطراف سفره نشسته بودند. همه نگران بودند و سایه غمی عمیق شدیداً به چشم می‌خورد. پدر می‌گفت:

- سربازان خارجی در شهر پراکنده‌اند و اوضاع خیلی مغشوش است. جنگ کشورهای خارجی را فراگرفته و آنها دارند مردم بی گناه را می‌کشند و جلو می‌آیند و هر کجا به مانعی بر بخورند بمب می‌ریزند و انسانها را توی کوره می‌سوزانند و اگر به اینجا برسند معلوم نیست چه بر سر همه بیاورند.

من کنار سفره نشسته بودم و معنای همه حرفها را به درستی نمی‌فهمیدم امّا متوجه بودم که ترس همه را فرا گرفته است و من هم می‌ترسیدم، زن دائی که فرنگی بود می‌گفت:

- بهتر است که همه فرار کنیم. در وطن من هم ابتدا چنین شروع شد بعد آنها یک روز به خانه ما ریختند و پدر و مادرم را جلو دیدگانم کشتند و سپس برادرم را بردند. من در گوشه‌ای خود را پنهان کرده بودم و مثل بید می‌لرزیدم. بعد از رفتن آنها گریختم و پای پیاده با سختی‌ها جنگیدم تا خود را به اینجا رسانیدم.

پدر توی فکر فرو رفته بود.

- آخر کجا برویم؟ با این همه بر و بچه و تمام خانواده مگر امکان فرار هست؟ باز اینجا همه با هم هستیم.

مادر بزرگ که تا آن لحظه ساکت نشسته بود با حالتی آرامش بخش افزود:

- خدا بزرگ است. اینقدر ناامید نباشید. سالهاست که این حرفها بوده اما خدا بنده‌هایش را دوست دارد و نمی‌گذارد همه بی گناه بمیرند. اما شما هر کجا هم بروید من و بابا بزرگ همین جا می‌مانیم تا در وطنمون بمیریم، هر چه قسمت است همان می‌شود و پدر بزرگ با تأیید حرفهای مادر بزرگ ما را دلگرمی می‌داد.

زری خانم و شوهرش که در خانه ما

خدمت میکردند خیلی تو هم رفته بودند انگار چمدان به دست ماست و ما داریم خانه را ترک می‌کنیم. ناصر پسر کوچکشان روی زانوهای مادر نشسته بود و مادر با مهربانی او را توی بغل گرفته و متوجه ترس و غم شدید آنها بود.

– ناراحت نباش زری خانم. کجا داریم برویم. هیچ کجا نمی‌رویم. اینجا لااقل خانه‌ای و چهار دیواری داریم که همه با هم هستیم. توی یک شهر غریب زودتر هلاک می‌شویم. اینجا همگی دلامون پیش همه و همه غمخوار همدیگریم و خدا با ماست.

و من هنوز می‌ترسیدم و دلم پر از غم بود و تنها آرزویم این بود که خدا را ببینم و مطمئن شوم که او وجود دارد. آخه اگر خدا آنقدر که می‌گویند بزرگ و قادر است پس چرا می‌گذارد آدمها توی کوره بسوزند! چرا می‌گذارد بچه‌های کوچک یک مدرسه با بمبی که ناگهان به سرشان می‌ریزد تکه تکه شوند و چرا به انسانهائی آنقدر قدرت می‌دهد که به مردم تجاوز کنند و آزارشون بدهند. حرف‌های مادر که تعریف می‌کرد در گوشم زنگ می‌زد.

می‌دونم دستام به خدا نمی‌رسد. اما دامن مادر را هرگز رها نمی‌کنم حتی اگر بمیرم.

– دیروز هنگامی که با مینا از خیابان می‌گذشتیم یک افسر خارجی مینا را از کنار من ربود و دستش را کشید، نزدیک بود از ترس بمیرم. اما دائی جون که با من بود به کمکم آمد دست مینا را کشید و فرار کرد. اگر یک دقیقه دیر جنبیده بود افسر خارجی با هفت تیرش خدمت برادرم رسیده بود.

و من باز هم به خدا می‌اندیشم و آرزوهائی که در دلم هست.

ترس همه را ساکت کرده بود و دیگر کسی جرأت گفتن کلامی را نداشت و من با خود می‌اندیشیدم که بهتر است بروم و توی کوزه بزرگی که پر از نمک است پنهان شوم اما دلم می‌لرزد.

– مگه من می‌تونم از مادر دور بشم، خودم را آرام آرام به طرف مادر می‌کشانم. آنقدر جلو می‌روم تا دستهایم به دامن او می‌رسد. آنگاه آن را محکم می‌چسبم و با خود می‌گویم:

می‌دونم دستام به خدا نمی‌رسد. اما دامن مادر را هرگز رها نمی‌کنم حتی اگر بمیرم. □



نوجوانها از پدر و مادرها فاصله گرفته اند

مراسم گشایش صد و بیستمین سازمان غیر انتفاعیِ جامعهٔ پر فتوح

از: کیوان بن داود

یکی بود یکی نبود غیر از خدا یک شهری بود که نه در داشت و نه دروازه. توی این شهر بزرگ انواع و اقسام اقوام و ملل زندگی می‌کردند. سیاه‌ها، سفیدها، سرخپوست‌ها، بودائی‌ها، چینی‌ها، ژاپونی‌ها، مراکشی‌ها، عراقی‌ها، اسپانیش‌ها، مسیحی‌ها، مسلمانها، بهائی‌ها، زرتشتی‌ها و خیلی از اقوام دیگر. هر کدام از اینها در این شهر محله‌ای داشتند. اغلب در میان یک قوم و قبیله، شعبه‌ها و شاخه‌های مختلف هم وجود داشت. مثلاً هر یک از چهل و هفت شعبه مسیحی‌ها کلیسای خودشان را داشتند و هیچ قومی هم با قوم دیگر کاری نداشت. به همین جهت اسم این شهر را شهر فرشته‌ها گذاشته بودند.

زد و آنوَر دنیا شلوغ پلوغ شد و عده‌ای یک مملکت خوشبخت قدیمی را بدبخت کردند و به خیال خودشان انقلاب بپا کردند و جویهای خون به راه انداختند و سرهای بی گناهان را بالای دار فرستادند و در نتیجه یک گروه اقلیت که هوا را پس دیدند آنجا را ترک گفتند و به شهر پریان که نه در داشت و نه دروازه آمدند. اینها از بازماندگان ۱۲ پسر حضرت یعقوب بودند و چون خیلی به تکثیر نفوسشان علاقه داشتند و در طول قرنهای گذشته هی زاد و ولد کرده بودند و آدمهای دیگر را به دین و آئین خودشان خوانده بودند حالا ماشاءالله چشم بد دور عده‌شان به ۱۲۰ نفر رسیده بود یعنی دقیقاً ده برابر شده بودند که این خودش نشانه مهمی از توسعه و گسترش روزافزون این جمعیت کم نظیر بل بی نظیر بود.

همین که این جمعیت کثیر چمدانها را در شهر پریان زمین گذاشتند و نفسی تازه کردند ریش سفیدهاشان دور هم جمع شدند و گفتند اولین کاری که باید کرد تشکیل یک «انجمن ملی» است. البته آنها آن موقع هنوز نمی‌دانستند که این انجمن را می‌شود به صورت «سازمان غیر انتفاعی» تأسیس کرد و به عامه اعلام داشت که هر نوع کمک مالی به آن از معافیت مالیاتی برخوردار خواهد بود. بعدها هم که دانستند و با بوق و کرنا این مسئله را به آگاهی همگان رساندند هیچ فایده‌ای نداشت زیرا کسی پیدا نمی‌شد مالیات بدهد تا از معافیت آن برخوردار بشود!

بهر حال ریش سفیدان قوم روی نیت خیر اساسنامه و مرامنامه و آئین نامه‌ای نوشتند و شب و روز تشکیل جلسه دادند و دربارهٔ وظایف انجمن بحث و تبادل نظر کردند. هیئت مؤسسین انجمن اعتقاد راسخ داشتند که قبل از هر چیز باید ترتیبی داد که فرهنگ ملی و قومی این جمعیت حفظ بشود. این بود که بر اساس همان وظایف قدیمی، هدفهایشان دور سه مسئله حیاتی دور می‌زد: اوّل قصابی، دوّم قبرستان و سوّم قرائت کتب مقدسه. در یک جلسه پر شور یکی از حضار پیشنهاد کرد که اسم انجمن را «قاف قاف قاف»



طرح از: ژاک فراست

طنز اجتماعی مانند درتی جوک الزاماً همیشه خنده به دنبال ندارد. برعکس گاه آدم را به گریه هم وامی‌دارد.

از دفتر خاطرات
خجسته خانم خنده‌رو
ساکن سید خندان سابق

بگذارند. اما اعضای دیگر با او مخالفت کردند. یکی گفت: «بگذاریم انجمن سه قاف!» یکی کوبید روی میز و با عصبانیت خیلی مرغوبی گفت: «این چه فرمایشی است آقا؟ سه قاف یعنی چه؟ شما می‌خواهید یاد مرحوم ابوی بزرگتان را که لابد اهل سه قاپ بازی بوده زنده کنید! این انجمن که فردی و خصوصی نیست. متعلق به جامعه است».

فردای تابناک زندگی پر فتوح خود را از سر گرفت. امّا چیزی نگذشت که مردم هشیار شدند و دیدند که به! خ و قاف و کاف کدام است؟ در این شهر اصلاً کشتارگاهی نیست و همه حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت در یک شهر دیگر زیر نظر مؤسسات ایالتی و ولایتی ذبح می‌شوند. قبرستانش هم مقررات دیگری دارد و باید رفت یک «پَکیج» خرید و مطابق



بحث دربارهٔ اسم نخستین اتحادیهٔ مستحکم

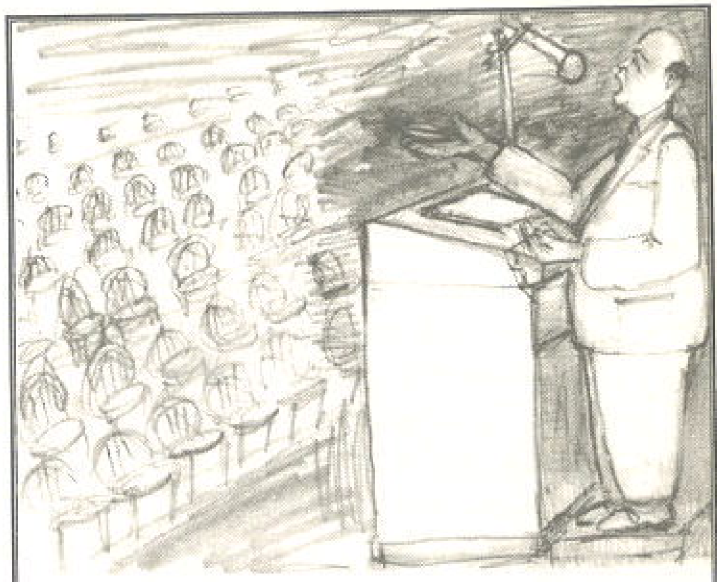
طرح از: ژاک فراست

عضو دیگری که آرامتر از دیگران بود گفت: «اصلاً بیائید یک کار ابتکاری بکنیم. قصابی را به خوردن، قبرستان را به خوابیدن و قرائت را به خواندن تبدیل کنیم و اسم انجمن را بگذاریم «خ‌اخ‌اخ!» و یا اگر دلتان خواست «سه خ». همه خندیدند ولی عضوی که در جوانی معلم مشق بود گفت اشکال آن اینست که سه تا خ را سر هم نوشتن کمی سخت است ولی سه تا قاف را می‌شود به راحتی پشت سر هم نوشت. عضو دیگری که نسبت به دیگران با سوادتر بود گفت: «انگلیسی زبانها قاف را کاف تلفظ می‌کنند و خ را هم کاف. اسم انجمن را بگذاریم Three K.» و عضو مسن دیگر زیر لب غرید که: «عجب آدمهای زبان نفهمی اند اینها».

هر طور بود انجمن تشکیل شد و جمعیت ضمن گریه و زاری برای الباقی «وطن» از دست رفته و خنده و شادی برای

قواعد خاص دیگری که با گذشته فرق دارد سر بر بالین ابدیت گذاشت. بعلاوه، چون شهر، شهر بهشت است بجای یک بهشتیه در آن چند بهشتیه وجود دارد. قرائت کتب مقدسه هم به اشکال مختلف اجرا می‌شود.

این بود که عده‌ای که تازه از خواب غفلت بیدار شده بودند برای ایجاد یک سازمان تازه آستین‌ها را بالا زدند. انجمنِ اوّل منحل نشد، بلکه سر جایش ماند. منتهی تنها اعضای مادام‌العمر آن همان چند تا مؤسس اولیه‌اش بودند. گروه جدید به فکر تأسیس یک انجمن اجتماعی تازه افتادند و این بار همه هوش و حواسها به سوی افتتاح یک کنیسا جلب شد. فعالان به کار پرداختند و به مبارکی پولی جمع کردند و ساختمانی را اوّل «لیز» کردند و بعد خریدند و بساط دعا و ثنا و دید و بازدید را به راه انداختند.



طرح از: ژاک فراست رهبر شمارهٔ ۱۲۰ جمعیت ۱۲۰ نفری

ولی باز مدتی گذشت و جمعیت به هوش آمد و دید که ای دل غافل این محل جدید و گروه تازه آنچه را که می‌گوید درباره کشروت است و شبات، یعنی همان قضایای قبلی که به شکل قصابی و خوردن و قرائت کتب مقدسه مطرح بود. این بود که گروه دیگری که از سرزمین پارس آمده بودند و بیشترشان آدمهای درس خواندهٔ مردم دوستی بودند اقدام به تأسیس سازمانی کردند که در آن قبل از این حرفها مسائل مهم دیگری مطرح بود. آنها توجه به مشکلات واقعی جامعه داشتند، گرسنگان را نان می‌دادند، جوانها را دور هم جمع می‌کردند، سالی یک بار مراسم ایام مقدس را به شکل آبرومندانه‌ای اجرا می‌کردند، برای آزادی همکیشان دربند فعالیت می‌کردند و از این جور کارها. ولی خیلی زود عده‌ای پشت سر اینها حرف در آوردند و باز خودشان رفتند یک کنیسای دیگر زدند و یک بساط دیگری به راه انداختند. اصولاً این امر سنت شده بود که در رشته ایجاد انجمن‌ها، یک در میان، یک کنیسا به وجود بیاید.

خلاصه چه دردسر بدهیم. هر روز صبح که آدم پا می‌شد می‌دید یک سازمان تازه‌ای افتتاح شده. ما چون در اینجا نمی‌توانیم شرح تأسیس یک به یک آنها را بدهیم از چند تا از آنها فقط اسمی می‌بریم: «اتحادیه مردان و زنان شایعه ساز»، «کلوب سیگار کشان ورق باز»، «سازمان غیر انتفاعی شوهرانِ دوستدار زنان اسپانیش - شعبهٔ دان تاون»، «گروه هواداران جدائی و طلاق»، «انجمن حمایت از خرافات»، «سازمان بریز و بپاش و فحش بخور»، «سازمان منتظران ماشیح»، «کلوب پولدارانِ گریان»، «گروه بانوان زن سالارِ قدار»، «باشگاه سالمندان مجرد»، «انجمن مردان هواخواه صوّر قبیحه»، «سازمان ضد کتاب و مطالعه»، «انجمن فرزندان کله شقّ»، «سازمان والدین پَرت افتاده»، «گروه کهنسالان یا تشنگان محبت»، «جمعیت مرفه رایگان پرست»، «جامعهٔ تولید و پخش درتی جوک»، «انجمن طرفداران تئاترهای روحوضی»، «گروه بیماران درمانگاه ۶۷۰» و «سازمان تقویت نیروی چشم هم چشمی».

تعداد این گروههای مختلف روز به روز بیشتر می‌شد به طوری که در مدتی کوتاه در این جمعیت ۱۲۰ نفری ۱۱۹ سازمان و گروه و انجمن و اتحادیه و جامعه و بنیاد ایجاد شد. مرتب اعضاء منشعب می‌شدند و می‌رفتند برای خودشان دست و پا می‌کردند و یک «سازمان غیر انتفاعی» دست نخورده به راه می‌انداختند و برای اینکه خیال همه را هم راحت کرده باشند آن را در IRS ثبت می‌کردند. این شاخه شاخه شدن‌ها آنقدر ادامه پیدا کرد تا روزی رسید که فقط آخرین انجمن یعنی انجمن شماره ۱۱۹ بیش از یک عضو داشت. دقیق‌تر بگوئیم دارای ۲ عضو بود و آخرین مرحله تجزیه و انشعاب سازمانهای قومی می‌بایست هر چه زودتر انجام می‌گرفت.

و انجام گرفت. یکی از دو نفر در انجمن شماره ۱۱۹ دعوای سختی راه انداخت و رفت یک «سازمان غیر انتفاعی» تازه‌ای به نام «سازمان آخر خط» به وجود آورد. تنها اشکالی که این «رئیس جدید» داشت این بود که خودش بود و خودش و از اینرو نمی‌دانست روز گشایش سازمان را چگونه اجرا کند. هر چه بود فکرش را به کار انداخت و راه چاره را پیدا کرد و مراسم افتتاح را اینطور اجرا کرد:

در جلو سالنی که ظرفیت صد و خُرده‌ای صندلی داشت تریبونی گذاشت و میکروفونی و ضبط صوتی و روی هر کدام از صندلی‌ها عکس یکنفر از همان جماعت همکیشِ هم وطنِ همرزمِ همزبانِ همدل را قرار داد و در دو سه ردیف جلو هم تصاویری از مشاهیر و بزرگان را گذاشت. بعد به خودش گفت، که در این مملکتِ بسیار پیشرفتهٔ مترقی از طریق سریال‌های تلویزیونی دقیقه به دقیقه صدای خندهٔ دسته جمعی را در نوار ضبط شده می‌شنویم چه اشکال دارد که من هم یک نوار کف زدن «حضار محترم» را بگذارم و سخنرانی‌ام مرتب با صدای کف زدنِ نوار ضبط شده قطع شود؟!

فکر بکری بود. رئیس سازمان شماره ۱۲۰ در حالی که در تمام سالن یک پشه هم پَر نمی‌زد و ذیوجود و ذی حیاتی حتی یک سوسک یا موش هم وجود نداشت سخنرانی‌اش را اینطور

شروع کرد: اعلیحضرت بزرگ ارتشتاران فرمانده! جناب آقای معاون رئیس جمهور آمریکا! سفیران کبیر و وزیران مختارِ ممالک عالم! خانم‌ها! آقایان! باکسب اجازه از درگاه قادر متعال اجازه می‌خواهم به اطلاع برسانم که امروز در تاریخ جامعهٔ پُر فتوح ما یک روز تاریخی است زیرا که در این مقطع از زمان صد و بیستمین سازمان غیر انتفاعی به دست این بنده بنیانگزاری می‌شود (صدای کف زدن ممتد نوار). متشکرم! متشکرم! خواهش می‌کنم بفرمائید بنشینید...مطابق اساسنامه‌ای که برای «سازمان آخر خط» تهیه شده محور همهٔ فعالیت‌های اعضای این سازمان دوستی و یگانگی و عشق و صفای تمامی ابنای بشر و ترویج همنوع خودت را چون خودت دوست بدار خواهد بود (صدای کف زدن ممتد نوار) متشکرم! خجالت می‌فرمائید! بفرمائید. تمنی می‌کنم...سازمان آخر خط در راه سیر کردن تمام گرسنگان دنیا، درمان تمام بیماران دنیا، شفای عاجل همه دیوانگان دنیا، آموزش عمومی برای تمام بیسوادان دنیا قدمهائی سریع و شلنگ وار خواهد برداشت (صدای کف زدن ممتد نوار) متشکرم! تنک یو! تنک یو...هدف این سازمان آنست که تمام زرادخانه‌های دنیا، همه بمب‌ها و مواد انفجاری و انتحاری، چه سلاح‌های کشتار همگانی و چه سلاح‌های کشتار انفرادی را به اقیانوس کبیر بریزد (صدای کف زدن ممتد نوار) مرسی! متشکرم! شرمنده نفرمائید بنده را. پلیز!...سازمان آخر خط بساط سازمان قلابی «ملل متحد» را بر خواهد چید و به جای آن خود سازمانی به وجود خواهد آورد که به جای صدور قطعنامه و تصویبنامه و بخشنامه، عدالت واقعی را نه تنها بر سراسر دنیا بلکه در همه کرّات و سیارات دیگر علی‌الخصوص در کره ماه که همسایهٔ دیوار به دیوار کرهٔ زمین است برقرار سازد «صدای کف زدن ممتد نوار)...

سخنرانی پر هیجان مؤسس، رئیس و مرئوس سازمان غیر انتفاعی شماره ۱۲۰ نزدیک به یک ساعت ادامه پیدا کرد و از آن نواری درست شد که در یکی از شرکتهای نوار سازی از آن نسخه‌های متعدد تکثیر شد و به بازار آمد. اغلب اعضای ۱۱۹ سازمان دیگر وقتی در خلوت و تنهائی به این نوار گوش می‌دادند مرتب ای وَلله می‌گفتند و قلپ قلپ افسوس می‌خوردند. □



My name is Yoel Yomtovian. I an a 22 years old israeli young man, yes a human being like yourself, even though I don't look like one right now, and have been affected by an extremely rare disease (there are only five humans around the globe, and I am one of those five). I can not be treated in Israel, just because they don't know how to. But after extensive researches my doctors have found a clinic in Germany who claims they can treat me with an 80% chance of cure, that will take three years and $300.000.00. Which I don't have.

Do you want to give me a chance and help me get well again, if yes thank you and here under are my banking coordinated so you can go ahead and deposit whatever amount you can afford, and it no, I wish you well and good health and may god bless you. Thank you.

Israel
Bank of The West,
Account # 652001538,
Yoel Yomtovian



جوانی هستم ۲۲ ساله دچار مرضی شده ام که در تمام دنیا فقط ۵ نفر این ناراحتی را دارند.
سیصد هزار دلار خرج معالجه من است
که حتی یک دینار هم ندارم
من هم مثل فرزندان شما هزار آرزو دارم.

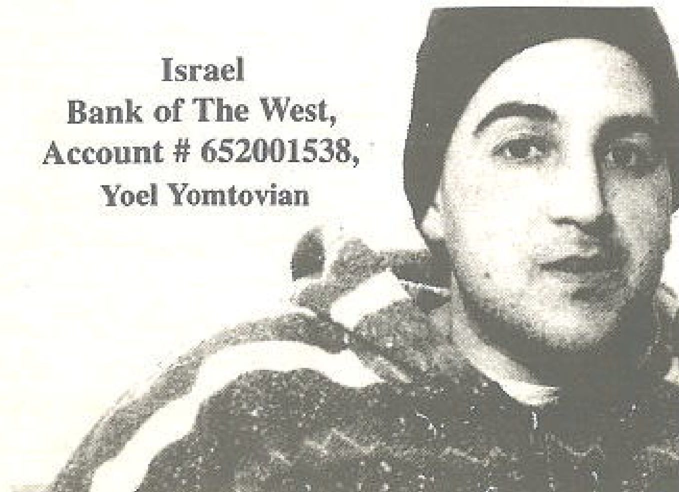
به من کمک کنید.

التماس میکنم مرا از این بدبختی نجات دهید.
دست و پای شما را میبوسم

خواهش میکنم کمکم کنید.

به این شماره حساب برای من پولی بفرستید بلکه زنده بمانم. بزرگترین پزشک متخصص دنیا حاضر است مرا بدون دریافت پاداش معالجه کند ولی هزینهٔ بیمارستان بسیار گزاف است.

Israel
Bank of The West,
Account # 652001538,
Yoel Yomtovian



ایسرائل و یهودیان

از مطبوعات ایسرائل و آمریکا

برگردان: دکتر م. سینا

درمان سریع و قطعی جوش‌های جوانی

مرکز داروئی و غذائی آمریکا یا FDA به کار بردن یک وسیلهٔ پزشکی اختراع شده در اسرائیل را که امواج باریک به رنگ آبی و نورانی پُر قوه اولتراویولت آزاد و یا امواج الکترومغناطیسی بسیار شدید تولید می‌نماید تصویب کرده است. این وسیله طبی سبب از بین بردن میکروبهای مولد آکنه شده بدون آنکه به نواحی پوستی و یا نسج اطراف جوشها آسیبی برساند. این وسیلهٔ پزشکی که اکنون در بازار آمریکا موجود است برای درمان آکنه به مدت هشت دقیقه صرف وقت میشود و نتیجه‌اش بهبودی دائمی است.

(آکنه یا جوش جوانی بیماری پوستی بسیار شایع و یکی از بیماریهای بسیار معمول پوستی است که غالباً جوشها در صورت و بعضاً در سینه و پشت گردن هم وجود دارند و به صورت کورک‌های کوچکی در می‌آیند با علائم درد و خارش توام با ناراحتی‌های عصبی و روانی و اغلب هم چرکی میشوند که با عوارض جای زخم و تغییر رنگ در محل توأم است - مترجم).

جایزه افتخار

پروفسور «اهود هارارمی» از ادارهٔ مرکزی مطالعات شرق آسیا و مطالعات سیاسی در دانشگاه اورشلیم به خاطر پیشبرد و تقویت بیشتر دوستی و تفاهم متقابل که بین دو کشور ژاپون و اسرائیل به عمل آورده موفق به دریافت نشان مخصوص و جایزهٔ افتخار سلطنتی امپراتور ژاپن گردید.

هوای تمیز و خنک در سیستم تهویه ساختمانها

وسیلهٔ جدیدی برای تصفیه و خنک کردن هوا اختراعی در تکنولوژی اسرائیل برای کم کردن و از بین بردن امکانات آلودگی شیمیائی در سیستم تهویه ساختمانها به بازار عرضه شده است. با این وسیله حذف میکروبی و از بین بردن خطرات ناشی از مواد شیمیائی در عین حال خنک کردن هوا انجام می‌گیرد. این سیستم به نام Dry Kor یا هوای خشک و سرد بر اساس یک محلول نمکی بدست آمده از املاح دریا چه نمک است که با ۵۰ درصد صرفه‌جوئی در مصرف الکتریسیته به کار برده می‌شود.

نصب وسیله ارتباطاتی برای امنیّت در کشور

تعداد زیادی از حوزه‌های پلیس در آمریکا با یک وسیلهٔ ارتباطی تکنولوژی پیشرفته اسرائیلی برای استفاده و پیشرفت در اصلاح و اجرای قانون و حفظ امنیت مردم مجهز شده‌اند. این سیستم اختراعی هم اکنون در دو حوزه مخابراتی لوس‌آنجلس نصب شده است. همچنین یک شبکه تازه ارتباطاتی دیگر در حوزهٔ پلیس ایالت ویسکانسین برقرار گردیده است.

معافیت مالیاتی

پرزیدنت جورج بوش رئیس جمهور آمریکا اخیراً قانونی را امضاء کرد که بازماندگان هولوکاست و فامیلهای آنان از پرداخت مالیات بر دارائی‌های برگردانده شده بوسیلهٔ ممالک خارجی که اعاده می‌نمایند معاف می‌باشند. این قانون به وسیلهٔ سناتور جمهوریخواه Peter G. Fitzgerald از ایالت Illinois پیشنهاد گردید. معافیت مالیاتی تا آخر سال ۲۰۱۰ میلادی به قوت خود باقی خواهد بود.

موزه یادبود

رئیس جمهور منتخب هنگری پرزیدنت Medgyessy اخیراً سنگ بنای بنیاد یک موزه یادبود قربانیان هولوکاست را در بوداپست پایتخت آن کشور بنیان نهاد. در این موزه اسناد قربانیهای هولوکاست هنگری تبار که در سالهائی بین ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵ به اردوگاههای مرگ نازی به عنوان کار اجباری و بردگی تبعید شدند گردآوری خواهد شد.

سرنوشت و عاقبت چند یهودی در لهستان

اخیراً بقایای ۱۳ یهودی کشته شده و پنهان گردیده به وسیلهٔ همسایگان خود کشته شدگان کشف گردید. این قتلها در سال ۱۹۴۱ هنگام جنگ جهانی دوم بعمل آمده. اجساد یافت شده در گورستان یهودی شهر Mazowiecki طی مراسمی دفن گردیدند. این مراسم با حضور بستگان کشته شدگان و رهبران دینی یهودی انجام گرفت.

در تحقیقات تکان دهنده و فجیع معلوم گردید که این قتل‌ها به دست همسایگان اهالی مقتولین انجام گرفته است.

درمان تازه برای سرطان پستان

در یک تحقیق علمی پزشکی پژوهشگران اسرائیلی اخیراً موفق شدند راه حلی برای معالجه سرطان پستان کشف نمایند. بیولوژیست‌های اسرائیلی ثابت کردند که یک نوع پروتئین خاص باعث می‌شود که سلولهای سرطانی پستان به انساج دیگری در بدن حمله کرده و دارای خواص سلولهای جابجا شونده بشوند.

پژوهشگران امیدوارند در آینده نزدیک برای جلوگیری از فعال شدن این پروتئین مواد شیمیائی بخصوصی کشف شود که در معالجه و درمان و ممانعت از پخش سرطان پستان بکار گرفته شود. سلولهای سرطانی در پستان بسیار خطرناک و از نوع تهدید کننده حیات می‌باشند که به سرعت به اعضاء دیگر بدن انتشار می‌یابند. وقتی در تومور سرطانی حالت انتشار پیدا شود درمان آن تنها به طریق جراحی و برداشتن پستان سرطانی نتیجه‌ای ندارد و بیمار غالباً به سرعت به طرف مرگ می‌رود. این پروتئین بوسیله **Gera Neufold** از بخش بیولوژی سلولی و تشریحی مؤسسه تکنولوژی تخنیون اسرائیل در حیفا شناخته شده و به وسیلهٔ **Michel Neeman** در بخش علمی و بیولوژیکی مؤسسه تحقیقاتی وایزمن در رخودت مطالعه شده و این کار تحقیقاتی آنها در تاریخ اول آپریل ۲۰۰۳ تحت عنوان تحقیقات سرطانی منتشر گردیده است. نظر این محققین اینک معطوف به کشف ماده‌ای است که بتواند از تولید پروتئین مزبور جلوگیری کند. اگر این مواد مانع شونده بتواند از متاستاز شدن سرطان پستان جلوگیری کند برداشتن تومورهای سرطان پستان به طریق جراحی شانس بزرگی در موفقیت درمانی سرطان‌های پستان که تا به حال معمول بوده است تولید خواهد کرد.

ثروت عرفات

گزارشات اخیر ثروت عرفات را صدها میلیون دلار برآورد کرده‌اند. بنا به گزارش **Near East Report** فلسطینی‌ها در حالیکه محتاج به مواد ابتدائی برای ادامهٔ زندگی روزانه‌اند دارائی شخصی رئیس فلسطینی‌ها یاسر عرفات ۳۰۰ میلیون دلار تخمین زده شده است.

کسانی که دربارهٔ ثروت پادشاهان و ملکه‌ها و حاکمان مستبد در مجلهٔ **Forbes** نتیجه تحقیقات خود را منتشر کرده‌اند دارائی عرفات را که از منابع فلسطینی‌ها دزدیده شده تحت کنترل مستقیم شخص خود عرفات اعلام نموده‌اند.

بنا به گزارش تأکید شده قسمتی از پول نقد عرفات به نام دیگران برگردانیده شده است. وی پول‌ها را برای تشکیلات تروریستی به مصرف می‌رساند و بلیون‌ها دلار به حساب شخصی خودش ریخته است. به گزارش اداره کلّ کشوری فلسطینی‌ها کِشتی **Karin-A** که به وسیلهٔ شخص عرفات خریداری شده بود و مقادیر زیادی مواد انفجاری و موشک‌های دوربرد و سایر اسلحه‌های جنگی از ایران به ارزش ۱۵ میلیون دلار بارگیری شده بود بنا بود برای عملیات تروریستی به کار رود.

اسناد دیگری به وسیلهٔ نیروهای دفاعی اسرائیل از قرارگاه عرفات در رام‌اله به دست آمده نشان می‌دهد مقامات فلسطینی برای هر فرد تروریست از ۱۲ فرقه‌های مختلف شاخه تنظیم ماهانه مبلغ ۳۵۰ دلار اختصاص داده‌اند. در اسناد مشابه دیگری نشان داده شده که عرفات برای هر یک از ۶۵ تروریست‌های جبهه خلق فلسطینی که علیه اسرائیل شرکت می‌کنند، هر ماه مبلغ ۱۰۰ دلار به هرکدام پرداخت کرده است. به گزارش مجلهٔ **Forbes** عرفات شخصی است مولتی میلیونر که از راه رشوه و دزدی پول‌های کلانی را به دست آورده و بیشتر دارائی خود را در پشتیبانی از تروریسم به کار می‌برد.

مهاجرت یهودیان فرانسه به ایسرائل

بنا به گزارش **Israel Line** کشور اسرائیل در انتظار موج تازه‌ای از مهاجرین فرانسوی است. در روزهای اخیر بیشتر از ۲۰۰۰ خانوادهٔ یهودی از فرانسه وارد اسرائیل شده‌اند.

به گزارش روزنامه یدیعوت اهرونوت در بین مهاجرین که به اسرائیل مهاجرت کردند از هر دو طبقهٔ اجتماعی مذهبی و غیر مذهبی وجود دارند. یکی از اساسی‌ترین دلایل مهاجرت بالا رفتن یهودی ستیزی در فرانسه است.

افزایش نوزادان در ایسرائل

به گزارش دیگری که اخیراً در روزنامه یدیعوت اهرونوت به چاپ رسیده است وزارت بهداشت اسرائیل اطلاع داده که حد متوسط دارا بودن بچه برای هر زن اسرائیلی فعلاً ۲/۸ می‌باشد و این میزان باروری ۷۵ درصد بیشتر از میزان در ممالک در حال توسعه در دنیا می‌باشد. از آمار و تحقیقات به دست آمده در دنیای غرب که از ۴۲ کشور اطلاعات جمع‌آوری شده میزان حد متوسط بچه برای هر زن ۱/۶ می‌باشد.

شوهر کاشر

از: دکتر منوچهر کوخاب

آنچه می‌خوانید صحنه‌ایست از تلخ و شیرینی‌های اجتماع ما که آقای دکتر کوخاب برای ما فرستاده‌اند. تلخی‌اش ناآگاهی جوانانمان از میراث گرانبهای یهودیت است و شیرینی‌اش توجه تحصیل کردگان ما به این ناآگاهی که خود مقدمه‌ای می‌تواند باشد در شناخت یک درد اجتماعی و بعد درمان آن.

در سال‌های اخیر در بین مردم و بخصوص ایرانیان یهودی، مذهب محبوبیت خاصی پیدا نموده و مردم به اصطلاح مذهبی شده‌اند. گر چه این تمایل مذهبی در هر طبقه و دسته افراد اجتماع به منظور و غرض خاصی انجام می‌پذیرد اما به طور کلی مطالعات مختلف نشان داده که برای عده‌ای از افراد اجتماع، اعتقاد به مذهب باعث صفای روح، آرامش و تسلای فکر می‌شود. علت گرایش به مذهب در سنوات اخیر بیشتر ناشی از صدمات انقلاب ایران می‌باشد. ایرانیان مهاجر و بخصوص یهودیان که متعاقب انقلاب، اموال، مسکن و مملکت خود را از دست داده و به آمریکا و یا نقاط دیگر پناهنده شدند، در بدو ورود به آمریکا به خاطر آشنایی به فرهنگ آمریکایی و نداشتن زبان انگلیسی و قوانین این مملکت دچار یک حالت شوک، گیجی، نابسامانی و درماندگی شدند. تنها جایی که آنان می‌توانستند دور هم جمع شده و کسب اطلاع نموده و اشکالات خود را با دوستان و هموطنان و همکیشان خود در میان بگذارند و راه حلی برای این اشکالات پیدا نمایند محیط کنیسا بود. متصدیان کنیساها از این گردهم‌آئی‌ها و علاقه بی پایان این افراد به آموزش، استفاده نموده و تا آنجا که ممکن بود، اصول از یاد رفته مذهب را به این افراد آموختند و آنان را به انجام این اصول تشویق نمودند. از طرف دیگر جوانان یهودی که متعاقب انقلاب قصد فرار از ایران را داشتند در کمپ‌های اروپایی مورد آموزش‌های مذهبی قرار گرفتند و تعداد زیادی از آنان به افرادی ارتدکس تبدیل شدند. آشنائی و نزدیکی به مذهب در عده زیادی آرامش و اعتماد به نفس ایجاد نمود و این افراد توانستند با استفاده از نصایح مذهبی به سیر طبیعی زندگی خود باز گردند.

البته تا آنجا که اصول مذهب برای بهبود وضع اجتماعی و تقویت روحیه مردم است و تا آنجائی که مذهب از حدِ خاص خود تجاوز ننموده و به مرحله وسواس نرسیده و تا آنجا که با خرافات و موهومات توأم نشده و تا آنجا که وسیله‌ای دست مردم برای رسیدن به مقاصد آنان نشده بسیار خوب و لازم و پسندیده است. ولی متأسفانه عده‌ای از همکیشان ما از مذهب برای کسب شهرت استفاده نموده و آنرا وسیله اثبات اصالت خانوادگی خود نموده‌اند. اینان با تظاهر به مذهب سعی می‌نمایند به مقاصد سیاسی اجتماعی و حتی مالی خود برسند. افراد ثروتمند در مجامع بزرگ و بخصوص کنیساها با اعانه‌های بزرگ و علنی خود برای خرید تورات و غیره روز به روز به شهرت خود می‌افزایند. عده دیگر بعضی از مراسم مذهبی از جمله عزاداری را به یک وسیله تبلیغاتی تبدیل نموده با استفاده از رادیو تلویزیون اهمیت خود و ثروتشان را به رخ مردم بینوا کشانیده با ترتیب دادن مجالس با شکوه سورچرانان و متظاهرین به مذهب را به دور خود جمع می‌نمایند.

چندی قبل خود شاهد یک مورد خاصی از سوءاستفاده از مذهب بودم که برای من تازگی داشت. جریان از این قرار است که در منزل یکی از دوستان میهمانی بود. در بدو ورود با چند نفر از حاضرین که از من مسن‌تر بودند آشنا شدم. این افراد در مورد عقاید مذهبی خود سخن می‌گفتند و من علیرغم مخالفت با این نظریات دندان روی جگر گذاشتم و فقط رل یک مستمع و بی اطلاع و یا موافق را ایفاء نمودم. موضوع بحث عوض شد و به جریانات روز رسید. کم‌کم حوصله‌ام داشت سر می‌رفت که سر و کله دو دختر جوان زیبا با والدینشان پیدا شد. از آنجا که خود صاحب دختر هستم سعی نمودم که سر صحبت را با این نوجوانان بازکنم و از طرز فکر آنان مطلع شوم و بدین ترتیب بهتر بتوانم با دختران خود ارتباط برقرار کنم. دختر خانم بزرگتر بسیار زیباتر و برازنده‌تر بود و ۲۲ سال داشت. دختر کوچک‌تر ۱۹ ساله و کمی خجالتی بود. بعد از مدتی گفتگو معمولی من رویم باز و از دختر خانم بزرگتر در مورد امور خصوصی، تحصیلات، آتیه و بالاخره ازدواج سوآل کردم. خانم من که در کنار من نشسته بود با یک ضربه آرنج خود به من فهماند که این سوآل بجائی نیست ولی این دختر خانم جوان از این سوآل من خوشحال شد و باکمال سادگی جواب داد: «من قصد دارم از یک سال دیگر شروع به دیت Date بکنم». این جواب مرا تشویق نمود که به سوآلات خود ادامه بدهم. از طرف دیگر یکی از اقوام من که پسر تحصیل کرده و آراسته‌ایست قصد ازدواج دارد و فکر کردم که این دختر مناسبی برای اوست. از او پرسیدم چه پسری مورد

توجه توست؟ آیا به دنبال ثروت و مال هستی و یا شخص با سواد و تحصیل کرده‌ای را ترجیح می‌دهی؟ او پس از مکث کوتاهی گفت: «هیچکدام از اینها برای من مهم نیست، شوهر آتیه من باید کاشر باشد». در حالی که از این جواب جا خورده بودم از او پرسیدم منظورت از شوهر کاشر چیست؟ آیا یک شوهر مذهبی می‌خواهی؟ گفت نه فقط کاشر باشد. پرسیدم تو مذهبی هستی؟ گفت: نه. در حالی که اشاره‌های اعتراض آمیز خانمم ادامه داشت پرسیدم: پس چرا به دنبال شوهر کاشر می‌گردی؟ گفت: علاقه دارم که فرزندانم در یک محیط توأم با یهودیت بزرگ شوند. پرسیدم عبری می‌دانی؟ گفت: نه. گفتم تورات را می‌خوانی و از داستانها و نصایح آن با اطلاع هستی؟ گفت: نه. گفتم: به کنیسا می‌روی؟ گفت: فقط روزهای کیپور. قدری هاج و واج ماندم چون هنوز منظور اصلی این دختر خانم را نفهمیده بودم. از او پرسیدم منظورت از شوهر کاشر چیست و به عبارت دیگر بگو کاشر چیست؟ او قدری من و من کرد، رو به خواهر کوچک‌تر نمود و خواهر کوچکش به داد او رسید و گفت: کاشر غذائی است که روی آن مارک U داشته باشد (خوانندگان محترم آگاهند که در آمریکا غذاهای بسته بندی شده کاشر دارای حرفِ K و یا U هستند) در حالی که از عصبانیت خونم داشت خونم را می‌خورد، خنده‌ای کردم و از آن دو توضیح بیشتری خواستم. در مورد تعریف کاشر بسیار خوانده و شنیده بودم اما این یکی تازگی داشت. بالاخره دختر بزرگتر که گونه‌هایش از شرم گل انداخته بود گفت: ما هیچ اطلاعی از مذهب نداریم. این پدر و مادر ما هستند که می‌خواهند ما کاشر باشیم و این تصمیم آنهاست. وقتی رو به پدر و مادر این دختر کردم و از آنان توضیح خواستم مادرشان به من گفت: در دنیای امروز برای شوهر دادن دخترانمان مجبوریم این امور را به آنان بیاموزیم. بقیه حضار که متوجه حساسیت این بحث شده بودند و بخصوص صاحبخانه پا به میان گذاشتند و موضوع صحبت را عوض کردند.

من در کمال تأثر در گوشه‌ای کز کرده و در فکر فرو رفتم. به یادم آمد که در گذشته‌ها قدرت کنترل پدران و مادران آنچنان بود که دختران و پسران خود را وادار به ازدواج با افرادی می‌نمودند که خود والدین انتخاب می‌کردند. باز هم یادم آمد که دختران جوان بنا به توصیه و سفارش والدین از پسران، خانه، اتومبیل، جواهرات و غیره مطالبه می‌نمودند و آنان را مورد آزمایش‌های کلینیکی و شمارش اسپرم و غیره قرار می‌دادند. با همه اینها آشنا بودم ولی تا به حال درباره شوهر کاشر چیزی نشنیده بودم. در این زمان دوست من که متوجه تأثر من شده بود، صندلی خود را به کنار من کشید و آهسته به من گفت: دوست عزیز نگران نباش. این موضوع به تازگی در میان جوانان مد شده است. دختران جوان با تظاهر به مذهب، نجابت، سادگی و معصومیت خود را به پسران نشان می‌دهند و پسران از طریق مذهب به دختران جوان می‌فهمانند که علیرغم الواتی‌های خودشان، دختر دست نخورده و چشم و گوش بسته‌ای را می‌خواهند. بعد دستی به پشت من زد و کنار رفت و من به افکار خود ادامه دادم و متوجه شدم که این ابتکار تازه‌ای است که همکیشان ما در پیش گرفته‌اند.

به یاد داشته باشید که مذهب ما میراث گرانبهائی است که حتی بعد از هزاران سال گالوت و بدبختی و بیچارگی هنوز ملت ما را یکپارچه و متحد نگاه داشته است. پدرانِ بزرگِ مذهبِ ما فداکاری‌ها و جانسپاری‌ها نموده تا این پدیده الهی را برای ما حفظ کنند. آن را به بازیچه نگیرید. از هر طرح و نقشه‌ای که می‌خواهید برای ازدواج استفاده کنید ولی بالا غیرتاً دور این یکی را خط بکشید. □

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

آیا عشق، پس از ازدواج پایدار می‌ماند؟

نوشتهٔ: واندی موگِل (جوئیش جورنال) ترجمهٔ: مهناز شیرازی

چهل روز پیش از آنکه فرزندی به دنیا بیاید، ندائی از آسمان اعلام می‌کند که:
«دختر این شخص برای ازدواج با پسر معینی تعیین شده»

تلمود بابلی

ما نیاز به همدم داریم. هیچ یک از ما نمی‌خواهیم تنها باشیم. همسر داشتن آغاز زندگی تازه‌ایست. خداوند برای «آدم» همسر و هم بالین تعیین کرد. اگر روزنامه‌هائی مثل نیویورک تایمز و لس‌آنجلس تایمز را نگاه کنید و یا به سایت‌های مختلف اینترنت رجوع کنید می‌بینید که هر روز هزاران نفر به دنبال کسی می‌گردند که آنها را از تنهائی بیرون بیاورد. اینها تشنگان عشقند و در پی کسی - هر که می‌خواهد باشد - می‌گردند که بتواند با آنها صحبت کند، گردش کند، به تفریح و سینما برود و آنان را از تنهائی رها کند. اینها از آنروی به این وسائل متوسل می‌شوند که می‌دانند کسی از دنیای مبهم و مِه گرفته پیرامون آنها یکباره گام پیش نمی‌گذارد تا به آنها بگوید: «این توئی که من می‌خواهم. تو نیز در پی کسی چون من بودی».

ازدواج مثل داستان یک فیلم، ساختار خاص خودش را دارد. در دوران تجربه چندین ساله روانشناسی بالینی به این نتیجه رسیده‌ام که در مورد ازدواج این داستان را چنین می‌توان به کوتاهی نوشت:

پردهٔ اوّل: شعلهٔ سرکش عشق

زن (با عشوه) - پس تو هم مثل من گلابی آبدار را دوست داری؟ چقدر جالب!
مرد - می‌خواهی ساعت ۳ بعد از نصف شب ترا از فرودگاه به خانه ببرم؟ چه افتخاری!
زن - سکس سه بار در یک شب؟ مسلماً!
مرد - چقدر از طرز صحبت کردنت لذت می‌برم. آرام و متین، با کلمه‌های شمرده.
زن - از این که مرتب گلویت را با تک سرفه پاک می‌کنی چقدر خوشم می‌آید.
با هم - ما برای هم ساخته شده‌ایم. چه عالی که همدیگر را پیدا کرده‌ایم.

در پردهٔ اوّل همه چیز زیبا و دل‌انگیز است و آنچه مطرح است عاشق شدنست. باورتان می‌شود که عشقِ خود را مدت‌های مدید است که می‌شناسید. توافق‌های اخلاقی شما چشمگیر است و آنچه به حساب نمی‌آید اختلافات شما است.

پردهٔ دوّم: واقعیت‌ها آشکار می‌شود

در این مرحله اختلافها شناخته می‌شوند.
زن - تو به آن کاندیدای شیطان صفت رأی دادی؟ قبل از اینکه برای شام به خانه بیائی رفته‌ای ساندویچ خورده‌ای؟ از صدای تک سرفه‌هایت به تنگ آمده‌ام. هر روز به پدر و مادرت تلفن می‌زنی. دوستان واقعی زندگی‌ات پدر جون و مادر جونت هستند.
مرد - چقدر با ادا و اصول حرف می‌زنی. نمی‌توانی تندتر حرفت را بگوئی. چرا احوال پدر و مادرت را نمی‌پرسی؟ چرا کتاب نمی‌خوانی؟ من کجا می‌توانم ساعت یک بعد از نیمه شب ترا از فرودگاه بیاورم. تاکسی سوار شو.

این پایان مطلب نیست. درست است که اوضاع به خوبیِ گذشته نیست امّا جای امید هست. مرحله‌ایست که می‌شود در روحیات و خلقیات دنیای زناشوئی تجدید نظر کرد.

پردهٔ سوّم: مرد، پدر و زن، مادر می‌شوند

زن (با ناشکیبائی تحقیرآمیزانه) - چطور گذاشتی آن بچه با کفش‌های قشنگ مهمانی‌اش به پارک برود؟ هر وقت می‌آیم بعد از یک روز خستگی، چند ساعت بخوابم تو به یاد سکس می‌افتی؟ می‌روی خرید همه چیز را می‌خری جز آن چیزی که من ترا برای خرید فرستاده بودم. این شیری که خریده‌ای ۲ درصد چربی دارد نه ۱ درصد. بچه را بدون ژاکت فرستاده‌ای بیرون. فکر نمی‌کنی سرما می‌خورد؟ او چهار ساله است. توئی که چهل سال داری.
مرد - تو مرتب می‌گوئی که من باید در تربیت و پرورش نیکول و سام فعالیت

داشته باشم اما هر کار می‌کنم غُر و لند می‌کنی. فراموش کن تربیت آنها را. من نیستم.

در این مرحله از ازدواج همه چیز رو شده است.

پردهٔ چهارم: تکلیف را روشن کنیم

بله، شاید آنطورکه می‌گویند آمار طلاق ۵۰ درصد باشد. اگر این آمار را هم درست بدانیم باز ۵۰ درصد از ازدواجها صمیمانه ادامه پیدا می‌کنند. درباره کسانی که عشق و ازدواج آنها پایدار می‌ماند چه می‌دانیم؟ واقعیت را شناختن سخت است اما سخت‌تر از آن دستخوش دنیای اوهام و خیالات شدنست. فرهنگ مذهبی ما درباره ازدواج دستورهای دلنشین فریبنده‌ای دارد. بگذارید به پاره‌ای از آنها اشاره‌ای داشته باشیم:

۱ - افکار ما همیشه باید هماهنگ باشد، با هم شاد باشیم و با هم از چیزهای خاصی لذت ببریم. عشق باید هر روز بیشتر از روزگذشته شود. صمیمیت‌ها باید گرم و سرشار از مهربانی باشند.

۲ - اگر واقعاً همسر خود را دوست دارید باید بدانید بدون اینکه او به زبان بیاورد او چه چیز را دوست دارد. از چه خوشش می‌آید و از چه چیزگریزان است.

۳ - از نظر جنسی به خواسته‌های همسرتان توجه داشته باشید. در امیال جنسی عملاً باید بین زن و مرد توافقی وجود داشته باشد.

۴ - فرزندانتان را مهم‌تر از ازدواجتان بدانید.

۵ - آنچه را همسرتان در زمان کودکی از آن محروم مانده، تا آنجاکه می‌توانید برای وی فراهم آورید و زندگی را از بهر او پر معنی کنید. گذشت و محدود کردن خواسته‌های فردی بزرگترین عامل خوشبختی در ازدواج است.

یهودیت مذهب کردار و عمل است و نه صرفاً عقیده و اندیشه. به جای آن‌که به گمان خود دربارهٔ عشق و علاقه بی‌اندیشید کاری کنید که در عمل خالق «شالم بیت» (آرامش در خانه) باشید. چگونه؟

رامبام که میدانست ما وقتی که از خانواده پدری جدا شویم می‌توانیم اتحاد جدیدی را به وسیله ازدواج بوجود بیاوریم در کتاب «قوانین ازدواج» خود که در قرن دوازدهم به نوشته در آمد می‌نویسد: «شوهر اگر خانواده زنش برای زناشوئی آنها ایجاد دردسر کنند می‌تواند از ورود آنها به خانه‌اش ممانعت کند. همین کار را زن نسبت به خانواده شوهرش می‌تواند انجام دهد». معنای این قانون، اصل جدائی و خلق واحد جدید خانواده است و اهمیت زندگی نوین زناشوئی را نشان می‌دهد.

امّا فراتر از مرحلهٔ جدائی از یک واحد و خلق واحد جدید دیگر آنچه در «شالم بیت» اهمیت پیدا می‌کند اعمال زن و شوهر است. عشق را باید از طریق احترام و شوق و از خودگذشتگی به شریک زندگی نشان داد. ما اغلب آنچه را انتظار داریم همسرمان برایمان انجام دهد خود برای وی انجام نمی‌دهیم. یکی از معلمان تورا، «شیرا اسمایلز» می‌گوید وقتی همسرتان وارد خانه می‌شود و شما مشغول تلفن کردنید گفتگو را قطع کنید و به همسر خود خوشآمد بگوئید. به جای آنکه دائم نظاره‌گر برنامه‌های تلویزیونی باشید به همراه او خارج از خانه ساعتی قدم بزنید و یا در داخل خانه با او صحبت کنید. در ازدواج راه‌های بسیاری هست که بتوان به وسیلهٔ آنها با رنجش‌های گوناگون و یکنواختی زندگی مبارزه کرد. امکاناتی که در ازدواج برای رضایت عمیق، رفاقت بی ریا و لذت جنسی موجود است در هیچ گونه روابط دیگر نمی‌توان یافت. به ازدواج خود همان گونه نگاه کنید که به فرزندتان. ازدواج هم نگهداری و مواظبت و عشق و توجه لازم دارد. شما زندگی را با هم شروع کرده‌اید و بعد از آنکه فرزندانتان ازدواج کنند باز هر دو با هم خواهید بود و به محبت بیشتری نیاز خواهید داشت. باید به عشق ایمان داشت. «اسمایلز» می‌گوید کلمهٔ «اِمونا» در زبان عبری فقط «عقیده و ایمان» را معنی نمی‌دهد بلکه به معنای تعهد و تضمین بر اساس آگاهی عملی هم هست.

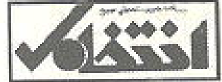
برای حفظ ارکان ازدواج خود هرگز گمان مبرید که انهدام آن و تجدید یک ازدواج جدید کاری ساده است. عمیق بی‌اندیشید و عاقلانه فکر کنید. بنائی را که خود به سختی ساخته‌اید خراب نکنید. □

زیر آسمان ایران

تنظیم از: پوران سلیمانزاده

آسمان ایران، از دشت‌های بلوچستان تا بلندیهای البرزش و از زادگاه خیام تا بیابانهای کویرش همیشه زیباست؛ پر ستاره و پر ابهت است. اما، زمینِ این سرزمین همیشه چنین نیست. تلخی‌ها دارد و ناکامی‌ها و سرخوردگی‌ها و امیدهای بسیار برای دستیابی به یک زندگی زیبای اجتماعی انسانی.

«زیر آسمان ایران» عنوانی است که با بهره گیری از مطبوعات ایران با قطره‌هائی از دریای آنچه در یک ماه گذشته بر این دیار گرامی گذشته آشنا می‌شویم. از شرکت کتاب که در تهیه این بخش با چشم‌انداز همکاری می‌کنند سپاسگزاریم.



یهودیان متهم به جاسوسی آزاد نشده‌اند

سخنگوی قوۀ قضائیه اعلام کرد: تا کنون هیچ یک از یهودیان متهم به جاسوسی در ایران آزاد نشده‌اند. غلامحسین الهام در گفتگو با ایرنا افزود: آزادی محکومان پیش از پایان دوران محکومیت، تنها از طریق عفو صورت می‌گیرد.

وی به عفو محکومان در ۲۲ بهمن ماه سال ۸۱ از سوی مقام معظم رهبری اشاره کرد و گفت: مجرمان علیه امنیت ملّی از شمول عفو رهبر انقلاب مستثنی بودند.

سخنگوی قوۀ قضائیه خاطر نشان کرد که یهودیان متهم به جاسوسی در ایران که از متهمان علیه امنیت ملی به شمار می‌آیند، مشمول عفو رهبری قرار نگرفته و آزاد نشده‌اند.

دادگاه انقلاب اسلامی در شهر جنوبی شیراز در سال ۱۳۷۹ ده یهودی ایرانی را به جرم جاسوسی برای اسرائیل از ۴ تا ۱۳ سال حبس محکوم و سه یهودی دیگر را نیز از اتهامات وارده تبرئه کرد.

این دادگاه همچنین دو مسلمان متهم به همکاری با جاسوسان را به خاطر همدستی، محکوم به زندان و دو مسلمان دیگر را تبرئه کرد.



تسلیم مفتضحانه ارتش عراق به علت نداشتن ایمان بود

حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای به اشاره به ائتلاف نانوشته و بی سابقه بلوک‌های قدرت در حمایت (تسلیحاتی، اطلاعاتی، اقتصای و سیاسی) از رژیم بعثی عراق در جنگ تحمیلی خاطر نشان کردند: در آن جنگ ۸ ساله و نابرابر ارتش، سپاه و بسیج برغم همه کمبودها و مشکلات، با تکیه بر ایمان و اراده، ضربات کوبنده‌ای به دشمن وارد آوردند و اجازه ندادند حتی یکی از اهداف انقلاب غرب و شرق بر ضد ملت و کشور ایران، محقق شود.

فرمانده کل قوا، مقاومت نکردن ارتش عراق به ویژه گارد ریاست جمهوری را در برابر متجاوزان،موجب ننگ ابدی دانستند و خاطر نشان کردند: جامعه بشری همیشه به مدافعان پر استقامت یک شهر و یک کشور، حتی در صورت شکست از دشمن درود می‌فرستد و از تسلیم شدن آنان احساس شرم می‌کند. رهبر انقلاب نداشتن ایمان را علت اصلی تسلیم مفتضحانه ارتش عراق در برابر متجاوزین دانستند و افزودند: آنها به رغم همه تجهیزات و امکانات خود، از داشتن شرافت یک ارتش آزاده که دفاع از کشور و ملت را وظیفه خود می‌داند، محروم بودند.



سخنی با یهودگیتی

...شما دین باوران یهود را به بندهای زیر توجه می‌دهم:

● تردیدی نیست که تهدید و تمدید یهودیان اروپا با هدف ناامن کردن محیط اروپا برای اقلیت یهود و گسیل اجباری آنان به خارج از اروپا، از سوی آنان انجام گرفت تا اوّل در پناه شعار سرزمین موعود و اسرائیل بزرگ، وطن یهود و فلسطین سرزمین وعده داده شده آنان را به سمت فلسطین بکوچانند، هر چند اکثر یهود اروپا به آمریکا مهاجرت کردند.

● تردیدی نیست که جنگ جهانی دوّم و پریشانی جهانی از پی آن را هم آنان ایجاد کردند تا از این آشفتگی و حربه‌ی سازمان ملل متحد خودساخته، رأی به پیدائی رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین بدهند.

● تردیدی نیست که بنیانگذاران اندیشه‌ی صهیونیسم با بهره گیری از گفته‌های پر ابهام و چند معنائی و به عبارتی وابسته تورات و تفسیر دلبخواهی، صهیونیسم و یهود را برابر دانسته و صهیونیسم را نماینده یهودگیتی خواندند و هر ضربه صهیونیسم را برابر با ضربه به یهود قلمداد کردند.

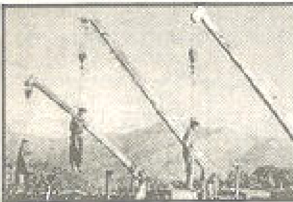
● تردیدی نیست که حامیان اولیه و مؤثر جنبش صهیونیسم کسانی بودند که سودای ثروت اندوزی بیشتر و چیرگی بر منابع مادی جهان در سر داشتند...

مجتبی رحماندوست، دبیرکل جمعیت دفاع از ملت فلسطین

کیهان

رئیس قوهٔ قضائیه گفت: خدمت به مردم مبنای حکومت، سیاست و فرهنگ اسلامی است





آیت‌الله هاشمی شاهرودی رئیس قوهٔ قضائیه در جلسه شورای رؤسای کلّ دادگستری‌های سراسر کشور گفت: خدمتگزاری به مردم، تفاوت اساسی میان نظام اسلامی و دیگر حکومت‌های جهان است و باید این امر مدّ نظر مسئولان و خدمتگزاران دلسوز نظام قرار گیرد.

رئیس قوهٔ قضائیه در ادامه با اشاره به فرمایشات مقام معظم رهبری در رابطه با نهضت خدمت رسانی به مردم افزود: نهضت خدمت رسانی به مردم از کلیدی‌ترین و مهمترین وظایف نظام اسلامی است.

آیت‌الله هاشمی شاهرودی گفت: امیدواریم امسال خدمت به مردم و کوتاه کردن فرایند دادرسی، گسترش عدالت، امنیت اجتماعی و مبارزه جدی با مفاسد اقتصادی و اجتماعی بیش از گذشته انجام شود.

آیت الله هاشمی شاهرودی رئیس قوهٔ قضائیه همچنین با ضروری دانستن همکاری میان دستگاه قضائی و نیروی انتظامی در تأمین امنیت اجتماعی گفت: برای تحقق فرمایشات مقام معظم رهبری برنامه‌ریزی و هماهنگی و استفاده از رویه‌های مدرن بسیار ضروری و لازم است.

چشم‌انداز: *و این است نمونه‌ای از خدمت قوهٔ قضائیه جمهوری اسلامی به مردم ایران. روزی نیست که نظیر اینگونه اعدامهای وحشیگرانه تکرار نشود.*



برگزاری نخستین جشنواره خودروهای کلاسیک در تهران

به مناسبت بزرگداشت روز جهانی موزه و هفته میراث فرهنگی نخستین جشنواره اتومبیل‌های کلاسیک مربوط به دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور با همیاری اداره کل موزه‌های بنیاد و فدراسیون اتومبیل‌رانی کشور از ۲۵ اردیبهشت در محوطه مجموعه فرهنگی تاریخی سعدآباد برگزار می‌شود.

این مجموعه در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ماه همزمان با زادروز با سعادت حضرت رسول اکرم (ص) و به منظور افتتاح نمایشگاه خودرو، از محل نمایشگاه در مجموعه فرهنگی و تاریخی سعدآباد و از طریق خیابان ولیعهد به طرف میدان ونک و سپس تا محل دائم تماشاگه خودرو مستقر در کیلومتر ۱۱ جاده مخصوص همراه با مردم حرکت خواهد کرد.

مجید جعفری سرپرست تماشاگه خودرو تعداد اتومبیل‌های به نمایش در آمده را ۱۰۰ دستگاه اعلام کرد و افزود: از این تعداد حدود ۴۰ اتومبیل متعلق به تماشاگه خودرو و مابقی متعلق به افرادی است که به دعوت این تماشاگه اتومبیل‌های خود را در این جشنواره شرکت داده‌اند.



اصفهان همچنان رکوردار تخریب میراث فرهنگی درکشور است

بار دیگر یک اثر تاریخی ارزشمند در اصفهان به تلی از خاک بدل شد. این بار نوبت مسجد «الیادران» بازمانده از دوره قاجار بود که از صفحه وجود محو گردد. الیادران نه در نیمه‌های شب که در ظهر عاشورا و نه به وسیله معدودی از سوداگران که به دست ۳۰۰ نفر از اهالی محل با خاک یکسان شد.

گویا قدرت کسانی که در اصفهان و سایر نقاط کشور دست به کار انهدام آثار تاریخی‌اند، بسیار بیش از قدرت رسانه‌ها، افکار عمومی و قوانین کشور است. تخریب مسجد «الیادران» نمونه گویائی از قدرت نمائی این افراد و بی تفاوتی آنها نسبت به افکار عمومی است.

مدیر کل میراث فرهنگی استان اصفهان در شکایتی که در این خصوص تسلیم دادگستری استان کرده، خاطر نشان ساخته که تخریب مسجد الیادران «با هدایت و همکاری هیأت امنای مسجد» صورت گرفته است. گفته می‌شود که اعضای هیأت امنا بارها از اداره کل میراث فرهنگی اصفهان خواسته بودند تا با توجه به کوچکی مسجد و عدم گنجایش آن برای تمام نمازگزاران با نوسازی آن موافقت کنند. اما اداره مزبور با استناد به ارزشهای تاریخی و معماری اثر، این درخواست را رد کرده بود.

یک منبع آگاه در میراث فرهنگی اصفهان که خواست نامش فاش نشود گفت: بسیاری از خرابی‌های آثار تاریخی یا با توافق‌های پشت پرده یا با چشم‌پوشی مسئولان از جرائم و تخلفات ارتکابی صورت می‌پذیرد.

قوانین بین‌المللی مطبوعات بازیچهٔ دولت خودگردان فلسطین است

به قلم: دان دیکر ـــــــــــــــــــ ترجمه: آلبرت دانش‌راد

نویسندهٔ این مقاله Dan Diker گزارشگر کنست و خبرنگار امور اقتصادی بخش انگلیسی خبرگزاری اسرائیل است. وی همچنین در «کانون روابط عمومی» اورشلیم سمت مشاور را به عهده دارد. آقای دانش‌راد با ترجمه این مقاله که ما گزیده‌ای از آن را در این جا به چاپ می‌رسانیم همکاری خود را با چشم‌انداز آغاز کرده‌اند.

اغلب خبرنگاران خارجی و بخصوص گزارشگران محلی فلسطینی که از کرانه باختری و غزه برای مرکز خبرگزاری‌های خارجی در اورشلیم گزارش می‌فرستند، از گزارش آنچه که مربوط به پایمال شدن حقوق انسانی، فساد و سوء استفاده‌های مالی، و خشونت بین گروه‌های فلسطینی که ممکن است برای یاسر عرفات و مقامات مالی فلسطینی گرفتاری ایجاد کند اجتناب می‌ورزند.

طبق گزارش سالانه کمیته مستقل برای حفاظت ژورنالیست‌ها، «در مدت تقریبی هفت سال که مرجع ملّی فلسطینی کنترل قسمتی از کرانهٔ غربی و غزه را بر عهده گرفته، یاسر عرفات و دستگاه امنیّت چند لایه‌ای او منتقدین محلی مطبوعات را از طریق توقیف‌های خودسرانه تهدیدها، تجاوزهای بدنی، و بستن مراکز توزیع مطبوعات سرکوب کرده‌اند. رژیم عرفات موفق شد، اکثر ژورنالیست‌های فلسطینی را از راه ارعاب، به خود سانسوری وادار نماید».

مرجع خودگردان فلسطین دارای یک مرکز رسمی مطبوعات مانند دفتر مطبوعات دولت اسرائیل نیست. ولی کانون مطبوعات فلسطین (PMC) مستقر در رام‌الله به عنوان یک مؤسسهٔ مستقل رسمی که به وسیلهٔ یاسر عابد ربّو (Yasser Abed Rabbo)، وزیر فرهنگ و اطلاعات ملی مرجع خودگردان فلسطینی اداره می‌شود توصیف گردیده. بودجهٔ (PMC) به وسیلهٔ اتحادیهٔ اروپائی تأمین می‌گردد. بنابراین، اجتناب سازمان‌های خبری اروپائی از گزارش حوادث انتقادآمیز از دولت خودگردان فلسطین ممکن است امری اتفاقی نباشد.

وزیر اطلاعات دولت خودگردان فلسطین در ملاقاتی با نمایندهٔ رسمی انجمن روزنامه نگاران خارجی (FPA) که در سپتامبر ۲۰۰۱ برای اعتراض به تهدید عکاسان خارجی و آماتور که عکسهائی از شادمانی خیابانی بعد از حملهٔ ۱۱ سپتامبر به آمریکا تهیه کرده بودند اظهار داشت: «منابع ملّی فلسطین بر آزادی مطبوعات مقدم است».

یک گزارشگر سابق تلویزیون اسرائیل در امور اعراب و فلسطین خاطر نشان ساخت که فلسطینی‌ها هنوز از احساس و درک آزادی وسائل ارتباط جمعی برخوردار نیستند.

اغلب ژورنالیست‌های خارجی به زبان عربی و یا عبری آشنائی کامل ندارند و به این سبب وابسته به یک شبکهٔ «اصلاح گران» فلسطینی محلی می‌باشند که مرکب از جوان‌های تحصیلکرده فلسطینی‌اند که به زبان‌های عربی، عبری و انگلیسی تکلم می‌کنند. قاعدتاً کار کردن با یک «اصلاح گر» خوب به معنی دسترسی به مصاحبه با رهبران طراز اوّل فلسطین و عبور و مرور بی خطر در قلمرو کشور می‌باشد. یک ژورنالیست اسرائیلی که خود به زبان عربی حرف می‌زند خاطر نشان ساخت که اغلب این افراد گفته‌هائی از سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) را در مورد کشمکش‌ها به کار می‌برند که غالباً با قوانین بین‌المللی و حقایق تاریخی منافات پیدا می‌کند. علاوه بر اینها، نیروهای امنیت فلسطینی به دقت مراقب گفتگوهای ساکنین محلّی با ژورنالیست‌های خارجی می‌باشند.

به طوری که مقامات خبری مقیم اورشلیم می‌گویند اکثر کارکنان خبری فلسطینی از نظر فکری دارای انگیزه‌های تعصب‌آلود هستند و عملاً ژورنالیست‌ها را ترغیب و تشویق می‌کنند که منحصراً از اعمال ناخوشایند «اسرائیل اشغالگر» به جای عدم آزادی‌ها و دموکراسی و وجود تجاوزات به حقوق بشر در ساحل غربی و غزه گزارش نمایند.

بسیاری از خبرنگاران خارجی متوجه شده‌اند که در مصاحبه با یاسر عرفات، رئیس دولت خودگردان فلسطین طرح سئوالات مهم و اساسی مطرح نمی‌تواند باشد. در تاریخ ۲۹ مارچ ۲۰۰۲ در مصاحبهٔ تلفنی با کریستین امانپور، خبرنگار تلویزیونی CNN، هنگامی که عرفات در محاصره قرار داشت در جواب این سئوال که آیا او قادر بوده خشونت را مهار کند، پس از چند بار تکرار سئوال وی تلفن را به روی امانپور قطع کرد.

در یک مورد دیگر، گزارشگر روزنامهٔ آلمانی «اشپیگل» از عرفات دربارهٔ اخبار منتشر شده دربارهٔ فساد در حکومت

خودگردان سئوال کرد. پس از شنیدن این سئوال، عرفات بلافاصله گزارشگر مربوط را به عضویت در سرویس‌های امنیتی اسرائیل متهم کرد و دستور اخراج او را داد. یکی از آشنایان این گزارشگر آلمانی که سابقاً یک دیپلمات فلسطینی مقیم آلمان بود، گزارشگر مزبور را متقاعد کرد که با نوشتن نامه‌ای از عرفات پوزش بخواهد ولی عرفات از بازگشت خبرنگار امتناع ورزید.

در ششم ژانویه ۲۰۰۳ سیف‌الدین شاهین، یک خبرنگار ارشد آژانس خبری الجزیره در قطر که مقیم غزه بود، به اتهام «وارد ساختن صدمه به منافع و آبروی مردم فلسطین» به خاطر گزارش کردن این که بریگاد الاقصی، جزو شاخه جنگی (PLO)، مسئولیت دو بمب گذاری انتحاری پی در پی در تل‌آویو را بر عهده گرفته بوده به وسیله اطلاعات عمومی عرفات دستگیر گردید.

امروزه، فیلم برداران فلسطینی که اکثراً مقیم کرانهٔ باختر می‌باشند، تهیهٔ فیلم‌های خبری تلویزیونی تعداد کثیری از تلویزیون‌های خارجی را انجام می‌دهند آژانس‌های خبری خارجی به خاطر اینکه عکاسان اسرائیلی از کار در سرزمین‌های فلسطینی به وسیله ارتش اسرائیل ممنوع شده‌اند و هم به خاطر این که عکاسان و فیلم برداران فلسطینی بسیار ارزان‌تر از همقطاران اسرائیلی و خارجی می‌باشند، به فلسطینی‌ها متکی شده‌اند.

در نتیجه عکس‌های خبری تلویزیونی که از سرزمین‌های فلسطینی به سراسر دنیا مخابره می‌شود، روزانه به کشته شدگان و زخمیان فلسطینی، تشییع جنازه‌ها و تظاهرات عظیم، عکس‌های بیمارستان‌های محلی، جنازهٔ مظلومین، خانه‌های خانواده‌های عزادار فلسطینی و ساختمان‌ها و مزارع ویران شده فلسطینی متمرکز شده است. آنچه ناپیدا است، عدم یک توازن در تصویرهای خبری که ممکن است ارتکاب خشونت به وسیلهٔ فلسطینی‌ها، مانند تیراندازی‌ها، بمب گذاریها، پرتاب رنگ بر روی سربازان اسرائیلی و شهروندان اسرائیلی را نشان دهد که در نتیجه واکنش نظامی اسرائیل را باعث شده می‌باشد.

شاید بهترین مثال دام‌های متکی به فیلم برداران فلسطینی فیلم برداری از هلاکت «محمد الدورا» جوان فلسطینی به وسیله «طلال ابورحما» بود که برای تلویزیون کانال ۲ فرانسه کار می‌کرد. در حالی که الدورا در اثر تیر اندازی‌های متقابل سربازان اسرائیلی و پلیس فلسطینی به قتل رسید. طلال آن را به صورت دیگری در آورد و از آن به عنوان خونخواهی از اسرائیل استفاده نمود ولی بعدها ادعای قتل آن پسر به وسیله نیروهای اسرائیل را تکذیب کرد.

پس از انجام چند تحقیق رسمی، بررسی تمامی فیلم تهیه شده نشان داد که فیلم برداران فلسطینی خود قسمتی از ماجرا بوده‌اند و با «ادیت» قسمت‌هائی از فیلم آن را به شبکه‌های خارجی تسلیم کرده‌اند.

مجازات بدون دادرسی دو سرباز ذخیره اسرائیل در داخل مرکز پلیس فلسطینی‌ها در اکتبر ۲۰۰۲ قواعد گزارش خبری غربی دربارهٔ خشونت فلسطینی‌ها را تغییر داد. ناصر عطا، یک تولید کننده منصوب به ABC در برنامهٔ "Nightline" یادآور شد که چگونه فیلم بردار او مضروب شده بود و از فیلم برداری از قتل‌های وحشیانه توسط کارکنان او جلوگیری به عمل آمد.

بر اساس یک گزارش موثق، نیروهای امنیتی فلسطینی کارکنان تلویزیون لهستان را که مضروب شده و فیلم‌های آنها مصادره شده بود محاصره کردند. یک روز بعد از کشتن دو سرباز اسرائیلی در مرکز پلیس رام‌الله یک ژورنالیست ایتالیائی که در یک شورش مجزا در شهر یافا کتک خورده و شکنجه شده بود نامه‌ای به مقامات فلسطین نوشت و قول داد که دیگر هرگز فیلمی را به یک سفارتخانه و یا دولت خارجی بدون توجه به اصول رائج در فلسطین ارسال نکند.

به دنبال حملات ترور ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مقامات فلسطینی یک فیلم بردار آسوشیتدپرس را به خاطر گرفتن عکس‌هائی از شادمانی‌های خیابانی فلسطینی‌ها که بسیار شایع بود تهدید به مرگ کردند. دبیر کابینه عرفات، احمد عبدالرحمن، صریحاً اظهار داشت «حکومت خودگردان فلسطینی چنانچه فیلم‌های تهیه شده توسط آن فیلم بردار پخش شود نمی‌تواند جان او را تضمین نماید». علی‌رغم اعتراض شدید انجمن مطبوعات خارجی به حکومت خودگردان فلسطین، بسیاری از ژورنالیست‌های خارجی با این حقیقت که تهدید و ارعاب و خشونت بهای گزارش کردن امور فلسطینیان است خو گرفته‌اند.

لیدرهای فلسطینی همچنین حتی در زمان‌های نامناسب آمادگی خود را برای پذیرش خبرنگاران اعلام می‌دارند. مثلاً «صائب اِرکَت» مقام دولت خودگردان فلسطین، لیموزین شخصی خود را همراه با راننده‌اش فرستاد تا یک گزارشگر دانمارکی و همکارانش را برای تهیه فیلم و مصاحبه در یک پاسگاه نظامی اسرائیل بیاورد.

«داتی سیمَن» مدیر ادارهٔ مطبوعات اسرائیل، کارکنان فلسطینی آژانس‌های بزرگ خبرگزاری بین‌المللی، مانند آسوشیتدپرس و رویتر، را متهم کرد که منظماً متن گزارشات خود را با نظر مقامات فلسطینی پخش می‌کنند. بر اساس گفتهٔ ادارهٔ مطبوعات اسرائیل «مروان برقوتی»، رهبر الفتح در کرانه باختری که اکنون در زندان اسرائیل بسر می‌برد، به شبکه‌های خارجی دربارهٔ حملات تیراندازی به گیلو (Gilo) توسط فلسطینی‌ها اخطار قبلی کرده بود تا گروه فیلم برداران بتوانند از تیراندازی متقابل اسرائیل به شهرک مجاور، بیت جلا، فیلم‌های خبری تهیه کنند. □

ایالات متحده آمریکا جایگزین سازمان ملل متحد

به قلم:
مسعود باباخانی

جنگ آمریکا علیه عراق در کنار همه هیاهوئی که در دنیا برانگیخت و تظاهر کنندگان را علیه و له آن به میدان‌ها کشاند یک واقعیت را در سیاست جهانی روشن ساخت و آن اینکه ثابت کرد که سازمان ملل متحد که پس از جنگ جهانی دوّم با اعلانیه پر طمطراف «حقوق بشر» پایه‌گرفت و مایه امید همه ملت‌ها بود شیر بی یال و دم و اِشکمی بیش نیست و در برابر زورگویان و دیکتاتورهای خودکامه که در عصر حاضر باید عملاً فقط آنها را در کتب تاریخ قرون وسطی جستجو کرد هیچکاره است.

وقتی از شاه فقید ایران که مرتب سلاح‌های جنگی را که خود آمریکا هنوز در اختیار نداشت سفارش می‌داد پرسیدند این همه اسحلهٔ نظامی را از بهر چه می‌خواهید پاسخش این بود که تا زمانی که سازمان ملل قدرت اجرائی نداشته باشد باید قوی بود. اگر فردا عراق به ما حمله کند سازمان چه خواهد کرد؟ و این حرفی بجا بود. و به راستی که این سازمان با همه ساز و برگش در این نیم قرنی که از حیاتش می‌گذرد برای برقراری عدالت و آزادی چه کرده است؟ هنوز اجساد کشته شدگان جنگ جهانی دوّم از کارزارهای پهناور نبرد در اروپا گردآوری نشده بود که جنگی در پی جنگ دیگر در گرفت. تنها جنگهای کره و ویتنام و نظایر آن نبودند که به خاطر توجه رسانه‌های گروهی اخبارش همه‌گیر می‌شد. در این چند دههٔ اخیر مواقعی پیش می‌آمد که در آن واحد در چند منطقه از دنیا جنگهای سختی در می‌گرفت و نتایج مرگبار دردآوری بوجود می‌آورد. سازمان ملل در برابر میلیون‌ها انسانی که در جنگهای قبیله‌ای آفریقا از میان رفته‌اند و هنوز هم خون سرخ سیاهان این قاره، سرزمین‌های آن را گلگون می‌کند چه کرده است؟ این واقعیتی تلخ است که نمی‌توان آن را انکار کرد. از سوی دیگر نمی‌توان وجود سازمان ملل و اهمیت آن را به کلّی نادیده گرفت. بدیهی است این مؤسسه جهانی از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در امور مالی ممالک دنیای سوم بی اثر نبوده و یا فعالیت‌های آن در بخش یونیسف برای کودکان جهان وجودش بسیار بهتر از عدمش بوده است. اما نکته همین جاست که نقش این سازمان جهانی در همین قشرهای سطحی محدود می‌شود و عمق قابل توجهی ندارد. این سازمان هنوز نتوانسته کاری کند که در کتابهای درسی مدارس کودکان را علیه یکدیگر آمادهٔ خونریزی نکنند.

ملل دنیا از سازمان ملل و شورای امنیت آن امیدها و انتظارات بسیار بزرگتری داشتند که کوچکترین آنها نیز به انجام نرسیده است. به خاطر عدم قدرت سازمان ملل در اجرای خواسته‌هایش، اعلامیهٔ حقوق بشر چیزی در ردیف قوانین اساسی کشورهائی مثل ایران و عراق و سوریه می‌ماند که در آنها از آزادی و برابری و عدالت سخن بسیار می‌رود ولی متن قانون هرگز به اجرا در نمی‌آید! سازمانی که نتواند دیکتاتورهای خونخوار و خودخواه دنیا را که در برابر مردم تظاهر به نمازگزاری و خداپرستی می‌کنند و در عمل خون مردم بیچاره را به شیشه می‌ریزند و از جنایات وحشیانه خویش مست لذت می‌شوند مهار کند، چه سودی خواهد داشت؟

سازمان ملل متحد امروز دارد دچار همان سرنوشتی می‌شود که ملل متفق شد. این سازمان حتی برای حفظ موقعیت خود آنقدر سیاست بخرج نداد که اقدام آمریکا و چند متحد محدودش برای از میان برداشتن مظهر ظلم و جنایت عراق را مورد تأیید قرار دهد و به اصطلاح موافقت کند که ریشه این جانی خون‌آشام از ریشه کنده شود. معنی این بی سیاستی آنست که سازمان ملل اجازه می‌دهد که جلادان بی رحمی که حکومت ایران را در دست دارند همچنان به قلع و قمع مردم و فشار آنها و زندانی کردن بیگناهان و اعدام کسانی که اعمالشان نتیجهٔ سیاست جابرانه هیئت حاکمه بوده است ادامه دهند. و نیز اجازه می‌دهد که همین بی عدالتی‌ها در بسیاری از کشورهای دنیا پای بر جا بماند و کشور قدرتمندی مثل آمریکا حق نداشته باشد به نفع مردم قدمی بردارد. این سازمان همان سازمانی است که اسرائیل را که تولدش همزمان اوست بارها و

جوانان آمریکائی که در خاک عراق برای آزادی این سرزمین کهن که روزگاری مهد تمدن انسانی بود قربانی شدند به نمایندگی از سوی همه جوان‌های دنیا خونشان به زمین ریخته شد و این شهامت و شجاعتی است که نظیر آن را در جهان امروز فقط در کشورهای محدود دیگری از جمله اسرائیل می‌توان یافت.

بارها با قطعنامه‌های پی در پی محکوم کرده و دست و پای تروریست‌های آدمکش را باز گذارده.

و در همین جاست که به علت بی کفایتی و ناتوانی سازمان ملل، نیاز دنیا به یک قدرت عالی از طریق دیگر عمل می‌شود و آمریکای قدرتمند پای پیش می‌گذارد. این یک جابجائی تاریخی است. وقتی سازمان ملل نتواند با زور و ستم و بی عدالتی بجنگد آمریکا این وظیفه مهم را عهده دار می‌شود و سازمان ملل را با وجود کمک‌های مالی گزافی که به آن می‌کند نادیده می‌گیرد. می‌گویند مگر آمریکا ژاندارم بین‌المللی است؟ شما اینطور فکر کنید. مگر نه اینست که یک روستا برای برقراری امنیت و جلوگیری از زورگوئی زورمندان ژاندارم می‌خواهد؟ دنیا نیز ژاندارم لازم دارد. پنجاه سال به سازمان ملل این امکان داده شده که این مهم را به عهده بگیرد. اما تحت هیچ شیوه و سیاستی قادر نبوده که در این زمینه توفیقی حاصل کند. اگر آمریکا برای نابودی بن لادن‌ها و صدام‌ها شجاعانه به میدان نیاید از سازمان ملل چه کاری می‌تواند ساخته شود؟



طرح از: ژاک فراست

جوانان آمریکائی که در خاک عراق برای آزادی این سرزمین کهن که روزگاری مهد تمدن انسانی بود قربانی شدند به نمایندگی از سوی همه جوان‌های دنیا خونشان به زمین ریخته شد و این شهامت و شجاعتی است که نظیر آن را در جهان امروز فقط در کشورهای محدود دیگری از جمله ایسرائل می‌توان یافت. در همان آغاز جنگ «سیلوان شالم» وزیر خارجه ایسرائل اعلام داشت که کشور او حاضر به همه گونه کمک‌های انساندوستانه به مردم عراق است. وی گفت: «ما در این جنگ شرکت نداریم ولی حاضریم در هر گونه کمک به ملت عراق سهمی داشته باشیم. ما به تعداد لازم وسائل پزشکی در اختیار ملت عراق قرار می‌دهیم.» و عراق همان کشوریست که در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ موشک‌های خود را به سوی ایسرائیل پرتاب کرد تا خانه‌ها را بر سر ساکنانش خراب کند.

طبعاً نقش فعال آمریکا در جلوگیری از اعمال وحشیانه دیکتاتورها و تروریست‌های قرن ما ایجاد حسادت‌ها و عداوت‌هائی علیه آن خواهد کرد و فعالیت‌های مردم دوستانه آن به اشکال و صور دیگری تعبیر خواهد شد و این همان موقعیت ویژه‌ایست که قوم یهود قرن‌ها با آن روبرو بوده. یعنی در برابر فعالیت برای برقراری «آدمیت»، پاداشی که گرفته تهمت‌ها و توطئه‌های فراوان بوده است و عجب آن که امروزه تئوری جدیدی میان عوام دنیا رایج شده و آن این که آمریکا به خاطر و به دستور ایسرائیل وارد جنگ علیه عراق شده است! و شاید این همان نظر نمایندگان ممالک عربی و اسلامی از جمله ایران در سازمان ملل باشد که در بین اروپائیان نیز شیوع یافته است.

بنا به گزارش اسوشیتدپرس نیروی آمریکا در عراق بلافاصله پس از روبرو شدن با حملات انتحاری در صحنه جنگ، از کارشناسان ایسرائل در مقابله با این کشتارها کمک خواستند و از تجربیات چندین ساله آنان در مبارزه تروریست‌های فلسطین بهره‌ها گرفتند. یک مقام عالیرتبه آمریکائی از اینکه اسرائیل تجربیات خود را در انتفاضه به اطلاع نظامیان آمریکائی در عراق رسانده سپاسگزاری کرد.
سفرای آمریکا و انگلستان در مراسم دعائی که توسط ایسرائل برای سلامتی مبارزان، اسیران جنگی، ناپدید شدگان و مردم غیر نظامی عراق در دانشگاه بار ایلان بر پا گردید شرکت جستند.

دولت و ملّت ایسرائل، هم به خاطر موقعیت خویش و هم به سبب انگیزهٔ قومی انسان دوستی به طور عموم از برکنار شدن صدام حسین و آزادی مردم عراق استقبال کردند. صاحب یک هتل در اورشلیم که ظرفیت ۲۰۰ نفر را دارد نام آنرا به «هتل جورج بوش» تغییر داد و اظهار داشت: به گمان من بوش شهامت بسیاری به خرج داده و باید همراه ملت آمریکا از تصمیم او تشکر کنیم.

سوآل مهم اینکه: آیا در برابر قطعنامه‌های سازمان ملل علیه ایسرائل اقدام آمریکا در سرکوب کردن یکی از دشمنان سوگند خورده یهودیان چه نقش مهمی در سرنوشت ایسرائل می‌تواند داشته باشد؟ و آیا لااقل آزادی دوستان همه دنیا نباید از خدا بخواهند که هر چه زودتر به طور رسمی، برای برقراری آزادی و عدالت و دموکراسی ایالت متحده جایگزین سازمان ملل متحد شود. ای بسا که اگر ممالکی چون ایران و سوریه این عقیده را قبول نداشته باشند، در آینده‌ای نزدیک تاریخ درستی آنرا به آنها ثابت خواهد کرد. □



دختری ۲۷ ساله از ماجرای طلاق خود چنین می‌گفت:

تلفن‌ها شده بود. به ما گفته بودند دقت کنید، تحقیقات کنید، عجله بخرج ندهید، مواظب باشید. طرف سابقه خوبی ندارد و تا به حال چند خانواده را بدبخت کرده است متأسفانه ما مخصوصاً مادرم این تلفن‌ها را به حساب پشت سر مردم حرف در آوردن، زبان بد گذاشتن، چشم خوشبخت شدن دیگران را نداشتن گذاشته بود. او شنیده بود هستند افرادی که به هر دلیلی سعی در به هم زدن ارتباطات سالم خانواده‌ها، نامزدی‌ها و عروسی‌های دیگران دارند به همین دلیل ترتیب اثری به این تلفن‌ها و گفته‌ها ندادیم و من بعد از یک سال زندگی مشترک به واقعیت امر پی بردم و متوجه شدم شوهرم معتاد است، آن هم در حد عالی آن! البته اقداماتی هم در جهت بهبود ایشان انجام دادیم که بدبختانه نتیجه‌ای ندارد و بعد از بگومگوها و جنگ و دعواها طلاق گرفتم.

بعد از طلاق پرس و جوی من شروع شد. می‌خواستم از کمّ و کیف تلفن‌های انجام شده آگاه شوم. پس از بررسی و تحقیقات و مطالعات زیاد متوجه شدم این آقای محترم!! قبلاً با چند دختر ملاقات داشته و حتی با یکی دو نفر از آنها نامزد شده و تا پای عروسی رفته‌اند. اما چون یا خدا با آنها بوده یا گوش شنوا به حرف دیگران داشته‌اند از این مهلکه نجات یافته‌اند.

پس از جستجوی زیاد دو نفر از خانم‌هائی که با این شخص در ارتباط بودند و نامزد شده بودند را پیدا کردم و از آنها خواهش کردم به عنوان یک زن دل شکسته مرا بپذیرند و با من درد دل کنند شاید حرف‌های آنها مرهمی برای دل ریش من باشد و بتوانم این شکست را به گونه‌ای تحمل کنم.

اولین ملاقات من با دختری ۲۶ ساله بود که با روی خوش مرا پذیرفت و داستان یا ماجرای بخیر گذشته‌اش را این گونه تعریف کرد:

در اولین قرارمان مرا به یکی از هتل‌های درجه اول و لوکس لس‌آنجلس برد و بهترین و گران‌ترین شام‌ها را سفارش داد. در آن جلسه از هر مبحثی صحبت شد. ایشان مقداری دربارهٔ خودشان گفتند و من هم خودم را تا جائی که لازم بود معرفی کردم. تا اینجا همه چیز روبراه بود. حساب میز را پرداخت کردند

علل طلاق
- ۵ -
از: مهندس عاشر آرام نیا

و به من گفتند شما اینجا منتظر باشید من الان برمی‌گردم. پنج دقیقه، ده دقیقه انتظار کشیدم از ایشان خبری نشد و من به حساب اینکه نکند اتفاق سوئی برای ایشان پیش آمده باشد به طرف دستشوئی مردانه راه افتادم. هنوز چند قدم نمانده بود که ایشان را در وضع غیر عادی مشاهده کردم. چشم‌ها شده بود یک کاسه خون. رنگ صورت سیاه و قطرات درشت عرق روی سر و پیشانی. همان موقع حدس زدم وضع از چه قرار است. با هم به طرف در هتل راه افتادیم. وقتی رانندهٔ هتل ماشین شیک و کورسی خوشرنگ ایشان را آورد و ایشان خواستند سوار شوند گفتم اجازه بدهید من رانندگی کنم ایشان با تغیّر و تشدّدی غیر قابل انتظار یک نه محکم تحویل بنده دادند. در تمام مدت رانندگی دست و دل من می‌لرزید که نکند اتفاقی بیفتد. خدا را شکر سلامت به در خانه رسیدیم در موقع خداحافظی از من پرسید: «افتخار می‌دهید باز هم در خدمتتان باشم؟» و من هم با یک نه محکم جواب ایشان را دادم و ادامه دادم ببینید آقای محترم شما احتیاج به کمک دارید می‌خواهید من به پدر یا مادر یا برادرتان بگویم شما را کمک کنند. به مجردی که این حرف از ذهن من خارج شد با یک لحن بی ادبانه گفت اگر یک کلمه از این موضوع با کسی صحبت کنی منهم تمام شهر را پر می‌کنم که امشب در این هتل...و ترا رسوا و سکه یک پول خواهد کرد. من هم از ترس آبرو این مطلب را به غیر از مادرم به کسی نگفتم. خیلی ترسیده بودم. بعداً شنیدم با دختر دیگری آشنا و حتی نامزد شده بود و نزدیکهای موقع عروسی به هم خورده است و همین مُزخرفات را به خانواده دختر گفته بود و شهر را از حرفهای نامربوط پر کرده بود آن موقع من به آن دختر تلفن زدم و داستان خودم را به او گفتم.

***

پای صحبت دختر دوم نشسته‌ام. دختری است ۲۵ ساله که از او خواهش کردم داستان آشنائی با این شخص را اگر ممکن است برایم تعریف کند و ایشان چنین گفتند:

در ملاقات‌های اول و دوم همه چیز روبراه بود اخلاق خوش، خوش صحبتی

و از نظر قد و هیکل و قیافه همان چیزی بود که می‌خواستم. به ملاقات‌هایمان ادامه دادیم و در این مدت هیچ مورد بخصوصی که مورد شک و تردیدی برایم ایجاد کند پیدا نشد. تنها دست و دل بازیهای بیش از اندازه او مرا بفهمی نفهمی مشکوک کرده بود چون این جور ریخت و پاش‌ها با درآمد آن شغلی که خودش ادعا می‌کرد خیلی هم موفق است جور در نمی‌آمد. بعد از چند ماهی نامزد شدیم. از حق نباید گذشت که دوران خوش و سرخوشی داشتیم. با این حساب قرار ازدواج گذاردیم. شبی که قرار بود در جمع فامیل ایشان و فامیل ما راجع به جزئیات عروسی و چگونگی برگزاری آن صحبت کنند اختلاف نظرها از نظر تعداد میهمانان، نوع خواننده و پذیرائی و محل برگزاری عروسی و صحبت‌های نظیر اینها چنان به درازا کشید که ایشان موقعیت خودشان را فراموش کردند و شروع کردند به داد و بیداد راه انداختن که چرا این همه مجادله و مشاجره می‌کنید، هر جا می‌خواهید عروسی بگیرید، هر چند تعداد میهمان می‌خواهید دعوت کنید، ده تا خواننده بیارید من همه خرج‌ها را می‌دهم یاالله زودتر برنامه را تمام کنید. رفتار و حرکات ایشان باعث تعجب و حیرت همگان شد پدر که مات و مبهوت طرز رفتار او شده بود مرا به آشپزخانه دعوت کرد و پرسید دخترم راست بگو فکر نمی‌کنی نامزدت یک چیزیش می‌شود و یا احتمال دارد معتاد باشد و من که از طرز برخورد ایشان در حال گریه کردن بودم گفتم: حقیقتش را بخواهید منهم شک کرده‌ام ولی مطمئن نیستم. تازه اگر باشد من خودم درستش می‌کنم. پدرم در جواب گفت تو درستش می‌کنی؟ چه جوری؟ برو بنده خدا! و همان شب جواب رد به این آقا دادند و رابطه ما به هم خورد. ایشان در موقع بیرون رفتن از منزل گفت دخترتان را توی شهر رسوا می‌کنم و ایشان رفتند شهر را پر کردند و به آشنا و فامیل و دوست و در و همسایه دلیل به هم خوردن عروسی را حرفهای نامربوطی تحویل دادند. تازه از آنجا بود که دختر خانم اولی به ما تلفن کرد و ماجرای خودش را برای ما تعریف کرد.

این دختر خانم جدا شده از نامزد معتاد خود از ما خواستند تا در مجله چشم‌انداز از کلیه جوانها چه پسر و چه دختر که در آستانهٔ ازدواج هستند بخواهیم قبل از آمد و رفتها و آشنائی جدید و آغاز نامزدی تحقیقات و دقت نظر بیشتری بخرج دهند. □

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

General Questionnaire

Full Name ______________________ Nick Name ______________________

Address ____

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____

Male/Female (circle) Age _________ Height _________ Weight _________

Hair Color ______________________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages __________ Children Custody _________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker _________ Keep Kosher _________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ______________________ Occupation ______________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other _________

Willing to Relocate to Other Cities/States ______________________

What turns you off in a companion ______________________

____

What do you prioritize or expect in a companion ______________________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation*
along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه‌ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۶۴۸۹ - ۸۴۳ (۳۱۰)

name of king, emperor, father or leader have killed thousands and millions of other people. This trend has not come to an end yet. However, Judaism tried to end this situation by introducing the belief in One God who is the creator of the whole universe but is invisible. No power can supersede Him.

Limiting the number of commandments denigrates the grandeur of God Almighty who created the infinite universe "Then God said" has become a very familiar phrase in Jewish history.

In the restricted realm of divine instructions, God is regarded as an ordinary person. A basic corollary of belief in God derived from Mosaic teachings may be this: "The universe and whatever exists in it is created by a highest power called God. The belief in God frees man from the need of any other super power."

By faith in this unique power, one will know God much better than by what he learns in a walled jail cell where God is perceived as a trader: "I help this poor man and you bring my wish to truth."

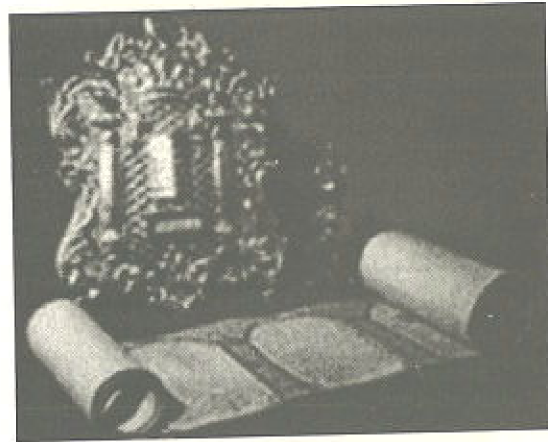
This is a familiar deal. In the confined environment of commandments, the justice of God is always under question, and there is hardly a generally accepted response to it. Given the related principle, a new situation will arise: the justice of God exists in the just laws, whether they are divine ones or created by man, who is created by God. One reason that the Jews and many other peoples have faced many massacres is the failure of man to make and fulfill just laws. The "highest power" has given power to man through his wisdom. If he does not use it in positive ways to demonstrate God's justice by obeying just laws, it would be his shortcoming.

The Jews have suffered more than others mainly because they have not introduced divine justice by inviting others to believe in Him. Instead they made a wall around themselves and God's commandments. They mostly prayed, worshipped God, and asked the Almighty to help them by miracles. Judaism has not carried out His message yet.

During the Diaspora, under the heavy influence of dominant cultures, the position of Jewish women declined seriously. Although women were the guardians of Judaism at home and in the family, they were degraded to a point that males thanked God in their prayers that they were not female!

This shameful attitude emerged through a focus on the misinterpretation of the commandments and stubborn avoidance of comprehending the fundamental principles. The Torah grants equal rights to men and women.

Wherever there is an order for men, the same is repeated for women, and vice versa (Deut. 22 & 23 Lev. 18). In many commandments men are held responsible for the comfort and happiness of women (Deut. 20, 21 & 24). Freedom has been given to girls to marry any man they want in their community (Num. 36). By such commandments, we can trace anther major principle: "Man and woman have equal rights." Such a principle was completely ignored as a result of the Diaspora.



Interestingly enough, although there has been tremendous effort to follow the divine commandments word by word, there is still a general idea that the words in the Torah are full of mysteries that cannot be easily discovered. Moreover, some Jews by adding and subtracting Hebrew letters that have numerical values predicted various events, neglecting that prediction is forbidden in this holy book. Torah is not written for a special group of sages. It belongs to all, learned and layman. It does not contain mysterious statements.

The major principles can be discovered by careful contemplation. They do not have to be deciphered. It just needs courage. Certainly this courage should originate from authorities. Deciding the main principles as foundations for new rules may be simple, but it is a great job that not everybody should be allowed to do. We have to avoid chaos. With the passing of time, the new principles of Mosaic teaching will flourish. The beauty and grandeur of the Torah depend on its flexibility.

A Jew of the Middle Ages who strictly believed in the enforcement of the ordinances word by word, set aside the order that says a red heifer should be sacrificed and be burned with cedar wood (Num. 19). A Jew of today who has no doubt that the principles are more important than the commandments revives the "dead" instruction by a basic principle: "Purify and disinfect your environment."

The ashes of a female calf and the aroma of cedar wood, or a manufactured spray, or some other device that will appear in future decades and centuries might be used for purification and disinfections in different times.

Summary (Chapter 15)

The Torah's teachings are unlimited, far greater than 613 items. The Diaspora kept the Torah in confinement. We have to release it and establish its main principles. Based on the basic principles, numerous rules would appear appropriate to living generation. In this way the Torah will remain actually, and not theoretically, immortal. Otherwise, as we are witnessing now, many commandments will be impracticable.



tive imperatives. Since the Torah is silent on these subjects, the said Jew would feel free, for instance, to smoke. But a deep and meticulous look at the Torah's teachings will provide us a basic law that we do not see directly in the commandments.

The Holy Book has many orders for the protection of human health: the forbiddance of eating blood, lard (Lev. 17& 19), too much meat (Deut. 12), or carnivorous poultry (Lev. 11); abstinence from the sick who suffer contagious diseases (Lev. 13) or an unhealthy thing such as a corpse (Num. 19); and the like.

From these types of ordinances, which could not be enumerated in full when the Torah was being written down, one of the fundamental principles in Judaism can be known: "The human body is a divine blessing. Abstain from anything that is harmful to it."

This simple but basic principle derived from the teachings of the Torah holds the answer to many questions. Can we smoke? No. It has been proved by scientific research that smoking damages the human body. Can we live under a ceiling made with uncovered fiberglass? No.

It causes cancer. Can the person who suffers diabetes eat sugar, fat, and sweets seven days of week? No. They make his condition worse.

Thus, through knowledge of the main principles, the commandments increase tremendously, instead of being decreased by events like the fall of the Temple or the Diaspora. The literal interpretation of the instructions clearly limits the domain of the Torah. The growth and immortality of the Books of Moses can be established through understanding of its principles, of which we give another example here. Although the word "torah" means "guidance," it is generally understood as "law." The world knows Moses as a lawgiver more than a prophet. His laws, it is said, are comprehensive. But a person who tries to find "traffic laws" in the Mosaic laws is called naïve and simple-minded, if not stupid.

This happens when the principles are ignored and the commandments, active or non-active, stay in the limited cells. Obviously under this condition the more one searches, the less he would find anything about traffic laws. There is no paragraph, phrase, or even a single word that may be related to such laws. In ancient times, when the Torah was documented, even the most preliminary traffic rule, i.e. passing the camels, horses and donkeys on the left or the right side of the road, was not common. It is absolutely impossible to find a link between this law and Mosaic law within the great wall of 613 commandments. However, if we consider the main principles that the Torah teaches us, there would be another story.

Equality in the Chumash reaches a point that, contrary to common belief, a Jew and a stranger are both considered equal by law (Deut. 1). Also, perfect justice should be attained for all individuals regardless of their position or financial condition (Lev. 19).

From these two commandments we can recognize a basic principle: "Any new law made for the improvement of society should be based on equality and justice." Accepting this principle, a person who drives a car, no matter what his age, religion, nationality, social class, or color, should stop behind the red light and give right of way to the drivers who might be his opponents or enemies. All are equal to the traffic light. Then, after a short time, depending on the volume of traffic in a specific location, the light changes to green. In deciding the length of time, justice has been done too. Such a law in which equality and justice are considered carefully soon becomes universal and those who disobey its rules are punished. Punishment in turn creates another legal principle in the Torah.

One more example is the prohibition against marrying close relatives. If we follow the commandments literally, a man may marry his niece or stepsister! It seems that the Torah gives few cases to make the layman understand what first- and second-degree relatives mean. Discovering the basic principle in this area, as in any other, is the responsibility of our religious leaders. Failing to do so and following the related rules word for word might be one of the reasons for the spread of genetic diseases among the Jews.

We have to bear in mind that even the belief in God is commanded among the limited number of 613 commandments. The greatest contribution of Judaism to the world is belief in monotheism. Man, who has been blessed by wisdom, is a religious creature and can hardly live without belief in a power superior to all.

From the time of the Stone Age to the present, this power has appeared in many different shapes: animals like snake, cat, crocodile, eagle and cow; plants and trees; various idols; and most important of all, powerful, merciless tyrants who in the

Independent Judaism

The Need For Another Theodor Herzl

An essay by Hooshang Ebrami

The Bondage of Judaism in Our Time

Chapter Fifteen

Torah, the Prisoner of a Jail With 613 Cells



The existing borders limiting the Torah's activity are the outcome of the Diaspora. To limit the number of commandments to 10 or 100 or 613 is similar to building up a wall as solid as the wall of China around the Chumash. Our sages have worked industriously to construct this wall.

Up to the Talmudic era, there was no effort to have a boundary for the ordinances. However, the more Moses' nation was confined with the restrictions, the wall around the definite number of commandments became stronger. So much so that in the heart of the Middle Ages the greatest Jewish scholar Rambam confirmed that the number of Mosaic rules are not more than 613, and he made a new classification for them in his book Sefer ha- Mitzvot.

Placing any limitations on the Five Books of Moses is like changing a boundless ocean to a small lake. At the present time our religious leaders, ultra- right or left or moderate, unanimously believe that since the collapse of the Second Temple most of the laws of Moses have become impracticable.

As mentioned, today from 248 positive orders only 90 and from 365 negative ones only 200 can be observed. In other words from 613 commandments, 323 of them are not practicable. This is so because we have tried to follow the orders only literally, without considering the concept of the teachings and adapting them to the conditions of the time we are living in.

The literal interpretation of Mosaic law has resulted in its gradual retreat, which is more painful than the collapse of the Temple.

During Galut the Torah was sent to a jail with 613 cells, and the Jews were witness to the death of many of the prisoners. The followers of Moses made great effort to remain Jewish by performing customs and reading prayers. Because of the harsh circumstances, Judaism could not be the point of concern in this lengthy period.

Knowledge and understanding of the main principles of Judaism offered in the Five Books of Moses are much more important than the commandments that probably have been given as examples to the newly freed slaves. Of course, these examples are great help in finding the principles. In Mosaic law there is no direct commandment prohibiting of smoking products that cause cancer, or foods that intensify diabetes.

If a Jew refers to the 613 commandments arranged by our great leaders, he would fail to find anything about these nega-



CLASSY, COOL AND KOSHER-COACH INCLUDED

Bestselling author Susie Fishbein wants to change the way you think about kosher food -- again.

By Gayriel Aryeh Sander

A wealthy benefactor of Jewish causes once quipped, "If it weren't for kosher foods, I think there'd be more practicing Jews." That sounds oxymoronic, since kosher observance is a major component of traditional Jewish life. At the time, from a culinary point of view, he was probably right, as a stroll past the kosher section in his local supermarket might confirm. Such choices: Bland, dull, fatty, carbo-laden, syrupy, pricey, and limited. Just the incentive you were looking for.

But the times, they are a changing...

Today, kosher certification is ubiquitous. Major players in the food industry have adopted kosher standards in production and packaging. You'll find gourmet cookies, designer soups, award-winning wines, trendy chips, and spendy ice creams (like Ben & Jerry's) sporting funny little kosher identifiers. It's not just traditional Jews that stand squinting in the aisles to decode those cryptic symbols; many Hindus, Sikhs, Muslims, Seventh Day Adventists and vegetarians rely on them, too.

Contrary to popular belief, "kosher" doesn't mean "blessed by a rabbi". It means compliance with a strict code governing the ingredients, preparation, and processing of foods. Underlying this is 3,000 years of biblical, talmudic, and rabbinic legislation.

For Jews looking to establish a kosher kitchen, there's never been a better time. Choices are deep and wide and with a little e-help from ready-to-ship resources like Kosher.com, pretty much anyone anywhere within reach of UPS can "just do it". Today, kosher is out of the closet and strutting down Broadway. (Here's a map to help you navigate kosher Manhattan next time you're there.)

Many know that ritual eating is a hallmark of Judaism, with Shabbat and the upcoming Passover festival perhaps the best-known expressions. Throughout the Jewish year, commemorative foods interlace each major festival, with Hamantashen at Purim, latkes at Chanukah, and apples and honey at Rosh Hashanah. Today you can buy many of these ready-made in kosher gourmet stores in major metro centers.

So what do you to if you're really busy, want to enjoy a classy kosher Jewish holiday at home, and haven't a clue what to do?

Just in time for Passover, ArtScroll/Shaar Press (yes, the publishing house known for it's prayer books and heavy material like the Talmud, the Tanakh, Tehillim, commentaries, rabbinic biographies, and halachic expositions) have published their first cookbook. And it's a good one. Move over, Julia Child. Here comes Susie.

See the lady in the picture above? That's your new kosher coach, Susie Fishbein of New Jersey. A young wife and mother, Fishbein loves to cook and entertain but struggles to pack enough day into the daily grind. Her latest project, Kosher by Design, hit the bookstores last week and is already "flying off the shelves", she says. Jewsweek caught up with her at Artscroll's Brooklyn headquarters to get the inside story.

Susie is well-known in her community as an avid kosher cook. A couple of years ago, the president of her local Jewish day school drafted her and a friend to create a fundraising cookbook, The Kosher Palette. It became a runaway best seller in the Jewish world, with word-of-mouth sales exceeding 50,000 copies, and is now s a staple in almost any kosher kitchen.

And now for the sequel. Her new book, Kosher by Design, builds on the previous success. Susie remarks, "I got so much great feedback and knew I had to keep going. There are busy people out there who want serious, simple help. I thought very inclusively, considering the Shomer Shabbat person who cooks every week, as well as the person new to kosher cooking, who sees it as an entry point to a deeper Jewish experience."

For each of the recipes Susie approved for Kosher by Design, she rejected four others. In the end, she gathered 250 triple-tested food scripts into a book that is aesthetically worthy of coffee table showcasing. She speaks humorously of months of food tasting parties, with 14 adults hunkered around her table, busily sampling and scribbling their comments. Her young children, staring wide-eyed at all the "big people" eating so much, would try a little of this and that and then ask for the universal comfort food, peanut butter.

ArtScroll/Shaar Press, new to the cookbook genre, approached the project as a unique adventure, hiring a world-class food stylist to manage the photography. "It's stunning", Susie says. "It's just amazingly elegant. Everything coordinates, from sparkling menus that are easy to assemble, to wine lists chosen by an expert on kosher wines from Wine Spectator magazine, to table decor suggestions for each holiday."

Susie emphasizes that this is really a book for the common water boiler among us who wants to infuse more spirituality into meals. To support that, the book includes a crisp Judaica background commentary on each holiday, including Shabbat.

Gavriel Aryeh Sander is the senior religion columnist for Jewsweek Magazine. He is a former evangelical minister who was a covert missionary in Israel and Saudi Arabia. In the process of mastering Hebrew, he began to see many serious flaws in the Chrisitian Bible. His studies of Tanakh persuaded him to convert to Judaism "al pi halakhah." Now an observant Jew, Sanders resides in New York. Sanders spent two and half years working in Saudi Arabia, including the period during the Gulf War. A popular national speaker, he inspires Jewish audiences across the spectrum to embrace the challenge and rewards of Jewish Selling peace of mind.

seek help.

I will try to not be so rigid in general, or so serious, be a little lighter.

I will make our marriage a priority. I will find some time every day to spend with you alone, for at least a few moments. I will make every effort to go out with you, when possible, several times a month. I know that all relationships need talking and time together. I know that the stronger the marriage, the more stable the family. Because while the children may act unaware, they see it all, they know it all, and the closer we are, the happier, more secure they are. I will remember that my efforts are an investment in eternity, and a source of joy for the Shechinah, the third partner in the triad of our Mishkan.

...I know that the stronger the marriage, the more stable the family. Because while the children may act unaware, they see it all, they know it all, and the closer we are, the happier, more secure they are.

I will take you seriously. Your opinions, your feelings, your decisions will all be treated with seriousness.

I will not poke fun at you. And when I disagree with you, I will do so clearly and assertively, and in a fashion that in no way compromises your dignity. Your dignity is sacred.

I will remember the fragility of the human soul and the power of words—words that can comfort, and support, and strengthen, and build, words can bring closeness and beauty. And words that are like knives, words that cut, and damage, and destroy.

I will not use silence as a weapon.

I will remember that I don't need to win every argument. Is winning so important that I ignore your hurt? I will actively seek a spirit of compromise.

I will smile more and laugh more with you. Even when I'm tired, so tired, and overwhelmed by work and pressure, I will look to laugh with you. And I know this will be healing for me as well. I will remember my father's special smile for my mother. I will encourage and support you when you need me, and will give you space if you ask for it.

I will try to ask for what I need from you, directly, and will not expect you to read my mind. I hope for the same from you.

I will fight fairly. I will not get personal. And I will always keep in mind that it's not okay to hurt you even when you have hurt me. There is no justification for meanness. Period. I will try to stay calm, count to ten, and sometimes leave the room to find that calm inside myself, and try to remember, even during this angry time, what you mean to me. Do I want to jeopardize what we've built?

I will tell you when you have hurt me. I will not bury it, making believe it's okay, even for the sake of shalom bayit, because I know it will fester and surface in other ways. I will take my courage in my hands and talk to you. I will not counterattack and escalate our hurt. I may say "ouch," and will ask, at times, for an apology.

I will try to be home more during the "hectic times," homework, bedtime, etc., and will be more help to you in general. I will arrange my work and even my learning schedule with this in mind.

I will be accepting of your friends. I understand that it is important for you to have relationships outside of ours.

I will do my part to bring more kedushah into our home, to make it a place of respect, love, joy and holiness. Dr. Lob has a doctorate in clinical psychology and semichah from Beth Medrash Govoha in Lakewood, New Jersey. He maintains a private practice in Chicago, Illinois, in individual, marriage and family counseling. He has been married for 21 years.

In our last issue we published an article from Mr. Pooya Dayanim. Due to our past association with Mr. Dayanim we did not attempt to collect his permission to print the article. We sincerely apologize for our mistake.

Dariush Fakheri,
Editor-in-Chief,
Chashm Andaaz

JUST BETWEEN US

A Husband's Promises

By Jerry Lob

*Reprinted with permission from **Jewish Action**, the magazine of the Orthodox Union.*

I will remember that I am your husband and that I love you. I will be kind to you. I will keep in mind all the stories about the incredible gentleness our gedolim, Rav Moshe Feinstein, zt"l, and Rav Yaakov Kamenetzky, zt"l, had toward their wives. And they will be my teachers in gentleness.

I will appreciate you more and express it more often. I will model appreciation of you for our children to see.

I will not belittle you in any way, nor will I attack people who are dear to you. I will remember that while it is you who lights the Shabbat candles, that wonderful symbol of shalom bayit, our harmony is not your responsibility alone. It is our responsibility; in fact, it is I who prepares the candles for your flame.

I will remember that you are not "one of the boys," and that I need to speak and act differently to you.

I will apologize more often, even if the hurt was unintentional. I know that since we are different people, it will be impossible to not hurt you at times. I will take responsibility, say, "I am sorry," and not accuse you of being overly sensitive.



I will focus more on your positives and try not to nitpick. I've got my own nits. I will concentrate on your strengths, and not try to hold you to some inner image of what I think you should be. I will be more accepting of all of you, and remember that you, all of you, are the gift that Hashem sent, just for me.

I will not try to control you or dictate to you. I will remember at all times that you are an adult, and I will not be paternalistic. You are not my child. I will not tell you what your feelings are; they belong to you. I will trust you with my feelings. I will allow myself to be vulnerable at times, even when this is difficult.

I will put the "hav" (give) back in ahavah and remember the beautiful words of Rav Eliyahu Dessler, zt"l: the secret to a joyous marriage is for each of us to focus on giving. The more we give, the more our ahavah will grow.

I will not underestimate the power of small gestures, the special smile, the note, the small gift, the loving word.

I will daven for our marriage, asking Hashem to give us the wisdom to help each other grow. I will treat you with respect at all times. My actions, tone of voice, facial gestures and words will all reflect this solemn commitment.

I will never, ever hit you. Ever.

I will not try to intimidate you by shouting, stamping my feet, blocking your way, violating your space or breaking things. I will control my anger and express it in non-threatening, non-destructive ways. If this proves too difficult, I will

If you expect 100 on exam, you may get an 80, but if you only shoot for 75...

When we go shopping we don't expect our clothes to last forever. They will go out of style, our bodies will change, our tastes will alter and we will discard those purchases, max out our credit cards and buy something new. If you don't make a commitment to a relationship from the start, if you're just "trying it on," you'll discard it when circumstances and tastes change.

Appropriate expectations recognize that of course things will change. Hopefully you'll both grow. Your goals and aspirations will mature; your character will deepen. Children will alter your marriage dramatically. Financial situations will fluctuate. Bodies will age and slow down. Are you prepared for that or are you living an imagined movie set?

MYTH #2. YOU SHOULD IMMEDIATELY LEAVE AN UNHAPPY MARRIAGE.

Do you expect your marriage to last? How you ultimately answer this question may be the key to your future. If you fantasize about divorce, if you allow into your thoughts and your vocabulary, if you make it part of your dialogue, you will make it a reality. Do you really want to? Check out this statistic: "Almost 80% of couples who were 'very unhappy' in their marriages and agreed not to divorce, described themselves as 'happy' five years later." (Ibid.) It's a sobering thought.

MYTH #3. A GOOD MARRIAGE DOESN'T INVOLVE FIGHTING.

When two healthy, independent and thoughtful human beings come together, there will inevitably be disagreement. Dorothy Parker, or someone equally witty, once said, "If two people always agree, then one of them is unnecessary." Being with someone who has a fresh viewpoint stimulates thought and conversation. Being with someone who looks at the world differently from you promotes introspection and growth. Being with someone who always agrees with you may initially be great for your ego, but it pales in the long run. In the Talmud, R. Yochanan mourns the loss of his long-time learning partner, Resh Lakish. In an effort to cheer him up, his students find him a new partner who agrees with everything he says. R. Yochanan is not comforted. "How I miss Resh Lakish," he lamented. "He would always challenge me." There is even some research to suggest, "As long as you're an open-minded combatant, bickering can be good for relationships..."(ibid.) The secret is how your fight, not whether you fight. And of course, what you expected.

It's important to have a realistic view of this person you married. An old friend once told me something very simple and moving about her husband. " I know he's not perfect, but he's my guy."

No one's perfect. That expectation should have been the first to go. But it's more than that. When we marry we get a particular combination of qualities. Maybe your spouse is too quiet and you would prefer someone more outgoing. You have to appreciate that's part of the package you chose. Change one piece and the whole puzzle doesn't fit. No human being can fulfill another's fantasies or express for ourselves the things we don't have the courage to. Don't put that burden on your mate.

Expect to work hard and grow and deepen who you both are. That is the kind of expectation that will be rewarded.

Judaism promotes a realistic perspective on marriage. On the one hand, as Rabbi Yoel Schwartz points out, "Those who were reared on false dreams will be hurt by the roughness of reality." You need realistic expectations. You need to know who your partner is and you need to be prepared to make an effort.

On the other hand, along with that vision should be a clear sense of the beauty of the soul you've attached yourself to. There's a popular wedding song taken from the Talmud: "How does one dance before a bride? (By singing) 'the bride is beautiful and kind.'"

But what if she has some glaring defect? To the one who loves her, the good outshines the rest. In a good marriage, there are plenty of "defects" and drudgery, but the pleasure outshines it all.

If you don't make a commitment to a relationship from the start, if you're just "trying it on," you'll discard it when circum-stances and tastes change.



Your Expectations in Marriage can Make the Relationship Thrive or Falter

By Emuna Braverman

Expectations shape our experiences in trivial and significant ways. I remember listening to a radio psychologist many years ago (his show is no longer on the air for reasons which will soon be apparent!) A man called up to talk about his frustrated romantic weekend -- the one involving him, his wife, and their three-year-old.

They went away to a beautiful island but their son kept interfering with their experience. The last straw for this father was the child's behavior at the elegant brunch. He just wouldn't sit still and they had to leave after just 20 minutes.

The psychologist, in a combination of psychobabble and just plain stupidity, told the man that it was a power struggle between him and his child. He needed to go home and assert his authority.

The poor three-year-old.

Obviously, if you want to go away on a romantic weekend, DON'T take your three-year-old! And if for some reason you do take your children, don't expect it to be romantic.

THE FAMILY VACATION

This philosophy can be applied to that bane of parents' existence -- the family vacation. A family vacation is NOT a relaxing experience for the parents. (Is this news to anyone?!) More often than not it's quite stressful. I know -- I just came back from one!

A family vacation involves packing and unpacking and packing again -- separating dirty from clean, wet from dry, his from hers. It requires coordinating clothing, food, seats in the car and beds at night (but I slept in the cot last night!). It involves finding entertainment to satisfy all ages, coping with tired, cranky, disoriented children (and spouses) and maintaining your patience and good humor throughout.

In fact, it's impossible! But what really makes or breaks the experience are your expectations. If you think you're going to relax by the pool and drink martinis with your husband, you'll be frustrated. If you think you're going to sleep late and have breakfast in bed, you'll be disappointed. If you think your children will be constantly grateful and happy because of all you're doing for them, then it's time for a reality check.

But if you decide the family vacation is for them, that you're facilitating their experience and creating wonderful memories, that you're strengthening their connection to you, that you're deepening their bonds with each other -- even as they're screaming, "He took my soda!" "She's taking up too much space in the car!" -- then you'll be satisfied.

When our children got in the car to drive home, they said, "That was the best trip ever." And I bit my tongue (they forget the struggles much quicker than we do) and smiled. When I focus on that part, it's wonderful.

And if I say, "What about me?" I'm sunk. For me, the vacation is most definitely for my family, but certainly not in the way suggested in travel brochures.

EXPECTATIONS IN MARRIAGE

The most significant arena where our expectations thwart our experience is our marriage. Unrealistic or inappropriate expectations destroy many relationships. It's not just in the actions, it's in the attitudes that marriages thrive or falter.

The Wall Street Journal recently helped lay to rest some societal myths ("Moving On: Divorce Makes a Comeback - Poor Economy, Tense Times Prompt More Couples to Call It Quits," Jan 14, 2003; By Jeffrey Zaslow).

MYTH #1: IF YOU LIVE TOGETHER FIRST, YOU'LL KNOW WHAT YOU'RE GETTING INTO AND HAVE A STRONGER MARRIAGE.

As the Journal put it, "Mom was right." "Researchers now say that married couples who lived together are 50% more likely to get divorced." Why? Expectations. They entered into a relationship without a long-term commitment, without the expectation of forever so that's what they got.

Fundamentalism: A Christian Perspective

Marcus Braybrooke

The word fundamentalism was originally used to describe a development in American Protestantism which took place at the end of the last century. A number of conferences were held to voice opposition to critical study of the Bible and to the theory of evolution. A statement was issued at the conference at Niagara in 1895 containing what came to be known as 'the five points of fundamentalism':

1. Verbal inerrancy of Scripture
2. Divinity of Jesus Christ
3. Virgin Birth
4. Substitutionary theory of the Atonement (that is, that Jesus took upon himself the punishment that a righteous
God inflicts upon sinners).
5. Physical Resurrection and Bodily Return of Jesus Christ.

Until the nineteenth century, most Christians, in believing the Bible to be 'true' or the 'word of God', assumed that this included historical accuracy. Samuel Taylor Coleridge wrote that to most English people the Bible was 'a theological text-book and rule of faith composed by Almighty God and dictated by Him verbatim to the inspired writers'.

I think, however, it is important to contrast the traditional view of scripture with the view of fundamentalists, partly because the Christian church has traditions of interpretation which allow considerable flexibility, but also because, as Martin Marty argues, 'oppositionalism' is a characteristic of fundamentalism ñ that is to say, fundamentalism is a position held in conscious opposition to other views, whereas a traditional or conservative position may be held either because it has not been challenged or the questionings are ignored.

Christian fundamentalism is primarily a rejection of a critical view of the Bible. Taking the Bible literally, fundamentalists, such as the Moral Majority in the USA, use it to uphold what is claimed to be traditional Christian moral teaching.

At a deeper level, fundamentalism is, I think, a rejection of modern understandings of knowledge. Leonard Swidler writes that our understanding of truth statements has been 'deabsolutised'. By this he means that all statements about reality are conditioned by their author's historical setting, intention, culture, class, sex, etc. Further, knowledge is interpreted knowledge. Reality speaks to each person with the language he or she gives to it. We are, therefore, not in a position to make ultimate, unconditioned statements. There is, therefore, no one correct meaning of a text. A fundamentalist is likely to claim that there is and that the true meaning of the text happens to coincide with his or her interpretation! Further, fundamentalists adopt an ahistorical attitude to the central truths of a religion and many Christians seem to forget that the creeds of the Church are themselves historically conditioned statements.

For fundamentalists, therefore, there is only one truth ñ which they possess. They cannot, in principle, accept a pluralist society in which equal status is given to a variety of truth claims. They are committed, by the logic of their belief, to work for the victory of their views.

I think it is important to see the logic that underlies fundamentalism, as I feel that many Christians who are not fundamentalists rather lazily go along with unquestioned assumptions that belong to a previous age, e.g. in the use of the creeds, and in a reluctance to take Biblical criticism seriously ñ but until this is done, we will not move beyond the still quite common position that 'because I think Christianity is true, I am bound to think other religions are false'.

I do not think a society will be healthy which has no shared values. This is why the search for shared values...is so important for society

Yet, I do not think that fundamentalism is best met by opposition. Geiko Muller-Fahrenholz describes fundamentalism as a pathological phenomenon arising out of profound disturbances. As he says, "If fundamentalism is an expression of collective disturbance and hardening, any attempt to overcome it must begin with empathy and sensitivity. Fundamentalism cannot be fought against". This requires that we take seriously social injustice and the fear that 'globalisation' is ñ in succession to the crusades, imperialism and the missionary movement ñ a new way of imposing Western values on other societies.

I suggest also that many of us may share the fundamentalists' concern at the growth of violence and the decline in moral values. In my view, however, such values should not, in an ethnically and religiously plural society, be imposed by one dominant ethnic or religious group. Equally, however, I do not think a society will be healthy which has no shared values. This is why the search for shared values as for example in the 'Declaration Toward A Global Ethic' is so important for society. It may also help fundamentalists to see that there are other, and less divisive ways, of addressing their legitimate concerns.

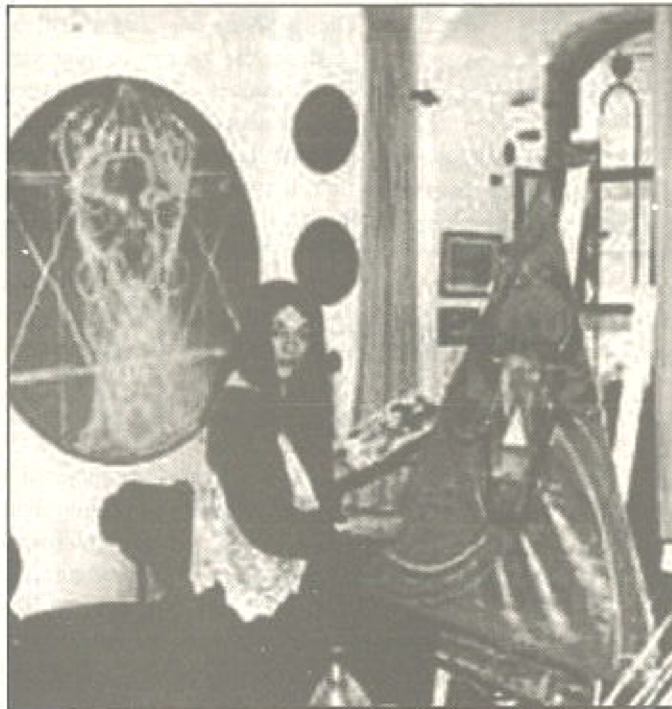
"What seemed to be a destruction - the gallery closing - turned out to be something constructive. Despite all of the constraints, creatively speaking both of us feel like we're in a renaissance."

to an era that intersects the free expression of the 1960s and the Jewish spiritual awakening inspired by people like the late Rabbi Shlomo Carlebach..

They animatedly take a visitor around their house, pointing out various works of art, which includes Lederberg's original paintings and prints inspired by the Hebrew letters in the scribal style, as well as fractal visions of angelic beings, and a mirror-image series called 'Dynamics of Marriage.'

Avi-Yona's passion is anaglyfic art, which relies on a special device for viewing the picture with multi-colored 3-D lenses in order to diminish secondary details and emphasize essential forms. Many of her paintings are mounted on an axis and she exults in spinning the works around to let the viewer see the different effects the movement inspires. Dressed entirely in black, with long flowing black hair, Avi-Yona is herself a striking figure. And her biggest fan is her husband.

"With Yael's picture when you look at them closely, you see the yin and the yang - the masculine and the feminine of them. And people respond to it," said Lederberg.



Yael Avi-Yonah creates a new work in her home studio in Jerusalem.

The daughter of distinguished archaeologist and Second temple era historian, Michael Avi-Yonah, Yael received a rich background in art, archeology and Bible which emanates from her many works on Jerusalem landscapes and biblical themes.

"My father's period was the second temple. Mine is the third," the native Israeli said with pride, as she displays work with themes of the 'Angels of the Divine Chariot', the 'Four Supernal Worlds', 'Jerusalem in the Messianic Age' and other prophetic visions.

Lederberg, too, brings his rich past to his work. Emerging from the same New York underground scene that spawned Andy Warhol, he concentrated on experimental film in the 1960s, and became an active film-maker within The New American Underground.

"That whole era provided the basis of a new visual lexicon, and it's where the whole concept of today's music videos came from - non-linear poetic demonstrations. The weirder it is the better it is."

After moving to Israel, Lederberg worked between 1970 and 1994 as an independent film director, mainly for Israel Television, making documentary and educational films. It was there he jumped into the art world.

"About 15 years ago, I was working on a form called video art, and I made some stills from it, which people seemed to liked it. Yael gave me a big push. She gave me a lot of the technical background and I moved on from there."

The couple established the Visionary Art Gallery in Jerusalem, which provided a showcase for their work. Then the violence of the last two years slowed tourism, it forced the couple to close down and change directions.

"We've been forced to 'go west young man'," quipped Lederberg, explaining how they've learned to take their work to the public instead of vice versa.

"What seemed to be a destruction - the gallery closing - turned out to be something constructive. Despite all of the constraints, creatively speaking both of us feel like we're in a renaissance."

Lederberg and Avi-Yonah find positive aspects of the Hollywood-led resurgent interest in Jewish mysticism.

"We're seeing a repetition of the '60s - people searching for something then it was Zen, and now there's something positive in the fact that it's become a buzzword. Of course like anything else, it can be misused by charlatans, but the fact that people are thinking about it is an important development," said Lederberg.

Selling Peace of Mind



Husband and wife artists Dov Lederberg and Yael Avi-Yonah are exporting something novel from Israel to the United States - peace of mind.

With their unorthodox art inspired by Jewish mystical teachings called the Kabbalah, the couple feel they have tapped a vein that is feeding into peoples' need to make sense of the world.

"We're opening up to people an alternative universe," the 60-year-old Lederberg explained on an Indian summer afternoon in his stone Jerusalem home/studio.

"I think in these tumultuous times, people are looking to find a meaning to the chaos. And the Zohar (the classic text of Jewish mysticism) suggests there is such a design to life - there is an order in the chaos. People looking for something modern and stimulating, but in an abstract form that has meaning."

Spurred by two previous successful tour/exhibits in the U.S., the couple are gearing up for their debut on the West Coast, where they'll be displaying their art and holding discussions. They'll be appearing in California and Arizona between April 27 and June 22, including being a major exhibitor in gala Israel Independence Day events sponsored by the Jewish Federations in Sacramento May 2-5 and Phoenix Arizona May 9-14. They'll also be part of the Jewish Arts Festival in San Diego June 2-17, as well as appearing in various synagogue events in California.

But don't think that Lederberg and Avi-Yonah are just riding the wave of popularity that Jewish mysticism has been floating on thanks to high-profile disciples like Madonna and other American entertainment figures. They're the real deal - spiritual, observant, and immersed in other-worldly ideas.

"You know the saying 'You are what you eat'? I take that and say 'you are what you hang up on your walls," said Lederberg. "You usually hang things that have positive energies coming out - it affects your mood."

Avi-Yonah interjects, "Kabbalah comes from the Hebrew root makbil - meaning parallel - we're making parallels between world, time and soul."

The couple are not only interested in raising the spiritual level of people who view their art, but they say they're offering a different view of Israel than the one most Americans see.

"Look, we're coming from Israel, a country that's embattled, but most of our paintings are positive. Our work gives comfort and ultimately, this is what Israel should be - a light unto the nations," Lederberg said. "Instead of coming to ask Americans for financial aid, we're saying, 'no we're showing you something which is going to improve your quality of life.' I think our work has that aspect, something new that creates joy and is uplifting."

"We've been finding a receptive audience in America. Generally, the people we make the greatest contact with are successful professionals like doctors and lawyers, people who are searching for identity besides their work," said Lederberg. "Whether they've been studying kabbalah or just have an interest in mystical ideas and philosophy, they've seen in our work a reverberation - it speaks to them."

Avi-Yona, sitting next to her husband, chips in, "We brought joy - so they called us and asked up to come back." Lederberg and Avi-Yona, much like their eclectic, art-filled home, are a throwback

"I think in these tumultuous times, people are looking to find a meaning to the chaos. And the Zohar (the classic text of Jewish mysticism) suggests there is such a design to life - there is an order in the chaos. People looking for something modern and stimulating, but in an abstract form that has meaning."

POETRY OF THE YOUTH

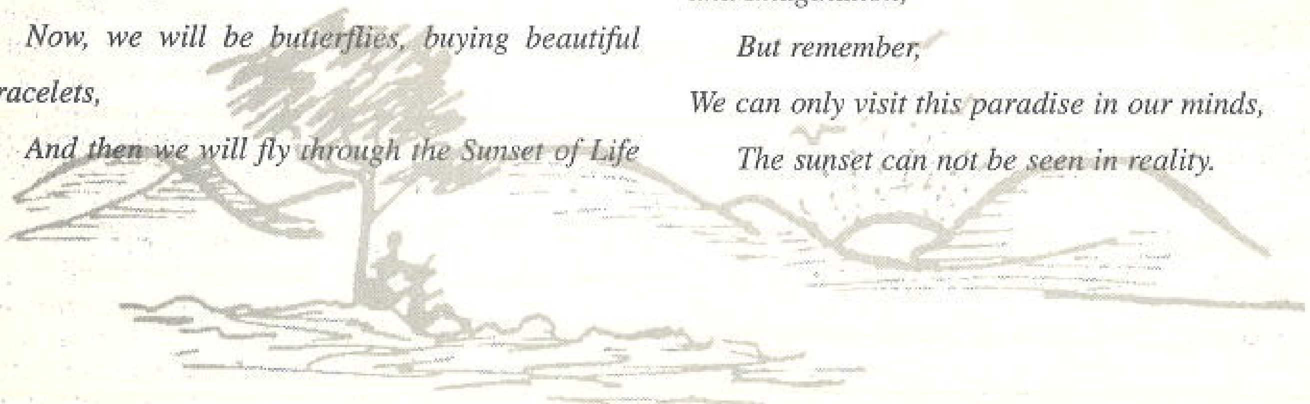
The Sunset of Life and Imagination

By: Solange Etessami



Solange Etessami
8 Years Old

Come with me to the Sunset of Life and Imagination
If you come with me,
When we visit this bright sight,
We can see well all through the night,
And it will be so intelligent you know,
You will melt like the snow,
Then we use our imaginations to go to paradise,
But it's not ice,
It's warm into the years now,
As we become the mermaids we always wish to be as children,
And in the sea, as we swim, we can make a din as we change into angels
then we fly through the sky,
With the baskets that are filled with fruit, food and water,
Fresh from the spring that lies by the Sunset of Life and Imagination,
and imaginary clouds,
Now, we will be butterflies, buying beautiful bracelets,
And then we will fly through the Sunset of Life and Imagination,
In the light,
Throughout the evenings of peace,
And tomorrow we will meet at the Sunset of Life and Imagination,
But remember,
We can only visit this paradise in our minds,
The sunset can not be seen in reality.



After the skit, Dr. Hakimi explained that as a collective, the view of others is very important in our society. There is a great fear of abandonment from the community if an individual decides to pursue a career which is not part of the "norm"

During the question and answer session, there were many questions brought forth from the audience regarding several topics. One question was asked about virginity. According to Rabbi Wolpe, the Ketubah states that a girl that does engage in intercourse before marriage is worth less than if she was still a virgin. However, many of the young panelists explained that virginity is not a major issue for them. The decision is really based on an individualís views and beliefs, including their feelings for each other.



In regards to the idea of making fun of our culture and heritage, Rabbi Wolpe mentioned that we need to appreciate and embrace the culture and traditions that we have, because when our children grow up without them, we will feel a void. "Your children will feel alienated from the jokes you just laughed at, and then you will feel the loss".

Overall the evening was informative, educational and enlightening. One Degree is working on future events in May and June. Please keep updated with the next events for One Degree of Separation, as they lead a new path for young Jews.

For more information, please email onedegreeofseparation-owner@yahoogroups.com.

More Than an Aesop Fable

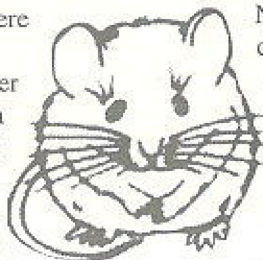
This is a very simplistic story, but a powerful message.

A mouse looked through a crack in the wall to see the farmer and his wife opening a package; what food might it contain?

He was aghast to discover that it was a mousetrap!

Retreating to the farmyard, the mouse proclaimed the warning, "There is a mousetrap in the house, there is a mouse trap in the house."

The chicken clucked and scratched, raised her head and said, "Mr. Mouse, I can tell you this is a grave concern to you, but it is of no consequence to me; I cannot be bothered by it."



The mouse turned to the pig and told him, "There is a mousetrap in the house." "I am so very sorry Mr. Mouse," sympathized the pig, "but there is nothing I can do about it but pray; be assured that you are in my prayers."

The mouse turned to the cow, who replied, "Like wow, Mr. Mouse, a mousetrap; am I in grave danger, Duh?"

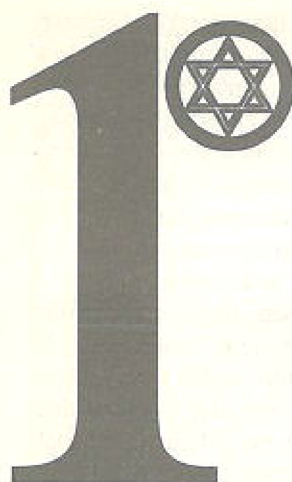
So the mouse returned to the house, head down and dejected to face the farmer's mousetrap alone. that very night a sound was heard throughout the house, like the sound of a mousetrap catching its prey. The farmer's wife rushed to see what was caught. In the darkness, she did not see that it was a venomous snake whose tail the trap had caught.

The snake bit the farmer's wife. The farmer rushed her to the hospital. She returned home with a fever. Now everyone knows you treat a fever with fresh chicken soup, so the farmer took his hatchet to the farmyard for the soup's main ingredient.

His wife's sickness continued so that friends and neighbors came to sit with her around the clock. To feed them, the farmer butchered the pig.

The farmer's wife did not get well, in fact, she died, and so many people came for her funeral the farmer had the cow slaughtered to provide meat for all of them to eat.

So the next time you hear that someone is facing a problem and think that it does not concern you, remember that when the least of us is threatened, we are all at risk. And so it may be with Germany, France and Belgium one day...............................Turkey anyone ?



One Degree of Separation

By: Deborah Termeie

One degree strives to preserve and promote Judaism through social awareness, philanthropy and education. According to a spokesperson, Lida Tabibian, the group strives to keep a unified community among Jews by decreasing our separation to simply one degree.

On February 23, One Degree and the AITD Program had a remarkable and powerful event at Sinai Temple that drew over 300 young adults. ATID is a new program at Sinai Temple that is designed to inspire and educate young Los Angeles Jews through creative and unique programming.

The event started with two comical skits which portrayed many of the issues that Persian Jews face in the 20ís in todayís society. To say the least, the skits were hilarious. The topics covered included dating, the generation gap in our society, career issues, materialism and other matters faced by many youths. Following the skits, was an information panel discussion with Rabbi Wolpe and Dr. Mojgan Hakimi. Sherry Elihu and Kaivan Kiai, two representatives of members in the 20 something age group, also gave their input.

The first skit dealt with the ëkhastegari callí, the first call a guy makes to a girl whom he has never met but shows an interest in dating. The ëcallerí, named"Jimmy" (Jamsheed), calls Ashley and tells her that he is 38. When she freaks out he tells her that in fact he is 35, and his passport age is wrong. He kept saying that age does not matter. I am sure that many girls have had a similar experience to Ashley.

Another topic that was covered is when a girl gets so excited when she finds out the guy she is talking to on the phone is a doctor. Ashley tells Jimmy, "Why didnít you tell me you are a doctor?" This quote epitomizes the importance of materialism and status of people in the Persian society when it comes to dating. Instead of Ashley asking, why didn't you tell me you volunteer at the soup kitchen? She asks a materialistic question and suddenly becomes much more interested in Jimmy. During the panel discussion, it was obvious that many guys feel that they have to embellish on the truth to even talk to a Persian Jewish girl. Dr. Hakimi explained that the definition of love is when you cannot emotionally replace the person with someone else. In fact, materialism and lies can destroy any relationship. Love should never be based on materialism or status because one can always lose it all.

The second skit that was presented dealt with the pressures young Persian Jews face regarding careers. Nowadays, parents expect their kids to be doctors, lawyers or simply wealthy. The daughter in the skit aspired to become a photographer, but her parents kept telling her, Joon kandeem doctor beshee!" Their daughter tried to explain that she found photography as her passion. She has been pursuing photography for years already, but her parents did not want to accept it.



"...Dr. Hakimi [explains] that as a collective, the view of others is very important in our society. There is a great fear of abandonment from the community if an individual decides to pursue a career which is not part of the "norm"

Israel. "I simply fell in love with Israel and the people when I went there, it was an amazing experience for me!" said Holly. During her months in Israel she met and fell in love with Ezra, an Iranian Jewish young man her own age. The two had a close relationship but did not have sexual relations because she was a virgin and she honored Jewish laws which require individuals to remain that way until marriage.



...I believe Holly's experience and rejection by our community goes to the root of a larger problem in our community that frowns upon intermarriage with those who have converted to Judaism. This taboo is indeed ridiculous and absurd in a time when hundreds of young Jews in the U.S., particularly Iranian Jews, are marrying outside of the religion every year.

Unfortunately, Ezra's parents did not approve of Holly since she was not born Jewish but had converted. They managed to split the happy couple up and Ezra refused to take their relationship into the arena of marriage because of his parentís disapproval. Despite Holly's purity, beauty, education, a strong love of Israel, and being a Modern Orthodox Jew, she was still not accepted nor good enough for Ezraís parents.

With her time in Israel coming to an end and no future in sight with Ezra, Holly returned home with a heavy heart. She has now gone on with her life and plans to immigrate to Israel where she can grow spiritually and become a part of the Jewish community there.

While telling me her story, Holly became teary eyed and emotional. On the one hand she was proud of being a Jew but was frustrated at the antiquated beliefs of the Iranian Jewish community. I had no response to give this good hearted and genuine person after she asked me why many Iranian Jewish parents disapproved of marriage with coverts. I could only offer her my respect as a fellow Jew, a supporter of Israel, and as a human being.

She was perhaps more Jewish than many of us Iranian Jews from her demeanor, dress, use of language, and knowledge of Jewish "Halacha" (traditions) and the Torah. It simply baffled my mind how anyone would not consider Holly Jewish enough as a potential bride for their son. Yet, I believe Holly's experience and rejection by our community goes to the root of a larger problem in our community that frowns upon intermarriage with those who have converted to Judaism. This taboo is indeed ridiculous and absurd in a time when hundreds of young Jews in the U.S., particularly Iranian Jews, are marrying outside of the religion every year.

While parents are concerned about keeping our long held Iranian Jewish traditions that may be lost by marrying a non-Iranian Jew, the cold reality is that marrying any Jew is in accordance with Jewish laws and in this day and age is better than marrying a non-Jew. Moreover, when a young man or woman has converted to Judaism of their own free will rather than just for the convenience of the marriage, then we should not reject them or prohibit them from marrying into our community.

The Torah and Talmud both teach us that if we as Jews wish to do good deeds in life, we must assist three specific groups of people; widows, orphans, and converts to Judaism. We in the Iranian Jewish community must change our backward thoughts against marrying converts because it is both against our Jewish beliefs and in a time when our numbers are decreasing everyday, it is unwise to reject those few who want to join our ranks and keep our traditions alive.

A greater harmony and strength will only come about amongst our people when we are more open minded and a have a willingness to change our ways of life. In turn we will then be able to sustain our rich Jewish identities and pass them onto future generations.

HOLLY IS NOW A JEW

The Iranian Jewish Community's Taboo Against Marrying Converts

By: Karmel Melamed

Note to the reader: The following is a true story, some of the names of the parties have been changed to protect their privacy. They have asked me to have their story and point of view presented in an attempt to spark dialogue in the Iranian Jewish community regarding the stigma placed by the community on marrying converts to Judaism.

Last year I had the unique opportunity of meeting and gaining a new friend named Holly who was a convert to Judaism through the Orthodox Unionís requirements. I was initially introduced to Holly through mutual friends at a pro-Israel event where we shared many of the same political views regarding Israel. She was a tall, fair skinned, blonde haired, blue eyed American woman in her late twenties who was dressed very conservatively and was well spoken.

After questioning her background, I recognized a sudden withdrawn change in her demeanor after she told me that she had converted to Judaism. I was immediately surprised and asked what had motivated her to convert to Judaism, a religion that was not very easy to practice. Holly was hesitant to tell me her story because of the backlash she had received for being a convert and was not at all welcomed as a fellow Jew by a number of individuals in the Iranian Jewish community. With some convincing, she shed a few tears and finally shared her heartbreaking experience when trying to forge a serious relationship with an Iranian Jewish young man.



Holly was not born Jewish but raised by secular Christian parents in the Midwest and had been very drawn to Judaism since her early teens when she first learned about the religion. She spent a tremendous amount of time speaking with other Jews, reading books, and discovering the intricate history and customs of our people. Hollyís discovery of Judaism and its rich traditions had sparked a special love in heart for the religion and she was able to establish a new spiritual connection with God.

With a new sense of identity and desire to become Jewish, she began the long process of conversion after contacting an Orthodox rabbi and beginning her Jewish studies. Holly was fully aware of the difficulty of becoming an observant Jew who would be Modern Orthodox or "Shomer Shabbat" (a strict adherence to Jewish laws on keeping the Sabbath). Nevertheless, she was dedicated to the task and spent a few years studying and completing her Orthodox conversion to Judaism. Shortly thereafter Holly's transformation was complete and she was now following the Jewish commandments of "Kashrut" (keeping kosher), attending synagogue regularly on Shabbat, and the other activities that encompass Jewish life. While her family was confused with her new choice of life as a Jew, they accepted and welcomed their daughter's decision.

After college, Holly spent a few months working in the computer information technology industry and traveling

We Are the Master of Our Own Thoughts

By Rozita Ebrami

It is easy to say "Be happy" but it is hard to do it. This is a fact. Nobody can deny it. It is the same as any other divine order. Itís hard to be honest, to love others, and to be a true Jew, which are all among the commandments. The Torah commands us to be happy: "You shall rejoice with all the good that the Almighty has given you" (Dvorim 26:11). This is a mitzvah.

As a nation, we have followed this commandment. Our history proves it. We have suffered a lot, but we have always been the happiest nation of the whole world. During World War II, we were facing a catastrophe, but Charlie Chaplin, the famous Jewish genius, still made the world laugh. We can make many examples like this, even in our present generation. Look at the contemporary history of Israel. In spite of all the pains we are suffering, we have so many well known comedians and satirists.

Now, the main question is this: While as a nation we are able to be happy, no matter how bitter life may be, why shouldnít we be happy as individuals in good times as well as in bad times. True, some things that happen in life are nothing to be happy about. But, remember, whenever we have a problem, instead of being frustrated, we should think that it can always be worse.

In the course of our life, many things happen to us that we have no control over. Some good things, and some bad things. We do not have a choice in what God has planned for us. But we do have a choice in how we see things and how we react to them. We can react in a negative way and feel sorry for ourselves. Or, we can act in a positive way, and become a stronger person by what God has put us through. Isnít it to our advantage to be happy in the end by being more positive and not worrying too much about everything?

Letís say that you come home from a long day at work, and you see that your house is robbed. All of your personal belongings are gone. Itís awful. You did not have a choice in what happened. But you do have a choice in how you deal with it and react to it. You most certainly have every right to feel angry, upset or even sad. But remember that it could always be much worse. You still have a place to come home to. You can always replace your belongings, and maybe, even now, get nicer furniture.

Now, letís say that instead of just your furniture being robbed, you come home and see that your house is on fire. You have not only lost your furniture, but your house is damaged. Again, you have the right to be angry and upset. But again this also could have been much worse. When the fire occurred, many thanks to God, no member of your family was inside the house and so everybody was safe. And if you ever thought of remodeling your house and never got to do so, this is the best time to start!

In Dennis Pragerís book, "Happiness Is a Serious Problem", he insists happiness must be taken seriously by everyone. Becoming as happy as we can be is not just something we owe ourselves; instead, as we learn in his book: happiness is a moral obligation. Our happiness has an effect on the lives of everyone around us. It provides them with a positive environment in which to thrive and to be happy themselves. To Dennis Prager, happiness is a kind of craft. If you practice it, you can master it.

Working at happiness entails developing attitudes that enable us not to despair. One of the attitudes that we should develop is that life is tragic. Prager points out that if we assume that tragedy is normal, then instead of waiting for something wonderful to happen to make us happy, we will be happy by default. We must recognize our nature, and we should distinguish between necessary dissatisfaction about things that we can change and unnecessary dissatisfaction about things we can not change.

Even if one starts out perceiving everything in a negative light, one can change this attitude and reaction by finding a positive way of looking at things. God would not hand us any situation if He ever thought that we were not strong enough to handle and overcome by it. Knowing this, one can see things in a positive light by saying: "Iím glad that God thinks Iím strong enough and capable of handling this, and if He has enough confidence in me, then I can certainly overcome this problem with a happy face." We constantly reflect on ourselves. We can choose to be our own best friend by telling ourselves positive thoughts, or our own worst enemy by repeating negative thoughts.

Iranian Jewish Community Flexes it's POLITICAL MUSCLE

By George Haroonian

Tuesday evening March 4, 2003 was an interesting one at the Delshad household in Beverly Hills. It started a very nervous night for the nearly one hundred or so campaign workers, supporters, and family members of Jimmy (Jamshid) Delshad, candidate for the Beverly Hills city council.

They had gathered to hear the election results that were gradually being relayed from the election headquarters by one of the volunteers via telephone. The crowd was mostly confident but with some apprehension. After all it was about time that the large and visible Iranian Jewish community in Beverly Hills should have one of its own as one of the five elected leaders of the city. They all had a gut feeling that this was going to be the night. But in politics there are many surprises.

The reasons for this confidence seemed to be abundant. Iranian-Americans, mostly Iranian Jews, make up a large sector of the Beverly Hills community. According to some estimates, about 50 to 60 percent of the approximately 30'000 residents of the city are Iranian-Americans. This includes a large segment of it's eligible voters. A crucial fact that later made the real difference in the final tally of the votes.

Another prominent reason was that the candidate Delshad was very much a capable and qualified one. Unlike the two candidates of the community in previous elections who had simply wished for the coming out of Iranian voters and had ran rather poor and unprofessional campaigns, Delshad organized an "American" style campaign with the help of a professional campaign manager, pool of volunteers along with the necessary promotions and grass root work to get his message across. He also did not forget to push for a "get the voters out on Election Day" or "absentee ballot solicitation". This up to the last minute effort, proved to be probably his most significant effort. The hard work to "register" hundreds of citizens, who had not registered before this election, made the real difference at end of the day.

These election results should not be considered only as a proud achievement for the candidate. The victory was also one for all of us who wish to have a say in our local affairs.

Jimmy Delshad had good name recognition through his respectable resume of community service in the larger American Jewish as well as the Iranian Jewish community. He presented a good command of the issues and was able to communicate his message to the voters. He did not rely solely on the Iranian voter turnout but rather positioned himself as a candidate for change and creativity for all sectors of the community. A smart move that proved to be effective because it managed to attract plenty of votes and support from outside the Iranian-American community as well.

On March 4th what finally counted were the votes. Delshad's hard work resulted in his beating of the incumbent candidate (two term member of council) Mera Lee Goldman by as many as 300 votes[1] in a hard fought and clean campaign where about 5000 voters exercised their right to vote for two of the six candidates on the ballot.

These election results should not be considered only as a proud achievement for the candidate. The victory was also one for all of us who wish to have a say in our local affairs. Delshad's membership in the Beverly Hills City Council will follow along our community's continuous participation in the issues and challenges of the larger community and, as he mentioned many times through campaign events, it will open the doors for other members of the community to enter this important sphere of our life in United States.

For some of us, this victory was a déjà vu. Once again, a reminder about the potential power we have in influencing local as well as national or even international politics. The active participation of our community in electing Brad Sherman to the U.S. House of Representatives from San Fernando Valley area was in fact the first time our community flexed its political muscle. Mr. Sherman's valiant defense of our jailed brethren in Iranian jail (Shiraz 13) by constantly reminding the other members of the congress and the world about their saga and his office's assistance in various matters affecting our community are great testimonials on how far and effective this activism can be.

We are also aware that the Iranian-American Jewish community of New York with a large representation in Long Island area have also been able to reach out to members of Congress and the Senate in their respective area as well as the local municipalities to present their issues and concerns.

With the coming of age of a new generation of politically conscious and civilly responsible Iranian-American Jewish community, many doors can be opened. We can have our say in issues pertaining to Israel, Iran and yes even rental rates in Beverly Hills.

The night of March 4, 2003 started as a *nervous* night but later on became an *exciting* and *joyous* night. We shall all remember it as a *historic* night. A night many of us will remember forever until another member of Iranian Jewish community manages to mobilize the community around issues of interest and importance to us. We all know there is a few of these issues. Israel's security. Iran's future. Our children's future. To name a few. We need a few more Jimmy Delshad's.

George Haroonian is the immediate past President of the Council of Iranian American Jewish Organizations. Please forward you comments to ghnla@aol.com

[1]Beverly Hills Courier, March 14, 2003

How Iran Planned the Buenos Aires Blast

By Ze'ev Schiff

Israeli intelligence has uncovered most of the details of Iran's involvement in the July 1994 bombing of the Jewish community center in Buenos Aires that left some 100 people dead and 250 wounded. The details include an account of a meeting of the Iranian Supreme Council for National Security at which the decision to go ahead with the bombing was made. Israel also has the name of the bomber, Ibrahim Hasin Baro, a Hezbollah man, as well as the transcript of his farewell phone call to Lebanon.

The Argentine government recently released details of its investigation into another terror incident - the bombing of the Israeli Embassy on March 17, 1992, in which 30 people were killed and more than 200 were wounded. That bombing was also conducted by Iranian intelligence services, with Hezbollah playing a key role in its execution. The methods of operation in both cases were the same.

The decision in principle to strike at the Jewish community center was made in August 1993 at a meeting chaired by Iranian spiritual leader Ayatollah Ali Khamenei. Other participants included President Rafsanjani, Intelligence Minister Ali Fallahian, Khamenei's intelligence and security adviser, Muhamed Hijazi, and the country's foreign minister at the time, Velayati.



The meeting was convened because it was to be the second major explosion in the Argentine capital after the embassy bombing 18 months earlier. Israeli intelligence believes the reason Buenos Aires was chosen a second time was because of a deterioration in relations between the two countries at the time.Intelligence Minister Fallahian was given responsibility for the job. To back up the mission, Khamenei issued a fatwa instructing him to undertake the mission. Fallahian ordered the mission be given to the Overseas Operations Unit of the Hezbollah, headed by Amad Amiad Maghnieh, with Iranian intelligence providing full aid and cooperation. That Hezbollah unit was also responsible for the embassy bombing. The Hezbollah found the suicide bomber, Baro, a Hezbollah man, who arrived a few days before the bombing. A few hours before the bombing, Baro called his family in Lebanon, telling them he was going to be unified with his brother, who was killed in a car bombing attack on Israeli soldiers in Lebanon in 1989.

The Iranian foreign service provided much of the diplomatic cover for the operation. There was an unusual number of Iranian couriers coming in and out of the country before the bombing, with some staying longer than usual in Argentina, and there was a dramatic increase in telephone traffic between various Iranian elements in Argentina and Iran in the days leading up to the bombing.

The Culture and Islamic Guidance Ministry representative in Argentina, Mahsan Rabani, also was involved. In 1993, he began inquiring about renting a commercial van in Buenos Aires, asking specifically for a Renault Traffic, the type of van used by the bomber.

This article is dedicated to those who promote "negotiating" with the Islamic Regime and us to follow the Quiet Diplomacy line.

Historically, two key features mark the Jewish impact on public policy: a consistent liberal stance on domestic, social, and economic policy, and a strong internationalist emphasis in foreign policy underscored by fervent support for the creation and continued well-being of the State of Israel.

Though we as Jews continue to care deeply about the latter, we must recognize that the challenges on the homefront are no less pressing. Urgent domestic issues such as health care reform, prescription drug benefits, widening economic inequalities, and the education of our nationís children continue to be ignored. It is also important to remember that the bulk of the Republican support for Israel comes from its Christian Coalition-wing, including characters such as Gary Bauer and Rush Limbaugh, the same individuals whose conservative domestic agenda is an anathema to minorities in the United States.

Gore-Liebermanís more progressive domestic agenda helped the Democrats garner over 79 percent of the Jewish vote in 2000. Moreover, though President Bush and many current Republican leaders have worked tirelessly to earn our trust and appreciation on the issue of Israel, this was not always the case.

Lest we forget, it was President Bush Sr.ís Secretary of State James Baker who, when assailed by the pro-Israel lobby after the first Bush Administration prevented Israel from spending U.S. aid money on settlements, declared "F*ck the Jews, they donít vote for us anyway." Times have changed and many Jews are voting Republican, but it is important to consider whether favorable policy towards Israel is enough to change oneís party affiliation.

Finally, the panelís partisan give-and-take reminded me of an extraordinary sight I had witnessed a mere week earlier. At the annual American-Israel Public Affairs Committee Policy Conference banquet in Washington D.C., I was one of over 4,000 pro-Israel activists in attendance. More importantly, over half of the entire U.S. Congress was also in attendance, Republican and Democrat, with leaders from both parties, Frist and Daschle, Hastert and Pelosi, jockeying for position and feverishly assuring all in attendance of their steadfast support for Israel.

The same goes for the leading Democratic Presidential hopefuls, with Lieberman, Gephardt, and Dean, all working the crowds sharing stories from their respective trips to Israel and longstanding support of the Jewish State. These political leaders were fighting for the Jewish vote unlike ever before. There are many reasons why Bush and the Republicans have taken such a strong pro-Israel stance of late; however, I feel the new competitive political landscape of the Jewish American community is an undeniably important factor. President Bush and the GOP leaders understand that they have an opportunity to do something that no Republican President has been able to do in their lifetimes- to realign the Jewish vote in America.

Politics, especially oneís party affiliation, is very much a personal matter. A recent poll of Jewish voters shows that President Bushís approval ratings among the Jewish community are over 80 percent. Will this strong support translate to swarms of Jews voting Republican in 2004? It is difficult to speculate. Is Bush indeed the most pro-Israel President since Truman? Only time will tell. Certainly, the record 39 percent of the Jewish vote that Reagan garnered in 1980 is a realistic benchmark for Bush in 2004. Though my panel may have raised more questions than it answered, one question did find a consensus answer. As the moderator of the panel, I decided to pose the final question.

Referring to complaints by African-American leaders that their communityís votes were being taken for granted and thus their issues ignored by the Democratic leadership, I asked would it not be in our best interest for our votes and support to be up for grabs and thus courted by both parties each and every election. The old clichÈ goes, "Two Jews, Three Opinions." However, for the first time that afternoon, the Republican Jew and the Democratic Jew agreed, in the affirmative.

"...It is also important to remember that the bulk of the Republican support for Israel comes from its Christian Coalition-wing, ...whose conservative domestic agenda is an anathema to minorities in the United States."

A More Sober Jewish Vote

By Sam Yebri

The post-9/11 world has initiated many changes in the political and social fabric of the United States. As far as the Jewish American community is concerned, heightened domestic threats, new international realities, and a Republican White House's unwavering support for the State of Israel have inspired many Jewish Americans to take a hard look at their political affiliations. The news media have reported a consequent shift, according to some even a realignment, of the Jewish vote towards the Republican Party.

Though Jewish Americans comprise only 2.5 percent of the U.S. population, they vote and contribute to campaigns in higher percentages than any other minority group in the country.

Typically, we have been staunch Democrats, but although tentative 2002 election data have yet to corroborate this, there does indeed appear to be a move to the right. To examine both the cause and indeed the desirability of this perceived electoral shift, I organized a panel discussion on this topic at Yale University last month.

The four distinguished Jewish panelists ranged widely across the political spectrum, from a top Democratic strategist and former White House staff member to a noted policy advisor at a conservative think tank to leaders of prominent Jewish organizations, including the AJC and AIPAC. The panelists engaged in a dynamic and provocative discussion, during which I was especially struck by three important insights.

Unlike past instances when Jewish voters were repelled by the likes of Carter or Mondale and wandered to the GOP, a Jewish vote for President Bush in 2004 would be more a vote for Bush and his policies than a vote against the Democratic Party. Needless to say, the traditional left of the Democratic Party has been hijacked by elements odious to most Jewish Americans.

We will not soon forget the very un-American and anti-Semitic words and congressional votes of former Democratic Congresswoman Cynthia McKinney, or more recently, soon-to-be former Democratic Congressman James Moran's audacious and hateful assertion that had it not been "for the strong support of the Jewish community for this war with Iraq, we would not be doing this." The fact that many on the left have condoned Palestinian terror and embraced anti-Semitic conspiracy theories becomes even more glaring when compared to the words and actions of the White House.

The moral clarity and sense of higher purpose with which the Bush Administration has faced the 9/11 tragedy and the post-9/11 challenges will undoubtedly be this Presidencyís legacy. Further, as witnessed by the House and Senateís passage of President Bushís request for $1 billion in military grants and $9 billion in loan guarantees for Israel, the President and the Republican leadership have shown unwavering support for Israel both in words and in deeds.

My second realization concerns the issue of Jewsí being perceived as single-issue voters.



Table of Contents









Cover Page Reprinted from Friends of Israel Defense Forces 2003 Calendar



IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
Managing Editor: Hooshang Ebrami, Ph.D.

Contributing Writers (English Section):

Shohreh Hekmati-Nowfar
Deborah Termeie
Rozita Ebrami
Karmel Melamed
Shabnam Besimato
Carmit Zur
Sam Yebri
Ze'ev Schiff
George Haroonian
Solange Etessami
Marcus Braybrooke
Emuna Braverman
Jerry Lob
Gabriel Aryeh Sander

Graphic Designers (English): Claudia & Jorge Pringles
Graphic Designer (Farsi): Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia

With the help and cooperation of other board members: Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

دیگر نگران نگهداری و تنهائی عزیزان سالمند خود نباشید.

مجهزترین مراکز گردهمائی سالمندان در لوس آنجلس و ولی افتتاح شد



عزیزان شما در مراکز گردهمائی ما از خدمات زیر بهره‌مند میشوند:

* محیطی گرم، دوستانه
* صبحانه و نهار گرم گلت کاشر
* سرویس رفت و آمد رایگان
* فیزیکال تراپی، چک اپهای روزانه
* ورزش، یوگا، موسیقی و پیک نیک
* کلاسهای زبان انگلیسی
* برنامه‌های آموزنده، تفریحی، شاد و سرگرم‌کننده مخصوص سالمندان عزیز







YASMINE ADULT DAY HEALTH CARE	SINAI ADULT DAY HEALTH CARE
19531 Parthenia Street	6077 West Pico Blvd.
Northridge, CA 91324	Los Angeles, CA 90035
Phone: (818) 718-7800	Phone: (323) 933-6611

سرویسها برای افرادی که دارای مدیکل هستند کاملاً رایگان است و باعث هیچگونه کاهشی در مزایای قانونی دیگر نخواهد بود.